

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام بصورت
الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

زندگی امام محمد تقی الجواد علیه السلام

نویسنده: عبدالرحیم عقیقی بخشایشی

۱۴ نور پاک علیه السلام

شناسنامه مبارک امام محمد تقی الجواد علیه السلام

نام مبارک: محمد علیه السلام

کنیه شریف: ابوجعفر

لقاب مبارک: جواد، تقی، مرتضی، قانع

نام پدر بزرگوار: علی بن موسی الرضا علیه السلام

نام مبارک مادر: سبیکه نوبیه

سال ولادت: ۱۰ رجب ۱۹۵ هجری

سال شروع امامت: ۲۰۳ ه سن

شروع امامت: ۸ سال

مدت امامت: ۱۷ سال

مدت عمر مبارک: ۲۵ سال

تاریخ شهادت: آخر ذی القعدة ۲۲۰

علت شهادت: مسمومیت به زهر دختر مأمون

محل دفن: کاظمین

تعداد فرزندان: ۲ پسر و ۲ دختر

خلفای معاصر: مأمون - معتصم عباسی

بخش اول: ولادت و امامت آن بزرگوار

امام جواد علیه السلام آنچنانکه از نام زیبایش پیدا است، امام با ذل و بخشنده و سخاوتمند و کریم می باشد. دریای کرم وجود و فضل او، مورد اتفاق دوست و دشمن می باشد. این پیشوای معصوم، روز جمعه نوزدهم ماه مبارک رمضان، ماه عبادت و نیایش، به سال یکصد و نود و پنج هجری در پایگاه نشر معارف اسلام، (مدینه) قدم به عرصه حیات گذاشت و وارث مقام نبوت و تفسیر کننده حقائق ناب اسلام گردید. ^(۱)

نهمین ستاره برج امامت، و یازدهمین کوکب درخشنده عصمت و طهارت، که نخستین و آخرین فرزند پیشوای هشتم، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بود با نام محمد علیه السلام موسوم گردید تا تجدید کننده خاطرات و مجاهدات نیای بزرگوارش، پیامبر عالی قدر اسلام باشد، بعدها در اثر زهد و ورع و تقوایی که از او مشاهده شد به لقب تقی موسوم گردید و در اثر بخشندگی و سخاوتی که در راه خداداشت به لقب جواد نیز معروف شده است.

مادر با فضیلت و پاکدامن او به نام سبیکه یا خیزران مصری أمولدی است که تبارش به ماریه قبطیه مادر ابراهیم همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می رسد. او از نظر فضیلت و تقوا، در حدی بود که مورد توجه پیشوایان معصوم علیهم السلام قرار داشت. در آن حدیثی که از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است، امام علیه السلام او را مشمول عنایات خاص خود قرار داده است و به ابن سلیط یکی از یاران خود توصیه می فرماید: اگر امکان ملاقات او را داشتی، سلام مرا به او ابلاغ نما. ^(۲)

او در تحت مراقبت پدر معصوم علیه السلام و در دامن پر فضیلت چنین مادر پرهیزکار و باتقوایی، پرورش یافت و آماده پذیرش و انجام مسئولیت بزرگ امامت الهی گردید که پیشوایان دینی یکی پس از دیگری متعهد انجام آن فرمان مقدس آسمانی بوده اند.

مشخصاً تجسمی مشخصات جسمی او را چنین توصیف کرده اند: قامت، معتدل، متمایل به بلندی، رنگ چهره، گندم گون، متمایل به سبزی، دندانهای ریز و سفید، و ابروها باریک و پیوسته، و چشمهای سیاه و فراخ، بینی کشیده و باریک داشت.^(۳)

پیشوای نهم در پنجمین بهار عمر خود بود که پدرش امام رضا علیه السلام از مدینه عازم ایران گردید و در سال دویست و سوم هجری بود که امام هشتم به فیض شهادت نائل آمدند، آن وقت این نوزاد عزیز، در هفتمین بهار زندگی خود بود که وارثیشوایی و امامت عالیه گردید.

شیعیان از تقدیر شگرف الهی بعید نمی دانند که یحیی علیه السلام در سن کودکی به پیامبری برسد و عیسی علیه السلام روح خدا، در دوران طفولیت و شیرخوارگی مشمول الطاف خاص الهی گردد و پیام الهی را در دفاع از مادر مقدسش به مردم ابلاغ نماید.

از اینرو دوستداران خاندان علی علیه السلام با کمال اخلاص و ایمان، امام جواد علیه السلام را پس از پدر، به پیشوایی پذیرفتند و تاریخ امامت و پیشوایی او، از اول ربیع الاول سال ۲۰۳ هجری پس از شهادت پدرش امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آغاز می گردد و بنا به تصریح اغلب تاریخ نویسان اسلامی هفده سال تمام، امامت او ادامه پیدا می کند.

القاب آن حضرت لقب یا کنیه، نام دومی است که معمولاً پس از نامگذاری پدر و مادر، با در نظر گرفتن منش و رفتار و شخصیت و روحیات فرد از سوی افراد اجتماع، نسبت به فردی إعطا می گردد و این نوع نامگذاری در محیط عرب و در ادب عربی، نقشی بس حساس و مقام والایی دارد.

شیوع و فراگیری این نامگذاری دوم، در بسیاری از موارد، نامگذاری نخستین را هم تحت الشعاع خود، قرار می دهد و آن را به بوته نسیان و فراموشی می سپارد. لقب یا کنیه که معمولاً، توأم با تجلیل و تعظیم، مشعر بر نام پدر یا مادر یا یادآورنده خاطره ای از خاطرات زیبای فرزند است.

امام محمد تقی علیه السلام علاوه بر کنیه ابو جعفر ثانی (که نخستین ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام پیشوای پنجم می باشد) دارای القاب متعددی است که به چهار لقب معروف ایشان اشاره می گردد:

۱. جواد: کلمه ای است که از لفظ جود گرفته شده است و به معنای بخشنده و بخشایشگر و ایثار کننده در راه خدا و خلق، آمده است. امام جواد علیه السلام دست بخشنده و بصیرت کامل در راه شناسایی نیازمندان داشت و مردم از عطایا و عنایات و مهر و محبت های او بهره ها می جستند. علی ابن عیسی اربلی صاحب کشف الغمة گوید: امام جواد علیه السلام سرور بخشندگان و مصداق کامل بخشندگی و کرامت بود. چون احسان و کرامت از سجایا و خصایص ذاتی و طبایع ملکوتی ائمه طاهرین علیهم السلام بوده و هم آنانند که دریای فضل و کرم الهی می باشند.

۲. تقی: از کلمه تقوا و وقایه گرفته شده است که به معنای خود نگهداری و پرهیز و پروا از گناه آمده است. وجود پر فیض امام علیه السلام، منبع تقوا و پرهیزکاری و آموزنده راه سداد و کمال و خود نگهداری و پارسایی بود که دوست و دشمن در آن اتفاق نظر داشتند.

۳. مرتضی: از کلمه رضا مأخوذ است، یعنی خشنودی، برگزیده و انتخاب شده از میان مردم، چون امام بزرگوار، امتیازات روحی و شایستگیهای فوق العاده معنوی داشت ممتاز و منتخب بود که هم خدا از او راضی و خشنود بود، و هم بندگان صالح و شایسته خدا.

۴. قانع: کلمه ای است که از قنوع و قناعت آمده است: یعنی به هر آنچه که در راه خدا پیش می آمد، قانع و راضی بود و کوچکترین اظهار ناراحتی و عجز و لابه، از خود نشانمی داد. از دیگر القاب غیر معروف آن بزرگوار: مرضی، متوکل، مختار و متقی راضی بوده اند که طالبین تفصیل، می توانند به نسخ التواریخ یا منتهی الأمال یا دیگر کتب مربوطه مراجعه نمایند.

حکایتی از ولادت بانو حکیمه خواهر امام رضا علیه السلام می گوید: به هنگام ولادت امام محمد تقی علیه السلام برادرم از من خواست نزد خیزران باشم، نوزاد به روز سوم ولادت، دیده به سوی آسمان گشود، و به چپ و راست نگریست و گفت: اشهد ان لا اله الا الله، وأشهد ان محمدا رسول الله من

با ملاحظه ی چنین موضوع شگفتی، هراسان برخاستم و به خدمت برادرم آمدم و آنچه دیده بودم، به عرض رساندم، امام فرمود، شگفتیهایی که بعد از این، از او خواهید دید خیلی بیشتر از آنچه تاکنون دیده اید، خواهد بود. ^(۴)

ابو یحیی صنعانی می گوید: خدمت امام رضا علیه السلام بودم، امام جواد علیه السلام را که کودکی خردسال بود نزد آن حضرت آوردند، فرمودند: این مولودی است که برای شیعه، نوزادی مبارک تر از او به دنیا نیامده است. ^(۵)

شاید این فرمایش امام به همان اصلی باشد که قبلاً اشاره کردیم، زیرا تولد امام جواد علیه السلام نگرانی شیعیان را از اینکه امام رضا علیه السلام جانشینی ندارد بر طرف ساخت، و ایمان آنان را از آلودگی به شک و تردید، نجات داد. نوفلی می گوید: هنگام مسافرت امام رضا علیه السلام به خراسان به آن گرامی عرض کردم: با من امری و فرمانی ندارید؟

فرمودند: بر تو باد که پس از من از فرزندم محمد پیروی کنی، من به سفری می روم که باز نخواهم آمد. ^(۶) محمد بن ابی عماد که کاتب امام رضا علیه السلام بود، می گوید: آنبزرگوار از فرزندش محمد علیه السلام با کنیه یاد می کردند، (و هنگامی که از امام جواد علیه السلام نامه بی می رسید) می فرمود: ابو جعفر به من نوشته است... و هنگامی که (به فرمان امام رضا علیه السلام) به ابو جعفر نامه می نوشتم، او را با بزرگی و احترام مورد خطاب قرار می داد، و نامه هایی که از امام جواد علیه السلام می آمد در نهایت بلاغت و زیبایی کلام بود. و نیز هم او می افزاید از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: پس از من، ابو جعفر، وصی من و جانشینم در میان خانواده ام خواهد بود. ^(۷)

معمر بن خلاد می گوید: امام رضا علیه السلام در حالی که مطلبی را یاد می کرد، فرمودند: چه نیازی دارید این مطلب را از من بشنوید؟ این ابو جعفر است که او را به جای خود نشانده ام و در جایگاه خود قرار داده ام، ما خاندانی هستیم که فرزندان ما (حقایق و معارف و علوم را) از پدران کاملاً به ارث می برند. ^(۸)

(منظور آن است که همه علوم و مقامات امامت از امام قبلی به امام بعدی می رسد، و این مخصوص امامان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است نه فرزندان دیگر ائمه). خیرانی از پدرش نقل می کند که گفت در خراسان نزد امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام بودم، کسی از آن حضرت پرسید: اگر برای شما حادثه ای رخ دهد به چه کسی رجوع کنیم؟

فرمود: به پسر من ابو جعفر. گویا، سوال کننده سن و سال امام جواد عَلَيْهِ السَّلَام را کافی نمی دانست، امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: خدای متعال، عیسی را به نبوت و رسالت برانگیخت در حالی که سن او از سن کنونی ابو جعفر هم کمتر بود. ^(۹)

عبد الله بن جعفر می گوید: همراه با صفوان بن یحیی خدمت امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام شرفیاب شدیم، و امام جواد عَلَيْهِ السَّلَام سه ساله بود و حضور داشتند، از امام پرسیدیم: اگر حادثه ای روی دهد جانشین شما کیست؟ امام به ابو جعفر اشاره کردند و فرمودند: این فرزندم. گفتیم: با این سن و سال؟ فرمودند: آری با همین سن و سال، خدای متعال عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را حجت خویش قرار داد در حالی که سه سال هم نداشت. ^(۱۰)

امامت آن بزرگوار

امامت مانند نبوت موهبتی الهی است که خدای متعال به بندگان برگزیده و شایسته ی خود، عطا فرموده است، و در این موهبت، سن و سال دخالتی ندارد. شاید کسانی که پیامبری و امامت کودک خردسال را بعید و ناممکن پنداشته اند، اینامور الهی و آسمانی را با مسائل عادی اشتباه گرفته اند و در یک ردیف تصور نموده اند.

در حالی که اینطور نیست، امامت و نبوت به خواست خدای متعال وابسته است. و خداوند به بندگانی که به علم نامحدود خویش، شایستگی آنان را برای چنین مقامی می داند، عنایت می کند، و هیچ اشکالی ندارد که گاهی بنابر مصالحی، خداوند همه ی علوم را به کودکی خردسال عطا کند و او را در سنین کودکی، به پیامبری مبعوث و یا به امامت امت به گمارد.

امام نهم حضرت جواد علیه السلام، در حدود هشت یا نه سالگی به مقام شامخ امامت رسید. معلی بن محمد می گوید: پس از درگذشت امام رضا علیه السلام، امام جواد علیه السلام را دیدم، و در قد و اندام او دقیق شدم تا برای شیعیان بازگو کنم. در این حال، آن حضرت نشستند و فرمودند: ای معلی! خداوند در امامت نیز، همانند نبوت احتجاج کرده و فرموده است: «**وَاتِيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا**» (به یحیی در خردسالی نبوت دادیم).^(۱۱)

محمد بن حسن بن عمار می گوید: دو سال در مدینه خدمت علی بن جعفر می رفتم و او روایاتی که از برادرش، امام موسی بن جعفر علیه السلام شنیده بود، برایم می گفت و من می نوشتم، یکروز در مسجد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد او نشسته بودم، امام جواد علیه السلام وارد شد علی بن جعفر بدون کفش وردا از جای خود جست و دست آنحضرت را بوسید و تعظیم کرد.

امام به او فرمودند: ای عمو بنشین! خدا تو را دررحمت قرار دهد. عرض کرد: سرور من چگونه بنشینم در حالی که شما ایستاده اید. هنگامی که علی بن جعفر به جای خود بازگشت، یاران و معاشرانش او را سرزنش کردند که تو عموی پدر او هستی و این گونه او را احترام می

کنی! علی بن جعفر گفت: ساکت باشید، در حالی که خدای جلیل این ریش سفید را - و بر محاسن خود دستنهاد - سزاوار امامت ندیده و این جوان را سزاوار یافته و امام قرار داده است، فضیلت او را انکار کنم؟! از آنچه می گوئید به خدا پناه می برم، من بنده ی اویم. ^(۱۲)

عمر بن فرج می گوید همراه امام جواد علیه السلام در کنار دجله ایستاده بودیم، به ایشان گفتم: شیعیان شما ادعا می کنند، شما وزن آب دجله را می دانید. فرمودند: آیا خدا توانایی آن را دارد که علم به وزن آب دجله را به پشه یی عطا کند؟ گفتم: آری خدا قادر است. فرمودند: من نزد خدا از پشه و از بیشتر مخلوقاتش، گرامی ترم. ^(۱۳)

علی بن حسان واسطی می گوید: تعدادی اسباب بازی همراه برداشتم و گفتم آنها را برای آن حضرت هدیه می برم! (خدمت آن عزیز شرفیاب شدم و مردم مسائل خود را می پرسیدند و او پاسخ می داد) چون پرسشهایشان پایان یافت، و رفتند، امام برخاستند و رفتند، و من نیز به دنبال او رفتم و بوسیله خادمش اجازه ملاقات گرفتم و داخل شدم.

سلام کردم، جواب سلام دادند، اما ناراحت به نظر می رسیدند، و به من نیز اجازه ی نشستن ندادند، پیش رفتم و اسباب بازیها را نزد او نهادم، خشمگین به من نگاه کرد، و اسباب بازیها را به چپ و راست پرتاب نمود و فرمودند: خدا مرا برای بازی نیافریده است، مرا با بازی چه کار؟! من اسباب بازیها را برداشتم و از آنبزرگوار طلب بخشش کردم، و او پذیرفت و مرا عفو کرد، و بیرون آمدم. ^(۱۴)

پاره‌یی از اخبار غیبی و کرامات

۱. پس از شهادت امام رضا علیه السلام، هشتاد نفر از دانشمندان و فقهای بغداد و شهرهای دیگر، برای انجام مراسم حج به مکه سفر کردند. در سر راه خویش به مدینه وارد شدند تا امام جواد علیه السلام را نیز ملاقات نمایند، و در خانه‌ی امام صادق علیه السلام که خالی بود فرود آمدند... امام علیه السلام که خردسال بود، وارد مجلس آنان شد، شخصی به نام موفق او را به حاضران معرفی کرد، همه به احترام برخاستند و سلام کردند.

آنگاه پرسشهایی عنوان شد که امام به خوبی پاسخ داد و همگان، خوشحال شدند، و آن حضرت را ستودند، و دعا کردند... یکتن از آنان به نام اسحق می گوید: من نیز در نامه‌ی ده مسأله نوشتم تا از آن حضرت بپرسم، و با خود گفتم اگر آنبزرگوار به پرسشهای من پاسخ داد از او تقاضا می کنم که دعا کند خداوند فرزندی را که همسرم، حامله است پسر قرار دهد.

مجلس به طول انجامید، و پیوسته از آن گرامی می پرسیدند و او پاسخ می داد، برخاستم بروم تا روز بعد نامه‌ی خود را به آنحضرت بدهم، امام تا مرا دید فرمود: ای اسحق! خدا دعای مرا مستجاب فرمود، نام فرزندت را احمد بگذار. گفتم: سپاس خدای را! بی تردید این همان حجت خداست. اسحق به وطن خود بازگشت، و خداوند پسری به او عنایت کرد و نام او را احمد نهاد.

(۱۵)

۲. عمران بن محمد اشعری می گوید: خدمت امام جواد علیه السلام شرفیاب شدم، پس از انجام کارهایم به امام عرض کردم: ام الحسن به شما سلامرساند و خواهش کرد یکی از لباس هایتان را برای آنکه کفن خود سازد، عنایت فرمائید. امام فرمود: او از این کار بی نیاز شد.

من به منزل بازگشتم و نفهمیدم منظور اماماز این سخن چه بوده است تا آنکه خبر رسید ام الحسن سیزده یا چهارده روز پیش از آن هنگام که من خدمت امام بودم، درگذشته است. (۱۶)

۳. احمد بن حدید می گوید: با گروهی برای انجام مراسم حج می رفتیم، راهزنانرا بر ما بستند و اموالمان را بردند، چون به مدینه رسیدیم، امام جواد علیه السلام را در کوچه یی ملاقات کردم، و به منزل آن گرامی رفتم و داستان را به عرض امام رساندم، فرمان دادند لباسی و پولی برایم آوردند، و فرمود پول را میان همراهان خویش به همان مقدار که دزدها از آنان برده اند، تقسیم کن، پس از آنکه تقسیم کردم دریافتم پولی که امام علیه السلام عطا کرده بود درست به همان اندازه بود که دزدها برده بودند نه کمتر و نه بیشتر. ^(۱۷)

۴. محمد بن سهل قمی می گوید: در مکه مجاور شده بودم، و به مدینه رفتم و بر امام جواد علیه السلام وارد شدم. می خواستم از امام لباسی تقاضا کنم اماتا هنگام خداحافظی نشد که تقاضای خود را ابراز دارم، با خود اندیشیدم که تقاضای مرا در نامه یی به آن حضرت بنویسم، و همین کار را کردم، آنگاه به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و با خود قرار گذاشتم که دو رکعت نماز بخوانم و صد بار از خدای متعال خیر و صلاح بطلبم، اگر به قلبم الهام شد که نامه را برای امام بفرستم و اگر نه نامه را پاره کنم.

چنان کردم و به قلبم گذشت که نامه را نفرستم، نامه را پاره کرده به سوی مکه رهسپار شدم، در این حال شخصی را دیدم دستمالی در دست و لباسی در آن دارد و میان کاروانیان، مرا می جوید، به من رسید و گفت: مولایت این لباس را برایت فرستاده است. ^(۱۸)

۵. مأمون، امام جواد علیه السلام را به بغداد آورد، و دختر خود را به همسری او درآورد، ولی امام علیه السلام در بغداد نماند و با همسرش به مدینه بازگشت.

به هنگام بازگشت گروهی از مردم برای وداع و خداحافظی، امام را تا خارج شهر بدرقه کردند، هنگام نماز مغرب به محلی که مسجد قدیمی داشت رسیدند، امام به آن مسجد رفت، تا نماز مغرب بگذارد، در صحن سرای مسجد، درخت سدری بود که تا آن هنگام میوه نداده بود، آن گرامی آبی خواست و به بن درخت وضو ساخت، و نماز مغرب را به جماعت بجای آورد، و پس از آن چهار رکعت نافله خواند و سجده ی شکر کرد، آنگاه با مردم خداحافظی فرمود، و رفت.

فردای آن شب، درخت به بار نشست و میوه خوبی داد، مردم از این موضوع، بسیار تعجب کردند.^(۱۹) از مرحوم شیخ مفید نقل کرده اند، که سالها بعد، خود این درخت را دیده و از میوه ی آن خورده است.

۶. امیه بن علی می گوید: هنگامی که امام رضا علیه السلام در خراسان بودند من در مدینه می زیستم و به خانه ی امام جواد علیه السلام رفت و آمد، داشتم، معمولا بستگان امام برای عرض سلام می آمدند، یک روز به کنیز خویش فرمود به آنان (بانوان فامیل) بگوید برای عزاداری آماده شوند، روز بعد، بار دیگر امام به آنان گوشزد کرد که برای عزاداری آماده شوند!

پرسیدند برای عزای چه کسی؟ فرمود: عزای بهترین انسان روی زمین. مدتی بعد خبر شهادت امام رضا علیه السلام آمد، و معلوم شد همان روز که امام جواد علیه السلام فرموده بود برای عزاداری آماده شوید امام رضا علیه السلام در خراسان به شهادت رسیده بود.^(۲۰)

۷. علی بن جریر می گوید: خدمت امام جواد علیه السلام شرفیاب بودم. گوسفندی از خانه امام علیه السلام گم شده بود. یکی از همسایگان را به اتهام سرقت آن کشان کشان نزد امام آوردند، فرمود: وای بر شما! او را رها سازید، گوسفند را او ندزدیده است، هم اکنون گوسفند در فلان خانه است، بروید گوسفند را بگیرید.

به همان خانه بی که امام فرموده بود رفتند و گوسفند را یافتند و صاحب خانه را به اتهام دزدی، دستگیر کرده و کتک زدند و لباسش را پاره کردند، اما او سوگند یاد می کرد که گوسفند را ندزدیده است. او را نزد امام آوردند، فرمود: وای بر شما! بر این شخص ستم کردید، گوسفند، خود به خود به خانه ی او وارد شده و او اطلاعی نداشته است. آنگاه امام برای دلجوئی و جبران پاره شدن لباسش، مبلغی به او عطا کرد.^(۲۱)

۸. علی بن خالد می گوید: در سامراء خبر شدم که مردی را با قید و بند از شام آورده و در اینجا زندانی کرده اند، و می گویند مدعی پیامبری شده است. به زندان مراجعه کردم و با زندان

بانان مدارا و محبت نمودم تا مرا نزد او بردند، او را مردی با فهم و خردمند یافتم، پرسیدم داستان تو چیست؟

گفت: در شام در محلی که می گویند، سر مقدس سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام را در آنجا نصب کرده بودند، عبادت می کردم، یک شب در حالی که به ذکر خدا مشغول بودم، ناگهان شخصی راجلوی خود دیدم که به من گفت: برخیز. برخاستم و به همراه او چند قدمی پیمودم، دیدم در مسجد کوفه هستیم، از من پرسید: این مسجد را می شناسی؟

گفتم: آری مسجد کوفه است. در آنجا نماز خواندیم و بیرون آمدیم، باز اندکی راه رفتیم، دیدم در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه هستیم، تربت پیامبر را زیارت کردیم، و در مسجد نماز خواندیم و بیرون آمدیم.

اندکی دیگر رفتیم، دیدم در مکه در خانه ی خدا هستیم، طواف کردیم و بیرون آمدیم، و اندکی دیگر پیمودیم، خود را در شام در جای خود یافتیم، و آن شخص از نظرم پنهان شد.

از آنچه دیده بودم در تعجب و شگفتی ماندم، تا یکسال گذشت، و باز همان شخص آمد و همان مسافرت و ماجرا که سال پیش دیده بودم به همان شکل تکرار شد، اما این بار، وقتی می خواست از من جدا شود او را سوگند دادم که خود را معرفی کند، فرمود: من محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب هستم.

این داستان را برای برخی نقل کردم، و خبر آن به محمد بن عبد الملک زیات وزیر معتمم عباسی رسید، فرمان داد مرا در قید و بند به اینجا آورند و زندانی سازند، و به دروغ شایع کردند، که من ادعای پیامبری کرده ام.

علی بن خالد می گوید به او گفتم: می خواهی ماجرای تو را به زیات بنویسم تا اگر از حقیقت ماجرا مطلع نیست مطلع شود؟ گفت: بنویس! داستان را به زیات نوشتم، در پشت همان نامه ی من پاسخ داد: به او بگو از کسی که یکشنبه او را از شام به کوفه و مدینه و مکه برده و بازگردانده است، بخواهد از زندان نجاتش دهد.

از این پاسخ اندوهگین شدم، و فردای آن روز به زندان رفتم تا پاسخ را به او بگویم و او را به صبر و شکیبائی توصیه نمایم، اما دیدم زندانبانان و پاسبانان و بسیاری دیگر ناراحت و مضطربند، پرسیدم: چه شده است؟ گفتند: مردی که ادعای پیامبری داشت، دیشب از زندان بیرون رفته است و نمی دانیم چگونه رفته است؟ به زمین فرو رفته و یا به آسمان پرواز کرده است؟! و هر چه جستجو کردیم اثری از او بدست نیاورده ایم. (۲۲)

۹. ابوالصلت هروی که از یاران نزدیک امام رضا علیه السلام بود و پس از شهادت امام رضا علیه السلام به فرمان مأمون به زندان افتاد، می گوید: یک سال زندانی بودم و دلتنگ شدم، شبی بیدار ماندم و به عبادت و دعا پرداختم، و پیامبر و خاندان گرامی او را شفیع خویش قرار دادم، و خداوند را به حرمت آنان سوگند دادم که مرا نجات بخشد، هنوز دعایم پایان نیافته بود که دیدم امام جواد علیه السلام در زندان نزد من است، فرمودند: ای اباصلت سینه ات تنگ شده است؟

عرض کردم: آری به خدا سوگند. فرمودند: برخیز. و دست بر زنجیرهای من زد و قیدها باز شد و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آوردند، نگهبانان مرا دیدند، اما به کرامت آن حضرت، یارای سخن گفتن نداشتند، اما چون مرا بیرون آوردند فرمودند: برو در امان خدا، بعد از این، هرگز مأمون را نخواهی دید و او نیز تو را نخواهد دید و همچنان شد که امام فرموده بود. (۲۳)

۱۰. زرقان که با ابن ابی داوود (۲۴) یکی از قضات دستگاه عباسی دوستی و صمیمیت داشت می گوید: یک روز ابن ابی داوود از مجلس معتصم بازگشت در حالی که غمگین بود. علت را جویا شدم گفت: امروز آرزو کردم که کاش بیست سال پیش مرده بودم! پرسیدم: چرا؟ گفت: به خاطر آنچه از ابوجعفر - امام جواد علیه السلام - در مجلس معتصم، بر سرم آمد! گفتم: جریان چیست؟ گفت: شخصی به سرقت اعتراف کرد و از خلیفه - معتصم - خواست با اجرای حد الهی او را پاک سازد.

خلیفه همه ی فقها را گرد آورد و محمد بن علی - امام جواد علیه السلام - را نیز فرا خواند، و از ما پرسید: دست دزد از کجا باید قطع شود؟ من گفتم: از میچ دست.

گفت: دلیل آن چیست؟ گفتم: چون منظور از دست درآیه ی ﴿طَيِّبًا فَاَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ﴾

﴿وَإَيْدِيكُمْ﴾. (۲۵)

- صورت و دستهایتان را مسح کنید، تا میج دست است. گروهی از فقها در این مطلب بامن موافق بودند و می گفتند دست دزد باید از میج قطع شود، ولی گروهی دیگر گفتند لازم است از آرنج قطع شود، و چون معتصم دلیل آن را پرسید گفتند: منظور از دست در آیه ی وضو:

﴿فَاغْسِلُوا وُجُوْهَكُمْ وَاَيْدِيَكُمْ اِلَى الْمَرَافِقِ﴾ (۲۶)

- صورت ها و دستهایتان را تا آرنج بشوید تا آرنج است. آنگاه معتصم به محمد بنعلی - امام جواد علیه السلام - رو کرد و پرسید: نظر شما در این مسأله چیست؟ گفتند: اینها نظر دادند، مرا معاف بدار. معتصم اصرار کرد و قسم داد که باید نظرتان را بگویند.

محمد بن علی گفت: چون قسم دادی، نظرم را می گویم، اینها در اشتباهند، زیرا فقط

انگشتان (۲۷) دزد، باید قطع شود و بقیه ی دست باقی بماند. معتصم گفت: به چه دلیل؟

گفتند: زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سجده بر هفت عضو، تحقق می پذیرد، صورت (پیشانی)، دو کف دست، دو سر زانو، و دو پا (دو انگشت بزرگ پا). بنابراین اگر، دست دزد از میج یا آرنج قطع شود، دستی برای او نمی ماند تا سجده ی نماز را بجا آورد، و نیز خدای متعال می فرماید:

﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (۲۸)

(مساجد: جمع مسجد می باشد) هفت عضوی که سجده بر آنها انجام می گیرد، از آنخداست،

پس با خدا هیچکس را مخوانید و عبادت نکنید و آنچه برای خداست، قطع نمی شود.

ابن ابی داود می گوید: معتصم جواب محمد بن علی را پسندید و دستور داد، انگشتان دزد را

قطع کردند، (و ما نزد حضار بی آبرو شدیم) و من همانجا (از شرمساری و اندوه) آرزوی مرگ

کردم. (۲۹)

توطئه ی ازدواج

در شرح زندگانی امام رضا علیه السلام گذشت که مأمون عباسی برای نجات از نابسامانی هایی که در جامعه ی آن روز، رخ داده بود، و برای ایمنی از شورش علویان و نیز جلب محبت شیعیان و ایرانیان کوشید، خود را دوستدار اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قلمداد کند، و با تحمیل ولایت عهدی بر امام رضا علیه السلام، می خواست، هم این منظور را عملی سازد و هم امام را از نزدیک، زیر نظر داشته باشد.

از سوی دیگر خاندان بنی عباس از این روش مأمون و از این که احتمالاً خلافت از بنی عباس به علویان منتقل شود سخت ناراضی و خشمگین بودند، و به همین جهت به مخالفت با او برخاستند، و چون امام توسط مأمون مسموم و شهید شد آرام گرفتند و خشنود شدند و به مأمون روی آوردند.

مأمون، زهر دادن امام را بسیار سری و مخفیانه انجام داده بود، و سعی داشت مردم از این جنایت آگاهی نیابند و برای پوشاندن جنایت خود به اندوه و عزاداری تظاهر می کرد، حتی سه روز بر آرامگاه امام، اقامت کرد و نان و نمک خورد، و خود را عزادار معرفی نمود، اما با همه ی این پرده پوشی و ریاکاری، سرانجام بر علویان آشکار شد که قاتل امام، کسی جز مأمون نبوده است.

لذا، سخت آزرده و کین خواه شدند، و مأمون بار دیگر حکومت خویش را در خطر دید، و برای پیشگیری و چاره سازی توطئه یی دیگر آغاز کرد، و مهربانی و دوستداری نسبت به امام جواد علیه السلام از خود نشان داد و برای مزید بهره برداری و ایجاد اطمینان، دختر خود را به ازدواج آن گرامی درآورد، و کوشید همان استفاده یی را که در تحمیل ولایتعهدی بر امام رضا علیه السلام می جست، از این وصلت نیز بدست آورد.

چنین بود که امام جواد علیه السلام را در سال ۲۰۴ هجری یعنی یکسال پس از شهادت امام رضا علیه السلام از مدینه به بغداد آورد، و دختر خود ام الفضل را به آیین همسری، به او داد.

ریان بن شبیبی گوید: چون عباسیان از تصمیم مأمون، در مورد ازدواج دخترش با امام جواد علیه السلام آگاه شدند، ترسیدند، مبادا با این کار، حکومت از دست عباسیان خارج شود و همان وضعی که در زمان امام رضا علیه السلام پیش آمده بود تکرار شود!

به همین جهت نزد مأمون رفتند و اعتراض کردند و او را سوگند دادند که از این کار منصرف شود و گفتند: تو آنچه در گذشته ی دور و نزدیک، میان ما و علویان واقع شده است، می دانی و نیز می دانی که خلفای پیش از تو، آنان را تبعید و تحقیر می کردند، ما پیش از این، از اینکه ولیعهدی خود را به رضا واگذار کردی نگران بودیم، ولی خدا آن مشکل را بر طرف ساخت، اینک تو را به خدا! سوگند می دهیم که ما را دوباره اندوهگین مساز و از این ازدواج صرف نظر کن، و دخترت را بایکی از عباسیان که صلاحیت این وصلت را داشته باشند همسر ساز.

مأمون پاسخ داد: آنچه میان شما و علویان روی داده، باعث آن، شما بودید و اگر به انصاف، نظر می کردید، آنان از شما سزاوار ترند، و آنچه خلفای پیش از من، با علویان انجام دادند قطع رحم - بریدن از خویشاوند - بوده و من از این کار به خدا پناه می برم، و در مورد ولایتعهدی رضا نیز پشیمان نیستم، من بودم که از او تقاضا کردم خلافت را بپذیرد ولی او قبول نکرد، و تقدیر الهی واقع شد.

و در مورد ابو جعفر محمد بن علی - امام جواد علیه السلام - باید بگوییم که من، او را بدانجهت برای ازدواج با دخترم، انتخاب کردم که با خردسالی در دانش و فضیلت، بر تمامی اهل فضل برتری دارد، و همین موجب شگفتی و تعجب است، و امیدوارم! این موضوع هم چنان که برای من روشن شده است برای همه نیز مردم روشن شود، تا بدانند که نظر درست همان نظر من، او سزاوار همسری دختر من، است.

عباسیان گفتند: هر چند این نوجوان موجب شگفتی و تعجب تو شده، ولی هنوز کودک است و علم و دانشی نیاموخته است، صبر کن تا ادب بیاموزد و با علم دین، آشنا شود، آنگاه منظور خود را عملی ساز.

مأمون گفت: وای بر شما! من این جوان را بهتر از شما می شناسم، او از خاندانی است که علومشان، خدایی است و به آموختن نیازی ندارد، پدران او همیشه در علم دین و ادب از مردم، بی نیاز بودند، اگر مایلید او را بیازمائید تا آنچه گفتم، بر شما آشکار شود.

گفتند: این پیشنهاد خوبی است، او را می آزمائیم، و در حضور شما مسأله بی فقهی از او می پرسیم، اگر به درستی پاسخ داد، ما دیگر اعتراضی نخواهیم داشت و بر همگان درستی نظریه ی خلیفه، روشن می گردد، و اگر نتوانست پاسخ دهد نیز مشکل ما حل می شود، و خلیفه از این ازدواج منصرف می گردد. مأمون گفت: هر وقت خواستید، می توانید او را امتحان کنید.

سؤالات یحیی بن اکثم

عباسیان به یحیی بن اکثم که قاضی آن زمان بود، مراجعه کردند و به او وعده ی پاداش هنگفتی دادند تا از امام جواد علیه السلام مسأله یی بپرسد که او پاسخ آن را نداند، و یحیی پذیرفت، آنگاه نزد مأمون بازگشتند، و از او خواستند، روزی را برای این کار تعیین کند.

مأمون روزی را تعیین کرد، و همه در آن روز گرد آمدند، مأمون فرمان داد در بالای مجلس برای امام جواد علیه السلام جایی را تعیین کردند، امام وارد شد، و در محلی که تعیین شده بود، نشست، یحیی بن اکثم روبروی او نشست، دیگران نیز در جایگاه خود قرار گرفتند، و مأمون هم کنار امام نشسته بود.

یحیی بن اکثمبه مأمون گفت: اجازه می دهید از ابو جعفر سؤالی بنمایم؟ مأمون گفت: از خود او اجازه بخواه! یحیی به امام رو کرد و گفت: فدایت شوم، اجازه می دهی سؤالی مطرح کنم؟ امام فرمودند: اگر می خواهی بپرس. یحیی گفت: فدایت شوم، در مورد کسی که در حال احرام، شکاری را بکشد چه می فرمائید؟

امام فرمودند: این مسأله صورتهای فراوانی دارد، آیا در خارج حرم بوده یا در داخل، از حرمت این کار اطلاع داشته یا بی اطلاع بوده، عمدآکشته یا سهوا و به خطا، شکار کننده عبد بوده یا آزاد، صغیر بوده یا کبیر، بار اول او بوده که چنین کاری کرده یا بار دوم، صید پرنده بوده یا غیر پرنده، کوچک بوده یا بزرگ، کشنده از کار خود پشیمان شده یا قصد تکرار آن را دارد، در شب صید کرده یا در روز، احرام او احرام عمره، سفر دهبوده یا احرام حج.

یحیی بن اکثم از اینکه امام که در آن هنگام، تقریباً نه ساله بود، اصل سؤال او را چنین عالمانه تشریح کرد، متحیر ماند، و آثار عجز و شکستدر چهره اش پدیدار شد، و زبانش به لکنت افتاد، آن چنان که همه حاضران، قدرت علمی امام و شکست یحیی را، دریافتند.

مأمون گفت: سپاس خدای را بر این نعمت و این که نظر من درست درآمد. آنگاه به عباسیان رو کرد و گفت: آیا آنچه انکار می کردید دانستید؟!

سؤالات امام علیه السلام

در همین مجلس، مأمون، ازدواج با دخترش را به امام پیشنهاد کرد، و از او خواست خطبه‌ی عقد را بخواند، امام پذیرفت و در آغاز خطبه فرمودند: «الحمد لله اقراراً بنعمته، ولا اله الا الله اخلاصاً لوحدانیته، و صلی الله علی محمد سید بریته، والاصفیاء من عترته. اما بعد فقد کان من فضل الله علی الأنام، أن أغناهم بالحلال عن الحرام»، وقال سبحانه: ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾

خدای را به عنوان اعتراف بر نعمت او، سپاسگزارم، و - کلمه‌ی توحید - لا اله الا الله می گویم به جهت اخلاص در وحدانیت او و درود خدا بر محمد سرور آفریدگان و بر برگزیدگان از خاندان او که بی تردید از فضل و رحمت خدا بر مردمان می باشد که آنان را بوسیله حلال از حرامی نیاز ساخته - و به ازدواج فرمان داده - و فرموده: بی زن و بی شوهر از خودتان و شایستگان (ازدواج) از بردگان و کنیزان خود را به ازدواج یکدیگر در آورید، و به جهت فقر و بی چیزی از ازدواج مانع نشوید، اگر فقیر باشند خداوند به رحمت خود، به آنان عطا می فرماید و بی نیازشان می سازد و خدای متعال وسعت دهنده‌ی، روزی بندگان و دانای به همه چیز است.

آنگاه امام با تعیین مهریه‌ی، معادل مهریه‌ی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام (پانصد درهم) موافقت خود را با ازدواج با دختر مأمون اعلام فرمود، مأمون از طرف دختر، عقد را خواند و امام جواد علیه السلام قبول فرمود و به فرمان مأمون هدایا و جوایز چشمگیری به حاضران دادند و سفره‌ها گسترده و مردم غذا خوردند و متفرق شدند، و فقط گروهی از نزدیکان و درباریان مأمون، باقی ماندند، و مأمون از امام تقاضا کرد که خود پاسخ صورتهای گوناگون صید در حال احرام را بگوید، و امام پذیرفت و به تفصیل به شرح آن پرداختند.

سؤالات امام علیه السلام

مأمون با شنیدن پاسخ، امام را بسیار تحسین کرد و تقاضا نمود، این بار امام از یحیی بن اکثم مسأله یی بپرسد. امام به یحیی رو کردند و فرمودند: آیا پیرسم؟ یحیی که شکست خورد و مرعوب عظمت علمی امام علیه السلام بود گفت: میل شماست فدایتان شوم! اگر بدانم، پاسخ می دهم و اگر ندانم از خود شما استفادهمی کنم و می آموزم.

امام فرمودند: بگو چگونه است که مردی در بامداد بر زنی نگاه کرد در حالی که این نگاه کردن بر او حرام است، و هنگامی که آفتاب بالا آمد بر او حلال شد، و چون ظهر شد بر او حرام شد، و چون عصر در رسید بر او حلال شد، و چون آفتاب غروب کرد بر او حرام شد، و شب هنگام نماز عشاء بر او حلال شد، و نیمه شب بر او حرام شد و چون صبح برآمدید بر او حلال شد! چرا چنین بود و به چه جهت بر او حلال می شد و حرام می گشت؟!

یحیی گفت: به خدا سوگند! پاسخ و چگونگی را نمی دانم، اگر مایلید خودتان بیان فرمائید تا استفاده کنیم.

امام فرمودند: آن زن، کنیز مردی بود، مرد نامحرمی در بامداد به او نگاه کرد در این حال این نگاه حرام بود، هنگامی که آفتاب بالا آمد، آن کنیز را از صاحبش خرید و بر او حلال شد، و چون ظهر شد کنیز را آزاد ساخت و بر او حرام شد، و هنگام عصر با او ازدواج کرد بر او حلال شد، چون آفتاب غروب کرد ظهر^(۳۰) نمود بر او حرام شد، و نیمه شب یک بار او را طلاق داد بر او حرام شد. و چون صبح برآمدید، رجوع کرد بر او حلال شد. مأمون شگفت زده به خویشان خود که حاضر بودند، رو کرد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که این گونه پاسخ چنین مسأله یی را بیان کند یا پاسخ مسأله ی قبلی را بداند؟ گفتند: نه به خدا سوگند!^(۳۱)

باید توجه داشت که مأمون با همه ی تظاهرات دوستانه و ریاکاریهای مزورانه، از این ازدواج جز اهداف سیاسی، منظور دیگری نداشته است، و اهداف او چنین بود:

۱. با فرستادن دختر خود به خانه ی امام، آن گرامی را برای همیشه، دقیقاً زیر نظر داشته باشد و از کارهای او بی خبر نماند.

۲. با این وصلت، امام را با دربار پر عیش و نوش خود مرتبط، و آن بزرگوار را به لهو و لعب و فسق و فجور بکشاند، و بدین ترتیب بر موقعیت امام، لطمه وارد سازد، و او را در انظار مردم از مقام ارجمند عصمت و امامت ساقط و خوار و خفیف نماید.

محمد بن ریان می گوید: مأمون هر چه می کوشید که امام جواد علیه السلام را به لهو و لعب وادار سازد، موفق نمی شد. در مجلسی که به عنوان جشن ازدواج امام برپا ساخت، صد کنیز زیبا را که هر یک جامی پر از جواهرات در دست داشتند، واداشت تا چون امام وارد شد و بر جای خود نشست به استقبال او بروند، و آنان اینکار را کردند، اما امام هیچ توجهی و اعتنایی به آنان ننمود و عملاً فهماند که از این کارها بیزار است.

در همین مجلس، مطربی را برای خواندن و نواختن آورده بودند، اما همین که او کار خود را شروع کرد، امام بانگ بر او زد: از خدا بترس. مطرب از صلابت فرمان امام، که از ژرفای معنویت و نیروی الهی آن بزرگوار مایه می گرفت، چنان مرعوب شد که آلات موسیقی از دستش فرو افتاد، و دیگر هرگز تا زنده بود، نتوانست از دستهایش برای سازو نواز استفاده کند. ^(۳۲)

۳. هم چنان که اشاره کردیم، مأمون می خواست با این وصلت علویان را از اعتراض و قیام علیه خود، باز دارد، و خود را دوستدار و علاقمند به آنان وانمود کند.

۴. چنان که گاهی می گفت: من به این وصلت اقدام کردم، تا ابو جعفر علیه السلام از دخترم صاحب فرزند شود، و من پدر بزرگ کودکی باشم که از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابیطالب علیه السلام است! ^(۳۳)

اما خوشبختانه، این نیرنگ مأمون نیز بی نتیجه بود، زیرا دختر مأمون، هرگز فرزندی نیاورد. و فرزندان امام جواد علیه السلام: امام دهم علی هادی علیه السلام، موسی مبرقع، فاطمه، حکیمه همگی از همسر دیگر امام که کنیزی نیک سیرت و بزرگوار به نام سمانه مغربیه بود، بوجود آمدند.

بر روی هم، این ازدواج که مأمون بر آن اصرار می ورزید کاملاً جنبه سیاسی داشت، بنابراین با آنکه این وصلت با زندگی مرفهی توأم بود، برای امام که همچون پدران گرامی اش به دنیاتوجهی نداشت، نمی توانست ارزشی داشته باشد، بلکه اصولاً زندگی با مأمون برای آنحضرت، تحمیلی و پر رنج و دردسر بود.

حسین مکاری می گوید: در بغداد خدمت امام جواد علیه السلام شرفیاب شدم و زندگیش را دیدم، در ذهنم خطور کرد که امام که به این زندگی مرفه رسیده است، هرگز به وطن خود مدینه باز نخواهد گشت، امام، لحظه یی سر به زیر افکند، آنگاه سر برداشت در حالی که از اندوه رنگش، زرد شده بود فرمود: ای حسین! نان جوین و نمک خشن، در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش من، از آنچه مرا در آن می بینی، محبوبتر و خوشایندتر است. ^(۳۴)

به همین جهت امام در بغداد نماند، و با همسرش ام الفضل به مدینه بازگشت، و تا سال ۲۲۰ همچنان در مدینه باقی ماند و بنا به احضار معتصم بود که دوباره به بغداد بازگشت.

مأمون، در سال ۲۱۸ هجری مرگش فرا رسید، و پس از او برادرش معتصم جای او را گرفت، در سال ۲۲۰ هجری معتصم، امام را از مدینه به بغداد احضار نمود تا از نزدیک مراقب فعالیت و تبلیغات اسلامی او باشد، و چنان که قبلاً ذکر شد در مجلسی که برای تعیین محل قطع دست دزد تشکیل داده بودند، امام را نیز شرکت دادند، و قاضی بغداد ابن ابی داود و دیگران شرمنده شدند، و چند روز بعد از آن ابن ابی داود از حسد و کینه تیزی نزد معتصم رفت، و گفت: به جهت خیرخواهی، به شما تذکر می دهم که جریان چند روز قبل، به صلاح حکومت شما نبود، زیرا در حضور همه ی دانشمندان و مقامات عالیه ی مملکتی، فتوای ابو جعفر امام جواد علیه السلام یعنی کسی که نیمی از مسلمانان، او را خلیفه و شما را غاصب حق او می دانند، بر فتوای دیگران ترجیح دادی، و این خیر، میان مردم منتشر و خود، برهانی برای شیعیان او شد.

معتصم که مایه ی هر نوع دشمنی با امام را در خود داشت از سخنان ابن ابی داود بیشتر تحریک شد و درصدد قتل امام برآمد، و سرانجام منظور پلید خود را عملی ساخت، و امام را در آخر ذیقعه ی سال ۲۲۰ مسموم و شهید نمود.

امامت او

فرزند با کفایت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، بعد از رحلت پدر بزرگوارش، بر مسند الهی امامت و پیشوایی جهان اسلام نشست و رهبری معنوی شیعیان را به عهده گرفت. در اثبات پیشوایی ایشان نیازی نیست که سخن فراوانی به میان آید، زیرا او تنها فرزند پدرش امام هشتم علیه السلام بود و برادر دیگری نداشت که داعیه امامت داشته باشد و غیر از ایشان کسی را از دودمان علوی، شایستگی این مقام و منصب نبود.

اینک چند نمونه از تصریحات امامت و پیشوایی ایشان به عنوان نمونه می آوریم: ۱. شیخ مفید در کتاب ارشاد با سند پیوسته خود از صفوان پسر یحیی که از اصحاب امام هشتم علیه السلام بود نقل می کند: من به امام رضا علیه السلام عرض کردم، پیش از آن که خداوند متعال ابوجعفر را (کنیه امام جواد علیه السلام) به شما عنایت فرماید، مکرر می گفتید که خداوند، پسری به من عنایت خواهد فرمود.

اکنون که خداوند متعال چشمان ما را با وجود آن عزیز، روشن ساخته است، این نکته را به یاد می آورم که خداوند آن روز را پیش نیاورد اگر شما را در میان خود، مشاهده نکنیم در چنین صورت، ما به کدام سو و به کدام پیشوا باید پناهنده شویم؟ امام، با دست خود به سوی ابوجعفر که هنوز طفل خردسالی بیشتر نبود اشارت فرمودند، که او جانشین من خواهد بود، دوباره به حضور امام عرض کردم: فدایت گردم، ابوجعفر بیشتر از سه سال ندارد.

فرمودند: خردسالی در ابلاغ رسالت الهی، ایرادی ندارد! مگر عیسی بن مریم وقتی که بر مقام رسالت و پیشوایی رسید، بیشتر از سه سال داشت؟ ^(۳۵)

۲. فرزند نجاشی به یکی از یاران امام رضا علیه السلام به نام ابی نصر بزنطی گفت که این سؤال را از امام رضا علیه السلام پرسید که امامت و پیشوایی ملت، پس از امام چه کسی خواهد بود؟

امام در پاسخ او فرمودند: امامت و پیشوایی پس از من، با پسر من خواهد بود. این کلام را امام موقت ابراهیم فرمودند که هنوز امام جواد علیه السلام، به دنیا نیامده بود و از طرفی می دانیم که امام، فرزند دیگری جز او نداشت. ^(۳۶)

۳. جمعی در مدینه مسجد رسول الله، در اطراف علی بن جعفر عموی امام جواد علیه السلام حلقه زده بودند و مشغول صحبت بودند که از در ورودی، امام جواد علیه السلام وارد مسجد گردید، تا چشم علی بن جعفر به امام افتاد با کمال عجله و شتاب بدون عبا برخاست و به طرف او رفت، و بر دستش بوسه زد و کمال احترام و تعظیم را در حق او انجام داد.

امام فرمودند: عموی بزرگوارم! خداوند به شما جزای خیر دهد! بنشینید و زحمت نکشید. در پاسخ گفتند: چگونه می توانم جایی که شما ایستاده اید، بنشینم؟ امام پس از مدتی از مسجد خارج شد. همنشینان علی بن جعفر از روی توبیخ و مذمت به او گفتند: شما عموی پدر ایشان هستید و از نظر سن و کهنلت با او خیلی تفاوت دارید، این نوع رفتار شما با او، بر چه پایه بود؟ چرا این نوع احترام در حق او انجام دادید؟

او در پاسخ اظهار داشت: بهتر است ساکت باشید، درست است من از نظر سن و عمر بالاتر از او هستم، موهای من سپید شده است، ولی جایی که خداوند متعال، به این سن و سال شایستگی امامت ندهد، ولی او را به چنین منصب الهی منصوب نماید، آیا من می توانم منکر فضیلت و مقام او گردم؟ من از این گفتارهای شما به خداوند پناه می برم و در برابر مقام امامت او، بنده کوچکی بیشتر نیستم. ^(۳۷)

۴. کلیم بن عمران می گوید: به حضور امام رضا علیه السلام عرض کردم، خدا را بخوانید تا فرزندی به شما عنایت فرماید که چشمان ما روشن گردد.

امام فرمودند: خداوند متعال، تنها فرزندی به من عنایت خواهد کرد که او وارث من می گردد.

هنگامی که نوزادی در دودمان امام، پا به عرصه حیات گذاشت، امام رو به یاران و اصحاب خود فرمودند: خداوند متعال پسری همانند موسی بن عمران به من عنایت فرموده است که وارث و جانشین من می گردد، این فرزند با جور و ستم، در راه خدا کشته می شود.^(۳۸)

۵. ابو یحییٰ صنعانی می گوید: در محضر امام هشتم شرفیاب شدم. پسرش کودک خردسالی بیش، نبود خدمتکار حرم، وی را به حضور پدرش آورده بود.

پیشوای هشتم به پسرش محمد اشاره کرد و گفتند: برای پیروان ما در امت اسلام، مولودی به برکت محمد نمی شناسم!^(۳۹)

اینها نمونه هایی از تصریحات امام هشتم علیه السلام در تعیین امامت و وصایت امام محمد تقی علیه السلام بود که به چند نمونه آن، اشاره گردید و بنا بر اعتقاد شیعه، اسامی مقدسه معصومین علیهم السلام با تعیین الهی قبلا معین گردیده است، فقط کافی است که امام قبلی، معصوم بعدی را تعیین و تنصیص نماید.

خلفای معاصر امام علیه السلام

امام جواد علیه السلام در مدت عمر کوتاه و پربار خود، با حکومت دو تن از خلفای عباسی معاصر بوده است که هر کدام به نوبت خود در راه جلوگیری از نفوذ و پیشرفت معنوی امام علیه السلام، سعی و کوشش بلیغ داشته اند، یکی مأمون و دیگری، برادرش معتصم عباسی.

اکنون شمه ای از خصوصیات و ویژگی های دوران هر کدام از آنانرا بیان می کنیم تا موقعیت امام علیه السلام در برابر حکومت زور و ستم، و خفقانی که حاکم بر سرنوشت مردم آن روزگار بود، بیشتر روشن گردد ولی آنچه ناگزیرم همانند سایر سیره نویسان احوال امام جواد علیه السلام به آن اعتراف نمایم این است که مدت اقامت امام علیه السلام، در مدینه و مراجعت ایشان، به بغداد به صورت دقیق، تعیین و مشخص نشده است ولی احضار معتصم به بغداد کاملاً قطعی و منجز است که پس از مرگ مأمون بوده و در دوران معتصم عباسی است.

۱. مأمون کیست؟

عبد الله مأمون در سال ۱۹۳ هجری به حکومت رسید، و در سال ۲۱۸ در مرز روم از دنیا رفت، بر خلاف برادرش امین، مرد دانشمند و دانش دوست و فرد هوشیار و کاردان و سیاستمدار بود و در این صفات بر تمام خلفای بنی عباس، برتری داشت.

او مدت بیست و پنج سال و اندی بر اریکه سلطنت تکیه زده بود بیست و پنج ماه آن را در مبارزه و جنگ با برادرش امین گذراند، و در پایان کار، پیروزی به دست آورد. او در زمان خود در ترویج علم، سعی و کوشش داشت و مجالس مناظره و محافل گفتگوی علمی فراوانی تشکیل داد، و روز مخصوصی را به عنوان مباحثات فقهی در سه شنبه برای فقهای آن روز، ترتیب داده بود که خود شخصا در مجالس آنان، شرکت می جست. (۴۰)

کسانی که کارنامه علمی اسلام را بررسی کرده اند معتقدند که یکی از درخشانترین دوره های اسلامی، از نظر علمی، عصر حکومت هارون و مأمون بود، در این دوره، مسلمانان دوره انتقالی را طی می کردند و دستاوردهای دیگران را در فلسفه و علوم، مورد بررسی و ارزیابی قرار می دادند و کتابهایی از یونان و هند و ایران ترجمه می کردند و مطالب اسلامی را نیز به زبانهای دیگر برمی گرداندند و دست به تأسیس مدارس و دانشکده ها و مراکز علمی و کتابخانه ها می زدند. (۴۱)

از کلمات معروف مأمون است که در سه مسأله، جای اغماض و عفو نیست: یکی ناموس دیگری، کشف راز دیگران و آن سومی، مبارزه برسر حکومت و سلطنت.

باز می گفت: تا توانی، جنگ را به تأخیر افکن و اگر چاره ای جز جنگ نداشته، پس پایان آن را در آن روز انجام بده. باز می گفت: سروران مردم در دنیا، سخاوتمندان هستند و در آخرت، انبیاء و پیامبران. (۴۲) بر این اساس بود که ۲۵ ماه با برادرش محمد امین جنگید و هنگامی، آسایش پیدا کرد که سر امین را بر دروازه شهر مشاهده نمود.

او در شهر مرو بود که امام رضا علیه السلام با تکریم و احترام تمام، وارد مرو گردید. و مورد استقبال شایان توجه قرار گرفت. مأمون در جمع خواص لشکری و کشوری اعلام نمود که در میان

فرزندان عباس و علی علیهما السلام مطالعه کرده است، شایسته تر از امام رضا علیه السلام و داناتر از او پیدا نکرده است و از اینرو به عنوان ولایت عهدی، با او بیعت نمود و نام او را بر سکه ها و پولهای رایج، مسکوک نمود، و دستور داد مردم، سیاهی را از لباسها و پرچمها پاک سازند و به جای آن، از رنگ سبز استفاده کنند.

ولی این کارها، بر خلاف خواسته های عباسیان در عراق بود، آنان به عنوان مخالفت با این گونه اعمال، با عموی مأمون ابراهیم بن مهدی بیعت کردند، مأمون که در صدد توسعه ریاست خود بود، در سال ۲۰۲ فضل بن سهل ذوالریاستین را در حمام سرخس از بلاد خراسان، در بین راه عراق به کشتن داد و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را در شهر طوس در اثر خوردن انگور سمی به سال ۲۰۳ از میان برداشت، و تغییر رنگ لباسها با مخالفت عباسیان رو برو گردید که پس از ورود به عراق، مجدداً به رنگ سیاه بازگشت، و نهضتهای متعددی در گوشه و کنار کشور اسلامی، آغاز گردید که نهضت وسیع و پردامنه محمد بن ابراهیم معروف به ابن طباطبا و انقلاب زید بن جعفر در بصره از مهم ترین آنها به شمار می آید. مسعودی صاحب مروج الذهب می نویسد: در عهد مأمون بود که علی بن موسی علیه السلام، مسموم شد و درگذشت، در حالی که او ۴۹ سال و شش ماه عمر کرده بود. ^(۴۳) و شافعی هم، در عهد مأمون در سال ۲۰۴ ه. ق در سن ۵۴ سالگی در مصر درگذشت. ^(۴۴)

مأمون در سال ۲۱۷ وارد مصر شد، و حاکم آن منطقه که فردی به نام عبدوس بود در اثر مقاومت، کشته شد و در سال ۲۱۸، مأمون در سرزمین روم به نبرد با رومیان پرداخت، در دروازه روم به یکی از قلعه های آنان، واقع در پشت طرسوس، وارد گردید، آنان را به اسلام یا پرداخت جزیه یا شمشیر فراخواند و نصاری را زبون و بیچاره ساخت جمعی از آنان، به پرداخت جزیه، پاسخ مثبت دادند و افرادی که نپذیرفتند.

با آنان به جنگ پرداخت تا اینکه ۱۵ قلعه از قلعه های آنان را باز گشود و با پیروزی از جنگ رومیان، برمی گشت، در سر چشمه ی بدیدون اقامت گزید در سرچشمه ای که معروف به قشیره

می باشد و در انتظار بازگشت نیروهای خود از داخل بلاد روم، بود صفا و خنکی و سفیدی و برق آب چشمه او را به شگفتی و تعجب واداشته بود.

دستور داد چوبهای بلندی به صورت تخته، روی آب قرار دهند و آن را، همانند پل درآورند و به صورت کیسه ای درآورند که آب از زیر آن، جریان پیدا نماید، درهمی به داخل آب افکند و صفای آب آنچنان درخشان بود که نوشته ی درهم از دور، خوانده می شد ولی از شدت سردی و خنکی آب نمی توانستند، آن پول را از داخل آن، بیرون کشند در چنین وضعیتی بود که ماهی در داخل چشمه، ظاهر گردید، مأمون برای گرفتن آن ماهی، جایزه تعیین نمود یکی از خدمتگزاران با سرعت آن را گرفت و می خواست بالا بیاورد، هنگامی که به کنارچشمه، همان جایگاهی که مأمون نشسته بود رسید، ماهی تکان خورد و خود را به آبافکند، خادم نیز خود را به آب افکند، در آن موقع آب سردی صورت و لباس او را خیس نمود، خادم ماهی را گرفت و در ظرفی در پیشگاه مأمون قرار داد و در حالی که ماهی هنوز در اضطراب و تکان خوردن بود، در همان لحظه، رعد و اضطرابی بدن مأمون را فراگرفت، به حدی که نتوانست از جایگاه خود حرکت کند، با لحاف و سایر وسایل گرمازا، او را پوشاندند ولی ثمر نبخشید، او همانند چوب تر می لرزید و فریاد، سرما، سرمای کشید، او را به چادر انتقال دادند، در اطراف او آتشی روشن کردند، باز هم سرما، سرما می گفت، ماهی پخته را آوردند، نتوانست از آن بخورد.

هنگامی که مرض او شدت پیدا کرد، برادرش معتصم، بختیشوع و ابن ماسویه پزشکان دربار را فراخواند تا علاجش کنند ولی مأمون در حال احتضار بود و آنان، چه می توانستند انجام دهند؟

نبض او را گرفتند، ملاحظه نمودند که خارج از حال عادی و اعتدال می باشد. عرق از تمام جوانب بدن، سرازیر می گردد، مأمون از نام این محل، پرسید گفتند: نام این منطقه رقه است او از هنگامی که مرض او شدت گرفت به اطرافیان گفت مرا به محل بلندی برسانید تا به لشکر، رجال و نیروهایم بنگرم و حدود سلطه ی خود را مشاهده کنم، شبانگاه بود او را به محلی رساندند که مشرف بر خیمه ها، افراد سپاه و تجهیزات لشکری بود، هر نقطه ای آتش روشن کرده بودند، مأمون

با صدای بلند گفت: ای خدایی که ملک او همیشگی است، به فردی که قدرت او در حال زوال و گذرا است، رحم نما! سپس او را به خوابگاه خود، برگرداندند، معتصم، فردی را بالای سر او قرارداد تا تلقین شهادت نماید، هنگامی که حال او وخیم تر شد، آن مرد صدای خود را به تلقین شهادت، بلند نمود تا مأمون هم بگوید.

ابن ماسویه به او گفت: صدای خود را بلند نکن! مأمون در حالی است که بین خدا و مانی تشخیص نمی دهد، مأمون، چشمان خود را باز کرد در حالی که چشمان او از سرخی و تورم باد کرده بود، می خواست بدینوسیله غضب و ناراحتی خود را به ابن ماسویه ابراز دارد ولی نمی توانست، در آن وقت مشاهده نمودند که زیر لب می گوید: یا من لایموت، إرحم من یموت!
همان لحظه جان داد و این واقعه در روز پنجشنبه سیزده روز باقیمانده از رجب ۲۱۸ ه.ق بود
نعش او رابه طرسوس حمل نمودند و در همان محل، دفن کردند.^(۴۵)

۲. معتصم

محمد فرزندهارون الرشید، ملقب به معتصم پس از مرگ برادرش مأمون، به سال ۲۱۸ (ماه شعبان) رشته‌ی کار را به دست گرفت و از مرز روم، منطقه بدیدون همان محلی که مأمون، آنجا از دنیا رفت از مردم بیعت گرفت.

حکومت او تا سال ۲۲۷ ادامه یافت، (نه سال) و در آن سال از دنیا رفت. و در جوسق سامرا مدفون گردید. او اترک را روی کار آورد و چهار هزار نفر از آنان را وارد ارتش خود نمود و با لباسهای مخصوصی آنانرا از دیگران ممتاز می ساخت، وعده ای را از مصر و یمن و جمعی را از خراسان گردآورد تا لشکر مرتبی ترتیب داد، به حدی که بغداد گنجایش تحمل ارتش او را نداشت و ناچار به شهر سامراء انتقال اردو داد.

او به عمران و آبادانی علاقه فراوان داشت، محمد بن عبد الملک را به عنوان وزیر برگزید به او مرتب می گفت: عمران و آبادانی امور، پسندیده ای، نهفته است. در عمران و آبادانی، جهان آباد می شود، خراج و مالیات بیشتر می گردد، اموال و دارائی مردم، فزونی می یابد: قیمتها ارزان می شود، حیوانات وسعت معیشت، پیدامی کنند، به هر محلی که ده درهم خرج کنی پس از یکسال، خواهی دید یازده درهم بازدهی دارد پس هرگز در خرج آبادانی با من مشورت منما. (۴۶)

او همانند مأمون، قائل به خلقت قرآن بود و افرادی را که به اعتقاد او، گرایش نداشتند سخت مورد ایذاء قرار می داد، بر همین اصل به احمد بن حنبل، پیشوای حنابله ۳۸ تازیانه زد تا قائل به خلقت قرآن گردد و آن را قدیمی نداند.

او هم همانند مأمون با رومیان، منازعه و محاربه داشت، و سپاه باشکوهی ترتیب داد و عازم فتح قسطنطنیه بود که خبر قیام عباس بن مأمون به او رسید، و او را از عزم خود باز داشت تا او را دستگیر و طرفداران او را محبوس نمود. او در سال ۲۲۷ در قصر خود در کنار دجله معروف به قصر خاقانی درگذشت. (۴۷)

مشخصات کلی دوران زندگی امام علیه السلام

امام جواد علیه السلام در مدت زندگی و امامت خود با حکومت دو تن از خلفای ستمگر عباسی، معاصر بود که امتیاز و خصیصه کلی حکومت آنان، در تغییر و تأویل قوانین اسلام خلاصه می گردید.

رژیمی که در عهد امام جواد علیه السلام روی کار بود چون از عمق دل به اجرای دستورات اسلامی، پایبند نبود و تنها به ظواهر امر، می پرداخت، تدریجا به تغییر قوانین اسلامی دست می زد و گاهی به عنوان رعایت حال جامعه اسلامی، و گاهی به نام حفظ موقعیت حکومت، و دیگر صباحی، بر اساس عناوین دیگر از عمل به احکام اسلام، سرباز می زد و این کار را روز به روز توسعه می داد.

یکی از محققین عالیقدر اسلامی در این باره می گوید: کار تغییر و تفسیر قوانین اسلامی، به جایی کشیده شده بود که سازمانهایی که به نام حکومت اسلامی نامیده می گشتند و طبعاً مسئول اجرای امور اسلامی بودند، با حفظ این عنوان، هیچ گونه مسئولیتی نسبت به اجرای قوانین اسلامی، احساس نمی کردند، پیداست قوانین و مقرراتی که ضامن اجرای متعهد و مسئولی نداشته باشد عادتاً به کجا منتهی خواهد شد. ^(۴۸)

برخورد امام علیه السلام با گردانندگان دستگاه خلافت در این گونه موارد تغییر قانون، به ظهور می پیوست چون امام که مسئول اجرای صحیح دستورات اسلام و متعهد به انجام رسالت و پیام واقعی پیامبران الهی بود، نمی توانست در مواجهه با این تضادها و اختلاف ها عکس العملی از خود نشان ندهد؟

عکس العمل ها و مخالفت های امام، در بین مردم بازتاب وسیعی پیدا می کرد و در میان مردم انتشار می یافت و گاهی باعث ایذاء و ناراحتی خود و پیروان صمیمی او، می گشت.

درست است که مأمون، خلیفه اندیشمند عباسی، محض حفظ ظاهر و رعایت حیثیت عمومی اسلامی هم که بود از اظهار مخالفت علنی و ابراز عداوت، خودداری می کرد ولی در باطن امر، کینه در دل می گرفت و همیشه مشغول طرح نقشه و دسیسه بود از این رو در تاریخ می خوانیم که مدت عمر آن امام مجاهد و مبارز بسیار کوتاه بوده، و در بیست و پنجمین بهار زندگی خود، در اثر سم ستمگران به شهادت نائل آمده است و این امر می رساند که کنترل و مراقبت و کارشکنی، بسیار شدیدتر و کامل تر اجرا می شده است.

معارضه با حدیث سازی و کژروی

دوران زندگی امام علیه السلام مرحله اوج پیشرفت بنی عباس بود و حکومت آن خاندان مستحکم تر شده بود و آثار و یادگارهای بنی امیه از میان، رخت می بست از این رو برخی از روزنامه نگاران و وقایع پردازان و چاپلوسان از زبان اخبار و احادیث، شروع به جعل حدیث و روایت، در حق عباس و خاندان او می نمودند و با کمال وقاحت به خلفا و سردمداران عباسی می چسباندند. روش مبارزه امام علیه السلام با این نوع حدیث تراشی ها و فضیلت شماری ها این بود که با کمال صراحت و شجاعت، معیارهای تشخیص حدیث صحیح از مجعول را بیان می داشت، گاهی با حمله مستقیم به جاعلین احادیث سلف، که در حق خلفای بنی امیه انجام داده بودند به جاعلین معاصر خود، هشدار و گوشزد می کرد و زنگ خطر را درباره آنان به صدا در می آورد که نمونه هایی از این مبارزات امام علیه السلام در بخشهای آینده مورد مطالعه قرار می گیرد.

تفتیش عقائد

یکی دیگر از خصوصیات عصر امام جواد علیه السلام، موضوع تفتیش عقائد در مورد مخلوق بودن، یا قدیمی بودن قرآن بود. خلیفه وقت، روی تحریک اطرافیان یا در اثر تأثر از فلسفه یونان، روی این مسأله حساسیت بیشتری نشان می داد و معتقد بود که کسانی که قرآن را قدیمی بدانند، مشرک هستند، (چون تعدد قدماء لازم می آید) و حق مداخله در امور قضایی و اداری کشور را ندارند.

بر اساس این اعتقاد، به تمام استانداران و فرمانداران دستور داده بود که دانشمندان را از این نظر، مورد بازجویی و بازپرسی و مصاحبه حضوری قرار دهند و نتیجه را به مرکز خلافت گزارش دهند. جالب توجه این است که شدت علاقه مأمون به این امر، به حدی بود که در وصیت نامه خود بعد از ذکر شهادتین و اقرار به توحید، مسأله مخلوق بودن قرآن را مورد گواهی و شهادت قرار داده بود، سپسبه معاد و حساب و دیگر معتقدات اساسی اسلام پرداخته بود و اجرای عملیات خود را در این زمینه به ولیعهد خود معتصم نیز توصیه کرده بود! ^(۴۹)

جمعی از فقها و محدثین که از آنان می توان احمد بن حنبل فقیه معروف، سجاد بن عاصم و جمع دیگر از قضات و دانشمندان عراق را نام برد، اعتقاد پیدا کرده بودند که قرآن از نظر اینکه کلام الهی است و کلام الهی هم، همانند خود خالق آن، قدیمی است، از این رو اعتقاد به قدیمی بودن و در نتیجه غیر مخلوق بودن قرآن پیدا نموده بودند و این اشتباه از آنجا ناشی می گشت که آنان کلام لفظی را که زبان گویای عامه مردم است با کلام لبی و منطقی به اشتباه گرفته و دچار حیرت و سرگردانی شده بودند و چون این مسأله بوی شرک و اعتقاد به تعدد قدماء می داد، مأمون و جمعی دیگر از دانشمندان اسلامی، اعتقاد به خلقت و حادث بودن آن داشتند و کسانی که بر خلاف اعتقاد آنان، فکر می کردند، از کار باز می داشتند و دستور تنبیه و کتک و گاهی کشتن

و از میانبردن او را صادر می کردند، و روی این مسأله تعداد فراوانی را به زنجیر و تازیانه و حبس کشاندند و جمعی را کشتند، از جمله احمد بن حنبل را با ۳۸ تازیانه، تنبیه نمودند.

این مسأله جنجالی، سخن روز آن روزگار بود. آیا منشأ این سخن از فلسفه انتقالی یونان بود؟ یا از اعتقاد پاک و بی آلایش مردم بود که برای حریم کلام الهی، قداست فوق العاده قائل بودند و در این باره نمی توانستند مطالب را از هم تفکیک و از هم باز نمایند؟ یا یک نوع مانور سیاسی بود؟... هر چه بود جنجال پرشوری ایجاد نموده و اذهان مردم را به خود جلب کرده بود به حدی که مقالات و کتابهای بی شماری را به خود اختصاص داده بود که بحث و گفتگوی مفصل در این زمینه ما را نیز به گفتگوهای بی ثمر دیگری می کشاند.

اسراف و تبذیر بیت المال یکی دیگر از خصوصیات بارز دوران حکومت بنی عباس، به خصوص مأمون، عیاشی و میگساری و صرف بیت المال در امور تجملی و اشرافی گری بود که در اعصار گذشته، کمتر نظیر داشت.

مورخین، اسراف کاربهای یکی از حساس ترین فراز زندگی مأمون را چنین توصیف کرده اند: آنچه مأمون در عروسی پوران دختر حسن بن سهل خرج و نثار عروس نمود تا آن روز هیچ پادشاهی اعم از دوران جاهلیت و اسلام انجام نداده بود و آن ولخرجی تا آن روز سابقه نداشت.

(۵۰)

ابن خلکان می نویسد مأمون، دختر حسن سهل رابه رعایت مقام و منزلتی که پدرش در تشکیلات خلافت داشت به ازدواج خود درآورد و در امر عیش و نوش و سرور عروسی، آن قدر خرج و انفاق نمود که در هیچ عصری از اعصار و بر هیچ کس تا آن روز معهود و مشهود نیفتاده بود.

مصارف این امر به آنجا رسید که برعموم هاشمیین و سرهنگان و نویسندگان، گوی های مشک نثار نمودند که در هر گویی اسامی قطعات املاک و اراضی و باغات و کنیزکان ماهر، و صفات و مشخصات اسبها و دیگر اموال نفیس، مرقوم و مذکور آمده بود. گویها به دست هر کس می آمد، مالک آن هدایا نیز می گشت. (۵۱)

طبری گوید مأمون هفده روز پیش پدر زنش، اقامت گزید و جشن عروسی پوران دختر او را ترتیب داد. در این مدت، به تمام قوای انتظامی و سپاه برحسب مراتب، خلعت داده شد. مقدار مخارجی که در حق ایشان نمود پنجاه هزار بار، هزار درهم بود.

او سپس اضافه می کند: مأمون به غسان بن عباد فرمان داد ده هزار درهم از مال فارس به پدر زن خود تسلیم نماید و منطقه وسیعی در فم الصلح (نام شهری در کنار رود دجله نزدیکی واسط) را در تیول او مقرر دارد و مالیات و خراج اهواز و فارس را تا مدت یک سال به او اختصاص دهد! (۵۲)

از این نوع اسرافکاریها و تبذیرهای عباسیان، فراوان است ولی حیف است که صفحاتی چند از کاغذ گرانبها (نه هزار تومانی) در اسراف کاریهای آنان باطل گردد. آنان از محصول زحمات و از دسترنج خود، خرج نمی کردند که در مصرف آن تأملی به کار بیندند بلکه از بیت المال و دسترنج مردم و زمین های کشاورزان و کارگران بود که صرف خوشگذرانی و عیاشی خود می نمودند و از کیسه خلافت و بیت المال بذل و بخشش می نمودند.

اکنون که بخشی اندک از کارهای عباسیان بازگو شد به سراغ پیشوای معصوم عَلَيْهِ السَّلَام می رویم تا زندگی او را مورد مطالعه قرار دهیم. از این رو نخست سیری در مسافرتها و اقامتهای آن بزرگوار انجام می دهیم:

اقامت در مدینه

گفتار محدثین و تاریخ نویسان اسلامی در مورد تاریخ ازدواج و مدت اقامت آن حضرت، در مدینه و بغداد به صورت دقیق ترسیم نگردیده، و خالی از اضطراب نیست، و نمی توان سیر تاریخی گام به گام حضرت را از روی تواریخ موجود استخراج نمود ولی آنچه از مجموع تواریخی که مادیده ایم، نزدیک به حقیقت به نظر می رسد این است:

اقامت در مکه هنوز کودک خردسالی است که به اتفاق پدر، عازم مکه گردیده است، همان سالی که امام رضا علیه السلام عازم خراسان است و می خواهد از کعبه، عزیزترین مکان سرزمین عربستان وداع و خداحافظی کند او روی دوش خادم امام علیه السلام با کنجکاوی و دقت مخصوص، ناظر اعمال و تلاشهای پدر است که با اضطراب و علاقه خاص همانند فردی که دیگر به کعبه باز نخواهد گشت، مشغول طواف خانه ی خدا است پس از فراغت از طوافه مقام ابراهیم می رود تا نماز بگذارد کودک تیزبین و هوشیار، به اعمال پدر حساسیت پیدا کرده است از دوش خادم پائین آمده است و در حجر بست نشسته است و غم و اندوه چهره او را فرا گرفته است.

خادم به سراغ او می رود او را از جای خود حرکت دهد و پاسخ می شنود، تا خدا بخواهد من در جای خود هستم و تکان نخواهم خورد! خادم جریان را به اطلاع امام رضا علیه السلام می رساند. امام خودشان شخصا به سراغ فرزند دلبندهش می رود تا او را از حجر بلند کنند و می فرمایند: فرزندم! پاشو برویم. او با لحن کودکانه سرشار از دقت و کنجکاوی و احساس، عرض می کند پدرجان! چگونه از جای خود، تکان بخورم در صورتی که می بینم که شما با کعبه وداع همیشگی می نمایید معلوم می گردد که دیگر بار به کعبه باز نخواهید گشت. ^(۵۳)

بخش دوم فضایل و مناقب آن بزرگوار

این سیمای کودکانه ی این طفل معصوم است که در شش یا هفت سالگی از او سر زده است. امام رضا علیه السلام به مرو حرکت کرده است و در سال ۲۰۳ به فیض شهادت نائل آمده است و امام جواد علیه السلام در مدینه باقی مانده است.

بعد از پدر بزرگوار، جمعا هفده سال عمر داشته است که قسمت عمده آن را در مدینه به سر برده است و سرپرستی خانواده و سرپرستی ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به عهده داشته است.

زندگی او در مدینه توأم با عزت و عظمت و وقار فوق العاده بوده است. آنچه از احادیث مربوطه استفاده می شود این است که امام در کمال شکوه و احترام می زیسته است، و مورد توجه و علاقه مردم بوده اند و حدیثی که از کتاب معتبر کافی نقل می گردد حاکی از این معناست: عبد الله رزین می گوید: من مجاور مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودم، هر روز می دیدم که نزدیکی های ظهر امام ابوجعفر ثانی به مسجد تشریف فرما می شوند نخست وارد صحن می گشتند سپس کنار قبر رسول الله می آمدند و سلام می گفتند، سپس کنار خانه فاطمه زهرا علیه السلام می رفتند و کفشها را از پا در می آوردند و مشغول نماز و عبادت می گشتند.

من بسیار متمایل بودم که از خاک زیر پایش تبرک بجویم میسر نمی گشت چون اغلب با مرکب تا دم در مسجد می آمدند. روزی از چند نفر آدرس حمامی را که امام، به آنجا می رفت جويا شدم گفتند که به حمامی که در محله بقیع است و به مدیریت یکی از فرزندان طلحه، تشریف می برند.

من آن روزی را که امام معمولا به حمام می آمدند رفتم درحمام منتظر قدم امام بودم و با حمامی مشغول صحبت شدم او به من گفت: گر قصد حمام داری زودتر انجام بده چون وقت آن رسیده است که ابن الرضا چند لحظه ی دیگر به حمام آیند، آن وقت دیگر امکان حمام رفتن شما نیست. گفتیم: ابن الرضا کیست؟

گفت: مگر او را نمی شناسی؟ او یکی از مردان با تقوا و صالح این شهر است که در علم و تقوا نظیر و همانندی ندارد.

گفتم: مگر با وجود ایشان نمی توان حمام کرد؟ پاسخ داد: نه، چون ما حمام را برای ایشان قرق می کنیم که فرد دیگری در آن مدت حق ورود نداشته باشد.

لحظه ای گذشت که دیدم امام با مرکب مخصوص خود همراه چند نفر از خدمتگزاران که لباس و وسائل حمام او را حمل می کردند تشریف آوردند.

حصیر گسترده شد و امام به استحمام پرداخت پس از آن طبق معمول روزانه، به مسجد رهسپار شد، و برنامه عبادت همه روزه خود را شروع کردند. (۵۴)

از این روایت استفاده می گردد که امام علیه السلام در مدینه مدتی اقامت داشته اند و برنامه مشخص تنظیم شده ای برای کارهای خود، به وجود آورده بودند. و روایت دیگری که می گوید: بعد از مسافرت امام رضا علیه السلام، امام جواد علیه السلام چهار هزار درهم بدهی امام را پرداختند. تأیید کننده این مطلب است. (۵۵)

اقامت در بغداد پس از رحلت امام رضا علیه السلام که در سال ۲۰۳ اتفاق افتاد، در همان سال حرکت مأمون از مرو به سوی بغداد صورت گرفت.

مأمون در بغداد مستقر گردید و در تقویت پایه های حکومت خود کوشید، بر اساس همان سیاست عمومی که در تکریم خاندان هاشمی (در برابر رقیبان سرسختی که داشت) مبذول می داشت و برای رفع اتهام مسموم ساختن امام رضا علیه السلام از امام جواد علیه السلام دعوت به عمل آورد و او را به بغداد خواست و در احترام و تعظیم او کوشید، و دختر خود ام الفضل را به عقد او درآورد. امام چند سالی در بغداد اقامت گزید و در آنجا به نشر معارف و احکام الهی پرداخت و تا حدودی از آزادی عمل برخوردار بود تا در سال ۲۱۸ سال مرگ مأمون با همسر خود ام الفضل عازم بیت الله الحرام گردید و مدتی در مدینه و مکه اقامت گزید تا این که معتصم روی کار آمد و مجدداً از امام دعوت به عمل آورد تا به بغداد بازگردد.

امام در این مراجعت که در ایام ماه محرم صورت گرفت، ده ماه و اندی در بغداد بود تا در ماه ذیقعد به سال ۲۳۰ هجری به فیض شهادت نائل آمد. (۵۶)

عبور از کوفه محدثین و مورخین تصریح می کنند، هنگامی که امام جواد علیه السلام با همسر خود ام الفضل عازم مکه بودند، در مسجد مسیب کوفه، اقامت جسته و در آن مسجد نماز جماعت برگزار نمود که جمع کثیری به امام اقتدا نمودند.

احمد بن ادریس می گوید: من در مسجد مسیب کوفه با امام ابو جعفر علیه السلام نماز گزاردم از اخبار خارق العاده ای که در این مسافرت امام، جلب توجه نمود این است که در صحن مسجد درخت سدری بود که مدتها بود خشکیده و بار و برگ نداشت، امام وضوی خود را پای آن درخت انجام داد و آب وضو به ریشه آن نفوذ کرد.

از برکت وضوی امام علیه السلام آن سال، آن درخت برگ و بار آورد و این عمل زبانزد عموم مردم منطقه بود. (۵۷)

کرامت و درخت سدر شیخ مفید (قدس سره) در ارشاد نقل می کند، وقتی که امام جواد علیه السلام با همسرش ام الفضل، دختر مأمون از بغداد به مدینه مراجعت می فرمود، به کوفه آمد. مردم او را مشایعت می کردند، وقت غروب به خانه مسیب رسید، در آنجا فرود آمد و داخل مسجد شد، در صحن مسجد درخت سدری (۵۸) بود که هنوز میوه نیاورده بود.

امام کوزه آبی خواست و در پای درخت وضو گرفت و با مردم نماز مغرب خواند. در رکعت اول سوره «حمد و اذا جاء نصر الله» خواند و در رکعت دوم، «حمد و سوره توحید» خواند و پیش از رکوع قنوت گرفت، بعد رکعت سوم را خواند، تشهد و سلام گفت، بعد مقداری نشست، مشغول ذکر و تعقیب گردید، آنگاه برخاست چهار رکعت نافله مغرب را به جای آورد و تعقیب خواند و دو تا سجده شکر به جای آورد و از مسجد خارج شد.

چون به کنار درخت سدر رسید، مردم دیدند که آن درخت، میوه آورده است، از این جریان، شگفت زده شدند، از میوه آن خوردند، دیدند میوه اش هسته ندارد، آنگاه امام علیه السلام را تودیع کردند.

کرامت بزرگ

شیخ مفید (قدس سره) از محمد بن حسان از علی بن خالد نقل کرده است که گوید: در سامراء بودم، گفتند: مردی را از شام آورده و زندان انداخته اند، چون ادعا کرده است که من پیغمبرم، این سخن بر من گران آمد، خواستم او را ببینم، با زندان بانان آشتی برقرار کردم تا اجازه دادند پیش او بروم.

بر خلاف شایعه ای که راه انداخته بودند، دیدم آدم وارسته و عاقلی است، گفتم: فلانی، درباره تو می گویند که ادعای نبوت کرده ای و علت زندان رفتنت، همین است؟ گفت: حاشا که من چنین ادعایی نموده باشم، جریان من از این قرار است: من در شام در محلی که گویند: رأس مبارک امام حسین علیه السلام را در آنجا گذاشته بودند مشغول عبادت بودم، ناگاه دیدم شخصی نزد من آمد و به من گفت: برخیز برویم، من برخاسته و با او به راه افتادم، چند قدم نرفته بودیم که دیدم در مسجد کوفه هستم، فرمود: این جا را می شناسی؟ گفتم: آری، مسجد کوفه است، اودر آن جا نماز خواند، من هم نماز خواندم، بعد با هم از آن جا بیرون آمدیم، مقداری با او راه رفتم، ناگاه دیدم که در مسجد مدینه هستیم.

به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و نماز خواند، من هم با او نماز خواندم، بعد از آنجا خارج شدم، مقداری راه رفتیم، ناگاه دیدم که در مکه هستم، کعبه را طواف کرد، من هم طواف کردم، ^(۵۹) بعد از آن جا خارج گردید عبارت حدیث امام باقر علیه السلام چنین است: «عن أبي جعفر علیه السلام قال: ان اسم الله الأعظم على ثلاثة وسبعين حرفا وانما كان عند آصف بن برخيا منها حرف واحد، فتكلم به فحسب بالأرض ما بينه وبين سرير بلقيس حتى تناول السرير بيده. ثم عادت الأرض حرفا و حرفواحد عند الله تعالى، إستأثر به في علم الغيب عنده ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم.»

فضائل و مناقب آن بزرگوار

امام جواد علیه السلام همانند دیگر پیشوایان معصوم علیهم السلام از فضائل و مناقب سرشاری برخوردار بودند، بیش از هر فضیلت، جود و بخشش و کرم آن بزرگوار زبانزد است که منبع فیض و بخشش

و کرم بودند، این جود و کرم را از آباء و اجداد و نیاکان خود فراگرفته بودند به حدی که خاندان وحی عموماً منشأ خیر، برکت، جود، سخاوت و احسان و کرم بودند. ابونصر بزنطی که یکی از یاران امام رضا علیه السلام است گوید:

۱. سفارش پدر: نامه امام رضا علیه السلام را خواندم که به پسرش امام جواد علیه السلام نوشته بودند: به من خبر رسیده است که چون سوار می شوی، غلامان، تو را از درب کوچک بیرون می برند، این کار از بخل آنان است، تا کسی از تو خیر نبیند، تو را به حق خودم، قسم می دهم، دخول و خروجت فقط از در بزرگ باشد، و چون سوار شدی مقداری پول طلا و نقره همراهت بردار تا هر که سؤال داشته باشد، چیزی به او بدهی و دست خالی رها نکنی.

و هر که از عموهایت از تو احسانی بطلبد، کمتر از پنجاه دینار به او نده، ولی فزونی و بیشتر دادن به اختیار توست، هر که از عمه هایت چیزی از تو خواست کمتر از بیست و پنج دینار نده، ولی فزونی به اختیار توست، من می خواهم خدا تو را رفعت بخشد، انفاق کن، از سوی خدا از تنگدستی ترس. ^(۶۰)

۲. نامه به والی: مردی از بنی حنیفه گوید: در نخستین سال خلافت معتصم عباسی، که امام جواد علیه السلام به حج رفته بود، با وی رفیق راه بودم، روزی در سر سفره طعام که عده ای از رجال خلیفه، نیز بودند، گفتم: فدایت شوم، والی ما مردی است که شما اهل بیت علیهم السلام را دوست دارد و من به دفتر او مالیات بدهکارم، اگر صلاح بدانید نامه ای بنویسید که به من ارفاق کند.

امام علیه السلام فرمودند: من او را نمی شناسم، گفتم: فدایت شوم، او همانطور است که گفتم: از دوستان شماست، نامه شما به حال من بسیار مفید خواهد بود، امام علیه السلام ورقی به دست گرفت و نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم، آورنده نامه من، از تو مذهب خوبی نقل کرد، از حکومت تو، فقط کار نیک برای تو می ماند، به برادرانت نیکی کن، بدان خدای تعالی از اندازه ذره و خردل هم از تو سؤال خواهد کرد.

آن مرد گوید: چون وارد سجستان شدم، به حسین بن خالد که والی آن جا بود خبر داده بودند که از جانب امام (صلوات الله علیه) نامه ای برای او آورده اند.

والی در دو فرسخی شهر، خودش را بهمن رسانید، نامه را به او دادم، گرفت و بوسید و آن را بر روی چشم خویش گذاشت. گفت: حاجت چیست؟ گفتم: در دفتر تو مالیات بدهکارم، لطفاً آن را از دیوان محو فرمائید و گفت: مانعی نیست تا من بر سر کار هستم دیگر مالیات مده، بعد گفت: خانواده ات چند نفر است؟

گفتم: فلان تعداد، دستور داد به خود من و آنان احسان کردند و تا او زنده بود دیگر مالیات ندادم، و تا زنده بود مرتب به من احسان می کرد. ^(۶۱)

۳. احسان به وکیل: ابراهیم بن محمد وکیل امام جواد علیه السلام در أخذ وجوهات شرعی، مبلغی به محضر امام علیه السلام حواله کرد، آن حضرت در جواب وی نوشت:

حساب رسید، خدا از تو قبول فرماید و از آنها راضی باشد و آنها را در دنیا و آخرت، با ما محشور گرداند، از دینارهای حواله شده فلان قدر و از لباسهای ارسالی، فلان قدر برای تو فرستادم، خدا آنها را برای تو مبارک فرماید! و همه نعمتهای خدا بر تو مبارک باشد! «و به نضر-هم» ^(۶۲) نوشتم و او را سفارش کردم که بر تو متعرض نشود و با تو مخالفت نکند، به او اعلام کردم که تو پیش من مورد تأیید هستی و به ایوب نیز چنین نوشتم و همان دستور را دادم و نیز نامه به دوستان خود در همدان نوشتم و توصیه کردم که از تو اطاعت کنند، و به دستور تو برگردند و اضافه کردم که وکیل من فقط تو هستی. ^(۶۳)

از این جریان معلومی شود که امامان علیهم السلام در شهرها، وکیل مالی داشتند که وجوهات، توسط آنها جمع آوری و حواله می شده است.

آنچنان که علی بن ابی حمزه بطائنی، و زیاد بن مروان قندی و دیگران از وکلاء امام کاظم علیه السلام بودند که به خاطر بلعیدن پولها، مذهب واقفیه را بدعت نهادند، و در حالات حضرت کاظم علیه السلام بدان اشاره شد.

۴. کرامت و الا: محمد بن ابی العلاء نقل می کند: یحیی بن اکثم قاضی القضاة سامراء را ملاقات کرده و با او مناظره و گفتگو نموده و در این باره بسیار تلاش کردم و از علوم آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از او پرسیدم.

گفت: روزی داخل مدینه شده و قبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را طواف می کردم. در آنجا محمد بن علی رضا عَلَيْهِ السَّلَام را دیدم که طواف می کرد، با او درباره مسائلی که داشتم مناظره می کردم، او جواب سوالات را فرمودند. گفتم: می خواهم از تو مسأله ای بپرسم ولی به خدا قسم شرم می کنم. فرمودند: پیش از آن که سؤال بکنی جواب بگویم. می خواهی از من از امام وقت بپرسی. گفتم: والله سؤال همین است.

فرمودند: من امام هستم. گفتم: به کدام علامت و دلیل؟ در دستش عصایی بود، عصا به سخن آمد و گفت: «**إِنَّ مَوْلَى إِمَامٍ هَذَا الزَّمَانِ وَهُوَ الْحِجَّةُ**»^(۶۴) این مولای من! پیشوای این عصر و حجت وقت است.

۵. توصیه در حق پدر: بکر بن صالح گوید: به امام ابی جعفر ثانی عَلَيْهِ السَّلَام نوشتم: پدرم ناصبی و خبیث الرأی است، از او بسیار سختی دیده ام، فدایت شوم برای من دعا کن و بفرما: من چه کنم؟ آیا افشاء و رسوایش کنم یا با او مدارا نمایم؟

امام عَلَيْهِ السَّلَام در جواب نوشت: مضمون نامه ات را درباره پدرت فهمیدم، انشاء الله پیوسته برای تو دعا خواهم کرد، مدارا برای تو بهتر از افشاگری است، با سختی، آسانی نیز هست، «**صَبْرٌ كُنَّانٌ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**» خدا تو را در ولایت کسی که در ولایتش هستی ثابت قدم فرماید. ما و شما در امانت خدا هستیم، خدایی که امانتهای خویش را ضایع نمی کند.

بکر بن صالح گوید: خدا قلب پدرم را به من مهربان ساخت به طوری که در هیچ کاری با من مخالفت نمی کرد.^(۶۵)

فضایل و مناقب امام بزرگوار علیه السلام خیلی بیش از آن ست که در این مختصر بگنجد. ما کوشیده ایم بخشی از مناقب آن بزرگوار را از منابع عامه هم بیاوریم تا گویای نیمرخی از مکارم آن بزرگوار نشان داده شود:

۱. عمرو بن بحر جاحظ (م ۲۵۵ هـ): جاحظ عثمانی معتزلی با وجود این که از مخالفان خاندان علی علیه السلام بود امام جواد علیه السلام را در عدد ده تن از فرزندان ابوطالب علیه السلام می شمرد که درباره آنان چنین گفته است.

هر یک از آنان: عالم، زاهد، عابد، شجاع، بخشنده، پاک، و پاک نهاد. برخی از آنان خلیفه، و برخی دیگر نامزد خلافت بودند، و تا ده تن، هریک فرزند دیگری است و آنان عبارتند از: حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی علیه السلام. هیچ یک از خاندان های عرب و عجم دارای چنین نسب شریفی نیستند. ^(۶۶)

۲. سبط بن جوزی (۵۸۱ - ۶۵۴).

۳. محمد بن طلحه شافعی (۵۸۲ - ۶۵۲ هـ): صاحب کتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول می گوید: این محمد، ابوجعفر ثانی علیه السلام است و در میان پدرانش، ابو جعفر نخستین محمد مشخص نشد و او باقر بن علی علیه السلام است.

حضرت جواد علیه السلام همانام امام باقر و هم کنیه او، و نام پدرش مانند نام پدر امام باقر علیه السلام، علی است.

و برای این که شناخته شود، به ابوجعفر ثانی معروف شده است وی اگر چه از لحاظ سن کوچک بود، ولی از لحاظ میزان شخصیت بزرگ و موقعیتش بلند، و مناقب و فضائل او فراوان است. ^(۶۷)

۴. شبلنجی شافعی (از علمای قرن سیزدهم): مؤلف کتاب «نور الأبصار فی مناقب آل بیت النبی المختار.» ضمن بیان مطالب کتاب مطالب السؤل و ذکر نمونه های دیگری از کرامات امام جواد علیه السلام می افزاید:

مأمون پیوسته شیفته علم و اخلاق او بود، زیرا با وجود کمی سن، فضل و علم و کمال عقل خود را به نحو شایسته ای نشانی داد و بدین وسیله آثار عظمت خویش را آشکار می ساخت، از این رو تصمیم به تزویج دخترش ام الفضل با او گرفت. ^(۶۸)

۵. ابن صباغ مالکی (م ۸۵۷ هـ): از علمای بزرگ مذهب مالکی، مؤلف کتاب «الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة» درباره امام جواد علیه السلام می نویسد: او ابوجعفر ثانی است به لحاظ این که امام محمد باقر علیه السلام نیز مکنی به ابوجعفر و موسوم به محمد بود، بدین ترتیب اسم و کنیه حضرت جواد علیه السلام با جدش حضرت باقر علیه السلام یکسان بود و لذا حضرت جواد علیه السلام به ابوجعفر الثانی شناخته می شد اگر چه او خرد سال بود، ولی قدر و منزلتش بسیار بزرگ و والا بود.

پس از پدرش علی بن موسی الرضا علیه السلام طبق وصیت او عهده دار امر امامت شد، کما این که جمعی از عدو لموثقین به این موضوع خبر داده اند.

چنان که صفوان بن یحیی روایت کرده است که به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم، پیش از آن که خداوند ابوجعفر علیه السلام را به شما عطا کند، از شما (راجع به امام علیه السلام پس از خود) می پرسیدیم و شما می فرمودید که خداوند به من پسری خواهد داد و اکنون خداوند این پسر را به شما داده است و دیدگان ما را به واسطه او روشن کرده است و خدا روز مرگ تو را برای ما پیش نیاورد، اگر خدای نکرده چنین پیش آمدی رخ داد، به چه کسی پناه ببریم؟

با دست خودبه ابی جعفر علیه السلام اشاره کرد که در پیش روی او ایستاده بود. عرض کردم: قربانت گردم ابوجعفر علیه السلام کودک خردسالی بیش نیست و فقط سه سال از عمرش گذشته است؟ فرمودند: خردسالی او چه زبانی به امامت او دارد؟ عیسی علیه السلام در حالی که حتی سه سال هم نداشت، پیامبر و حجت خدا برای مردم شد. ^(۶۹)

جیرانی نیز از پدرش روایت کرده است که گفت: در خراسان خدمت امام رضا علیه السلام ایستاده بودم، کسی به آن حضرت عرض کرد، سرور من! اگر پیش آمدی برای شما رخ داد، به چه کسی پناه ببریم؟ فرمود: به فرزندم ابوجعفر علیه السلام.

گویا آن شخص سن ابوجعفر علیه السلام را کم دانست و تعجب کرد که چگونه با این سن کم می تواند رهبری شیعیان را به عهده بگیرد؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: خدای سبحان، عیسی بن مریم را با شریعت و دین جدید، به رسالت و نبوت از طرف خود برانگیخت، در حالی که سن او کمتر از سنی بود که ابوجعفر علیه السلام دارد. (۷۰)

۶. فضل الله روزبهان خنجی اصفهانی (۹۲۷ هـ): در شرح صلوات امام جواد علیه السلام می نویسد: بار خدایا! درود و صلوات بر امام نهم فرو فرست، آن حضرت بازگردنده است به خدای تعالی در هر امری از امور و بسیار سجده کننده است (اشاره است به کثرت عبادت آن بزرگوار، چنانچه روایت کرده اند که بعد از امام زین العابدین علیه السلام از ائمه، هیچ کس به کثرت عبادت آن حضرت نبود، و در بخشش سرآمد روزگار بود تا آنجا که او را جواد لقب داده اند. بحر از عطای او، قطره، و باران از کرم او بهره داشت. پناه ضعیفان و ملاذ سائلان در وقت حاجات بود.

آن حضرت از برای عامه ی بندگان خدای تعالی، بخشنده عطیه ها و بخشش هاست (و این اشاره به عموم عطای آن حضرت است، چنانچه روایت کرده اند که هرگز آستان آن حضرت، از سائلان و حاجتمندان خالی نبود و هیچ سائلی از درگاه احسانش، محروم نمی گشت.

آن حضرت محوکننده گمراهی و عناد است و برکننده صاحبان ظلم و فساد است. (روایت کرده اند که چون مأمون خلیفه، آن حضرت را داماد خود ساخت، همیشه آن حضرت را در مجلس خود حاضر می ساخت و با طوایف و ارباب مذاهب مختلفه پیرامون اعتقادات و مشکلات علوم، بحث می کرد و دلیل های آنان را قلع و قلم می کرد و تمام طوایف از آن حضرت استفاده می نمودند و مأمون در تعظیم و توقیر آن حضرت، دقیقه ای فروگذار نبود.

روایت کرده اند که وقتی دخترش، ام الفضل نزد او آمد و از آن حضرت شکایت نمود، مأمون به دختر خود گفت: آیا تو راضی نیستی که من تو را به بهترین خلائق از لحاظ حسب و نسب، تزویج کردم؟)

و آن حضرت صاحب نشانه های راهنمایی و ارشاد به راههای راستی و صلاح است. و اقتباس کننده از نور علوم او، افراد از ابدال و اوتاد است.

کنیت او ابوجعفر علیه السلام و یکی از القابش جواد است و دیگر از القابش تقی یعنی پرهیزکار و یارسا و اگر چه تمامی ائمه معصومین علیهم السلام در کمال تقوا و یارسایی بوده اند، اما آن حضرت بدین وصف عظیم، شهرت بیشتری داشته است.

آن حضرت ساکن روضه بهشت در کمال آسایش است و در قبرستان قریش در کنار مرقد مطهر جدش حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مدفون است و آن روضه ای مشهور، و قبه ای است متأللی از درخشندگی و نور، جنتی است از نعیم فیضالهی معمور.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِ سَيِّدِنَا سَيِّمِ الْإِمَامِ السَّجَادِ مُحَمَّدِ التَّقِيِّ الْجَوَادِ.»^(۷۱)

۷. احمد بن حجر هیثمی مکی (م ۹۷۴ هـ): محدث و مفتی حجاز و فقیه شافعی مذهب، مؤلف «الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع والزندقة» درباره امام جواد علیه السلام می نویسد: یک سال پس از وفات حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، مأمون به بغداد آمد.

روزی به عزم شکار حرکت کرد. امام جواد علیه السلام در کناری ایستاده بود و چند کودک در آن نزدیکی به بازی مشغول بودند، همین که موکب مأمون را دیدند، فرار کردند، ولی محمد بن علی جواد علیه السلام در حالی که تنها نه سال از عمرش گذشته بود، برجای خود ایستاد، خداوند محبت او را به قلب مأمون افکند و پرسید: چه عاملی باعث شد، تو با سایر کودکان فرار نکردی؟

حضرت جواد علیه السلام فوراً جواب دادند: ای امیر! راه تنگ نبود که من با رفتن خود آن را برای عبور خلیفه، گشایش داده باشم و مرتکب گناهی هم نشده ام که از ترس مجازات، فرار کنم و من نسبت به خلیفه مسلمین، حسن ظن دارم، گمانم این است که او به بی گناهان آسیب نمی رساند. بدین جهت در جای خود ماندم و فرار نکردم.

«فأعجبه كلامه، وحسن صورته فقال له: ما اسمك واسم أبیک؟...» مأمون از سخنان محکم و منطقی کودک و همچنین قیافه جذاب و گیرای او تعجب کرد و پرسید اسم شما و اسم پدرت

چیست؟ فرمودند: محمد بن علی الرضا علیه السلام هستیم. مأمون نسبت به پدر او از خداوند طلب رحمت کرد و راه خود را در پیش گرفت.

چون به صحرا رسید، نظرش به دراجی افتاد، بازی از پی آن رها کرد آن باز، مدتی ناپدید شد، چون از هوا برگشت، ماهی کوچکی در منقار داشت که هنوز نیمه رمقی در آن بود، مأمون از مشاهده آن حال در شگفت شد و آن ماهی را در دست گرفت، و برگشت.

چون به همان محل که هنگام رفتن حضرت جواد علیه السلام در آن جا بود، رسید بازدید که کودکان فرار کردند ولی او همچنان در جای خود ایستاده است.

وقتی خلیفه نزدیک شد گفت: ای محمد! این چیست که در دست من است؟ حضرت فرمودند: ای امیر! خداوند با قدرت خود در دریا، ماهیان ریزی آفریده، بازهای پادشاهان و خلفا آن را شکار می کنند و پادشاهان آن را در کف می گیرند، سلاله نبوت را با آن، امتحان و آزمایش می نمایند.

مأمون از مشاهده این وضع تعجبش افزون شد و گفت: حقا که تو فرزند امام رضایی؟ یعنی از فرزند آن بزرگوار، این عجائب و شگفتی ها بعید نیست. و او را طلبید و مورد اعزاز و اکرام بسیار قرارداد، و پیوسته به خاطر فضل و علم و کمالی که او وجود کمی سنش از او ظاهر می شد، به او مهربانی می کرد، سرانجام تصمیم گرفت دخترش ام الفضل را به عقد او درآورد.

بنی عباس از شنیدن این قضیه به فغان آمدند، زیرا می ترسیدند که کار حضرت جواد علیه السلام بدانجا بکشد که کار پدرش، حضرت رضا علیه السلام کشیده بود، از اینرو دسته جمعی نزد مأمون آمده و گفتند: ای امیر المؤمنین تو را به خدا سوگند می دهیم که از تصمیم خود، درباره تزویج ابن الرضا علیه السلام خودداری کنی؟

چون مأمون به آنان گفت که محمد بن علی علیه السلام را به خاطر برتری در علم و دانش و حلم برای دامادی خود برگزیده است.

عباسیان این بار در اتصاف محمد علیه السلام با این اوصاف مخالفت ورزیدند. آنگاه داستان یحیی بن اکثم را بازگو می کند که در بخش پیشین گذشت. ^(۷۲)

به گفته ابن حجر هیثمی: مأمون او را به دامادی خود انتخاب کرد. زیرا با وجود کمی سن، از نظر علم و آگاهی و حلم بر همه دانشمندان برتری داشت. ^(۷۳)

۸. حافظ حسین کربلائی تبریزی (۹۹۴ هـ): درباره امام جواد علیه السلام می نویسد: حضرت «امام اَنام، وهمام آیام، وحبر مقدمام، امام الامة، وارث علوم الائمة ومقتدی أهل السداد، محمد بن علی بن موسی التقی الجواد، علیهم صلوات رب العباد.» مقتدای افاضل واعیان پادشاه ممالک عرفان که مرتبه امامت و وصایت از آن حضرت به او رسیده، حالا شروع در ذکر آن حضرت می شود، بدان که حضرت امام محمد تقی علیه السلام امام نهم است از ائمه اثنی عشر و کنیت وی ابوجعفر علیه السلام بوده، او را ابوجعفر ثانی گویند. فضائل و کرامات وی زیاده از حد حصر است.

از جمله، مشهور است که در وقت وفات پدرش حضرت رضا علیه السلام در طوس، وی در مدینه بود، به طی ارض در طوس حاضر گشت و غسل وی داد و کفن در وی پوشانید و نماز بر او گزارد و غایب شد.

ریان بن شیبب روایت کرد که مأمون خواست، دختر خویش ام الفضل را به نکاح حضرت امام محمد جواد علیه السلام درآورد، و این برعباسیان، شاق می نمود.

مأمون گفت: من او را از آن جهت اختیار کرده ام که افضل اهل زمان است با وجود صغر سن. گفتند: کودک است و چندان علم و معرفت ندارد. صبر کن که علم بیاموزد.

گفت: من ایشان را از شما بهتر می شناسم، ایشان اهل بیتی هستند که علم ایشان از خدای تعالی بود، ایشان در علم به کسی محتاج نباشند و اگر خواهید او را در فنون علوم امتحان کنید تا شما را صدق دعوی من معلوم شود.

گفتند: بگذار تا یکی را تعیین کنیم تا از وی مسأله پرسد. گفت: این چنین باشد. به نزدیک یحیی بن اکثم شدند. الخ.

حافظ کربلائی پس از نقل جریان یحیی بن اکثمو عاجز و ناتوان شدن او در مقابل امام جواد علیه السلام و تبدیل شدن جلسه مباحثه، به مجلس عقد، می افزاید: اگر در ذکر فضائل و کمالات حضرت امام محمد تقی علیه السلام مشغول گردیم، کتابها باید ساخت، از آن باز آمدیم.

اگر دولتمندی را سعادت، مساعدت نماید و به زیارت آن حضرت مشرف شود، زیارت به نوعی کند که مذکور شد و این زیارت نامه را بخواند که در کتاب زیارت مخصوص آن حضرت آورده اند بعد از زیارت جدش موسی کاظم علیه السلام. (۷۴)

۹. سبطن جوزی هم در کتاب «التذکره» درباره آن حضرت می گوید: محمد جواد علیه السلام در سال ۱۹۵ هجری پا به عرصه حیات گذاشت و در سال ۲۲۰ هجری به سن ۲۵ سالگی جهان را ترک نمود.

او در علم و تقوی و پرهیزکاری و سخاوت همانند پدر بزرگوارش و در مسیر او بود. او با لقب مرتضی و قانع ملقب می گردید. وفاتش در بغداد صورت گرفت و در مقابر قریش کنار قبر نیای بزرگش امام موسی بن جعفر مدفون گردید و هم اکنون مورد زیارت، علاقه مندان قرار می گیرد. (۷۵)

۱۰. علامه ابن صباغ مالکی در این باره می نویسد: ابو جعفر محمد جواد علیه السلام در مدینه نوزدهم ماه رمضان، به سال ۱۹۵ هجری متولد گردید. از نظر نسب، عالی ترین تبار را دارد، چون او فرزند علی فرزند موسی کاظم فرزند جعفر صادق فرزند محمد باقر فرزند علی فرزند حسین فرزند علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد.

او در بغداد جهان را ترک گفت و عامل تبعید و جلب او به بغداد، معتصم خلیفه عباسی بود که او را از مدینه به بغداد خواست. او با همسر خود ام فضل دختر مأمون به بغداد وارد شد و تاریخ آن روز ۲۸ محرم ۲۲۰ بود که در آخر ماه ذیقعدده همان سال جهان را وداع گفت و در مقابر قریش کنار قبر نیای بزرگوارش، امام موسی بن جعفر مدفون گردید.

هنگام رحلت ۲۵ ساله بود. همسرش در کاخ معتصم جزء حرم معتصم قرار گرفت. گفته می شود که او در اثر سم کشته شده است. فرزندانش به نام علی، موسی، فاطمه، امامه، دو پسر و دو دختر از او به یادگار مانده است. (۷۶)

۱۱. ابن تیمیّه می گوید: محمد فرزند علی ملقب به جواد علیه السلام از اعیان و بزرگان بنی هاشم است. در سخاوت و بزرگواری شهرت تام دارد. او در سنین جوانی در ۲۵ سالگی رحلت نمود و سال وفات او ۲۲۰ هجری بوده است. (۷۷)

۱۲. دانشمند معاصر مرحوم سید محمد هاشمی افغانی درباره آن بزرگوار می گوید: معتصم در برابر عظمت علمی و روحی امام جواد علیه السلام نسبت به ملک و حکومت خود ترسناک شد. از این رهگذر او را با همسر خود از مدینه به بغداد خواست تا تحت نظر خویش قرار دهد. سپس با دسیسه های اوخواهرش أم الفضل او را مسموم ساخت، و در مقابر قریش کنار قبر جد بزرگوارش، امام موسی بن جعفر علیه السلام مدفون گردید. (۷۸)

امام جواد علیه السلام و دیگر مزایای علمی

۱. نبوغ علمی یا اشراقی: یکی از امتیازات بزرگو مهم پیشوایان معصوم، و رهبران معنوی و اجتماعی مردم، کمال درک و عقل آنان می باشد. امام علیه السلام چون سرپرست دین و پیشوای سعادت و خوشبختی جهانیان است، لازم است که به همه مسائلی که در دنیا و آخرت، سعادت افراد به آن پیوسته است، آشنایی داشته باشد چون پیشوای جاهل، از نظر هدایت عمومی الهی، معنی و مفهومی در بر نخواهد داشت.

از این رو در بیوگرافی و شرح حال هر کدام از آنان می خوانیم که ادراکات آنان، فوق ادراک عادی و معمولی بوده است و از جهت مراتب اندیشه و فکر و هوش دارای ویژگیهای مخصوص به خود بوده اند. دوران کودکی و طفولیت نیز مانع بروز این نبوغ ذاتی و فروغ عقلی نبوده است.

شواهد تاریخی که حاکی از برتری علم و دانش و مراتب ادراکات عقلی آنان می باشد، بسیار است. به عنوان نمونه به چند مورد از افادات علمی امام جواد علیه السلام در دوران زندگی کوتاه مدتش، می پردازیم: هنگامی کهاز شکار برمی گشت و داستان برخورد او با مأمون که گذشت.

سخنانی که امام جواد علیه السلام در سن نه و ده سالگی به مأمون گفت، شایسته یک طفل یازده ساله نیست و به سخنان مرد جهان دیده و درس خوانده شباهت دارد که از مسائل روانی و قوانین حقوقی و جزایی اطلاع کامل داشته باشد تا بتواند مسائل را به خوبی تحلیل نماید.

و چون چنین مکتب و کلاسی، وجود نداشت به آسانی پی می بریم که در کلاس الهی و مکتب آسمانی تعلم دیده اند و علوم و معارف آنان: علم الهی ولدنی می باشد.

این گونه قضایا را جز در پرتو امدادهای غیبی و عنایات خاص الهی که در حق پیشوایان مبذول داشته است، نمی توان توجیه و تفسیر نمود. اغلب مورخین نوشته اند که داستان ازدواج امام علیه السلام با ام الفضل صبیبه مأمون با تشویق و اصرار مأمون پس از این معارفه و آشنایی صورت

گرفت و امام جواد علیه السلام از آن پس مورد تعظیم و تکریم و احترام مأمون قرار گرفت و از علوم و دانش او بهره ها برد.

۲. مذاکره فقهی با رئیس دیوان عالی بغداد: در تشکیلات خلفای عباسی، عده ای از منتسبین علم و دانشمندان فنون مختلف وجود داشتند که علم و دانش خود را به قیمت نازل و بهای اندکی، در برابر مادیت فروخته و خود را در قید و بند مادیت و ریاست طلبی گرفتار ساخته بودند و بر خلاف اقتضای طبع، علم و دانش دوستی که آدمی را به نورانیت و معنویت می کشاند، آنان هر روز به سوی تاریکی و ظلمت و به غرقاب مادیت نزدیکتر می شدند.

یکی از آنان قاضی القضاة بغداد و به تعبیر امروز، رئیس دیوان عالی کشور اسلامی آن روز، یعنی یحیی بن اکثم بود. او در فساد اخلاق و مراتب رذائل نفسانی مشهور و معروف شهر بود. ^(۷۹)

بخش سوم: یاران و روایتگران از امام جواد علیه السلام

عباسیان با خاندان علوی و دودمان پاک رسالت، کینه و عداوت مخصوص در دل داشتند و هرگز راضی به عظمت و پیشرفت و محبوبیت آنان نبودند و از طرفی محض اصول کشور داری و سیاست و با توجه به موقعیت و مقام این خاندان که در قلوب مسلمانان به خصوص ایرانیان وجود داشت، خود را ناچار می دیدند هر چند به صورت ظاهر هم بوده باشد در تکریم و تعظیم رجال نخبه و سر دودمانهای آنان، نهایت سعی و کوشش خود را به کارگیرند، تا از مزایای مادی و معنوی این عمل در استحکام بخشیدن به پایه های حکومت خود، بهره برداری نماید، آنچنان که مأمون در حق امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام انجام داد.

از این رهگذر بود که پس از رحلت امام رضا علیه السلام، فردی را شایسته تر از امام جواد علیه السلام سراغ نداشت که مورد محبت و شایسته خدمات خود قرار دهد. پس از مشاهده و آزمایش لیاقت و استعداد و محبوبیت علمی و فامیلی او، درصدد برآمد که دختر خود ام الفضل را به عقد او درآورد و در این تصمیم با مخالفت عباسیان روبرو گردید که چنین وصلت را تجویز نمی کردند. مأمون برای محکوم کردن آنان دست به یک سیاست محترمانه زد که عباسیان خود به خود پی به عظمت و لیاقت و شایستگی علمی امام جواد علیه السلام ببرند و از ته دل نسبت به این امر اعتراف نمایند و رضایت قلبی دهند. از اینرو مجلسی ترتیب داد که در آن، از دانشمندان و علمای بغداد دعوت به عمل آورد که در رأس آنان، رئیس دیوان عالی کشور یحیی بن اکثم بود که از طرف عباسیان مسئول سؤال پیچ کردن امام جواد علیه السلام بود، و می خواست شخصیت پیشوای نهم را در همان ایام جوانی فرو بشکند و از پیشرفت او در آینده ممانعت کند.

مجلس ترتیب داده شد

یحیی در صدر مجلس بغل دست مأمون قرار گرفت و امام جواد علیه السلام که هنوز در سن و سال جوانی بود، در یک طرف دیگر مأمون قرار داشت. یحیی بن اکثم رو به مأمون کرد و گفت: آیا امیرالمؤمنین اجازه می فرمایند که یک مسأله فقهی از ابوجعفر علیه السلام سؤال کنم؟ مأمون گفت: بهتر است از خودشان کسب اجازه نمایید.

یحیی رو به امام نمود و عرض کرد: آیا اجازه می فرمایید که سؤالی درباره فقه از شما بنمایم؟ امام فرمودند: هر چه دلتان خواست پرسید. رئیس دیوان عالی بصره پرسید: فدایت گردم، چه می فرمایید در مورد شخص احرام دار که مرتکب عمل شکار شده باشد؟

امام فرمودند: قبلاً توضیح دهید که او در چه کیفیت و در چه شرایطی قرار داشته است، آیا او در خارج از محیط حرم شکار کرده است یا در خود محیط حرم؟^(۸۰) آیا او عالم به مسأله بوده است یا نا آشنا به مسأله؟ آیا کشتن او عمدی و از روی اراده بوده است، یا خطایی و سهوی؟ آیا شکار کننده برده بوده یا آزاد؟

آیا این شکار او، نخستین بار بوده است یا تکراری و چندمین بار؟ آیا شکار او از پرنندگان بوده است یا غیر آن؟ آیا شکار او بچه سال بوده است یا بزرگ سال؟ آیا شکار کننده اصرار بر عمل خود داشت یا نادم و پشیمان بود؟ آیا عمل شکار او، شب هنگام واقع شده است یا در روز روشن؟ آیا احرام شکار کننده، برای حج تمتع بوده است یا عمره؟ هر کدام از این فروع از دیدگاه فقهی، دارای حکم خاصی است که قبلاً باید سؤال روشن گردد.

قاضی القضاة کشور که در برابر یک سؤال، خود را با انبوهی از سؤالات مختلف فقهی، رو به رو دیده بود بسیار مضطرب گردید.

او که می خواست با یک مسأله امام علیه السلام را سؤال پیچ کند و شخصیت او را در هم شکند، ناگهان خود را در غرقابی از پرسشهای گیج کننده رو به رو می یافت، زبانش بند آمد و عجزش

آشکار گردید، از پاسخ فرو ماند و دانشمندان و فقهای حاضر در مجلس هم به احترام قاضی، سکوت اختیار کردند.

مأمون پیروزی پیشوای نهم را افتخار خود دانست و به درگاه ایزدی شکر و سپاس نمود. رو به مجلسیان گفت: این است همان ابن الرضا که نمی خواستید او را بشناسید آیا این آشنایی کافی است که دیگر بار، لب به سخن اعتراض آمیز باز نکنید؟^(۸۱)

مأمون رو به امام کرد و تقاضا نمود که جواب سؤالات فقهی را خودتان بیان فرمایید تا همگان استفاده کنیم. پیشوای نهم با بیان شیوای خود، پاسخ تمام سؤالاتی را که قاضی القضاة از حل آنها عاجز مانده بود و می خواست به وسیله آن اعتبار پیشوای عالیقدر را در هم بشکند، برای همه مجلس نشینان آشکار ساخت:

پاسخ سؤالات فقهی امام جواد علیه السلام

در توضیح فروع مختلف مسأله چنین فرمودند: اگر شخص محرم، شکار را در خارج از محدوده حرم انجام و شکار از پرندگان و بزرگ باشد، کفاره آن یک گوسفند است. اگر در داخل حرم، مرتکب شود، کفاره آن دو برابر خواهد بود.

اگر بچه پرنده ای را در خارج از حرم شکار کند، او باید که یک بره، تازه از شیر گرفته ای که از شیر باز شده باشد، کفاره دهد در صورتی که در داخل حرم، صید نماید، یک بره از شیر گرفته شده را و قیمت پرنده رانیز باید بپردازد.

اگر حیوان شکار شده، الاغ وحشی باشد، کفاره آن گاو است. اگر شتر مرغ باشد، کفاره آن یک شتر است. اگر آهو باشد، یک گوسفند کفاره دارد. اگر هر کدام از اینها را در حرم بکشد، کفاره آن دو برابر می شود که هدی رسیده به حرم باشد و به کعبه سوق داده شود.

اگر احرام او برای حج باشد، قربانی بر او واجب گردد که می بایست در منی نحر کند. و اگر احرام او، برای عمره باشد در مکه نحر می کند. کفاره شکار، نسبت به عالم و جاهل مساوی است ولی در صورت عمد بر مرتکب شونده، گناه دارد، ولی در صورت خطا، گناه از او برداشته شده است.

کفاره فرد آزاده بر عهده خود اوست، ولی کفاره برده بر عهده مولای اوست. بر فرد صغیر، کفاره واجب نیست، کفاره او بر عهده ولی اوست. فردی که اظهار ندامت و پشیمانی کند، با این عمل او گناه از او برداشته می شود، ولی فردی که اصرار بر ادامه شکار، داشته باشد به سزای عمل خود می رسد. ^(۸۲)

عجز و سکوت هنگامی که امام جواد علیه السلام از توضیح شقوق و فروع مختلف مسأله، فارغ گردید و با تحیر و اعجاب اهل مجلس رو به رو شد، مأمون از امام درخواست نمود که مسأله ای از قاضی القضاة سؤال فرمایند تا مورد استفاده همگان واقع گردد.

امام علیه السلام با کراهت تمام از او پرسید: آماده هستید اگر سؤالی شد پاسخ دهید؟ او با ناراحتی گفت: این اختیار با شماست، فدایت گردم! شما سؤال فرمایید، اگر از عهده آن برنیامدم، همچنان از دریای بی کران دانش شما، بهره مند خواهم شد.

پیشوای نهم علیه السلام لب به سخن بازگشودند و فرمودند، خوب فکر کنید: مردی در طلوعه خورشید به زنی نگاه کرد، آن نگاه بر وی حرام بود، در چاشت روز با زبر همان زن نگاه کرد در صورتی که نگاهش حلال بود، در هنگام ظهر، نگاه این مرد بر همان زن افتاد، ولی نگاهش حرام بود، هنگام نماز عصر باز به همان زن، نگاه کرد و این نگاه او حلال بود، اما غروب هنگام، دیگر نتوانست آن زن را ببیند، زیرا نگاهش بر او حرام بود، در نیمه شب، همین زن برای آن مرد، حلال بود اما به وقت نماز صبح، آن نگاه حرام شد و در سپیده دم این حرمت، شکست و زن بر آن مرد حلال شد.

حال بفرمایید، تصویر فرضی این مسأله چگونه است، این زن و مرد در چه شرایطی از نظر شرعی حلال و تحت چه ضوابطی بر همدیگر حرام می گردند؟ قاضی القضاة دربار خلیفه، در همان آغاز کار به عجز خود اعتراف کرد، و بی درنگ اظهار داشت: نمی دانم و به جواب راهی نمی یابم. پس از اندکی تأمل و مکث از پیشوای نهم خواهش کرد که این مسأله را خود تشریح فرمایند.

پاسخ سوالات

امام علیه السلام فرمودند: ساده است، این زن، کنیز کسی بود، مردی در آغاز روز نگاهش کرد طبعاً این نگاه حرام بود. وقتی آفتاب به موقع چاشت رسید، این مرد، کنیز را از مالکش خرید در این وقت، نگاه او برکنیزش حلال بود.

به هنگام ظهر، کنیز را آزاد ساخت، نگاهش از نو بر او حرام گردید. اما هنگام نماز عصر، کنیز آزاد شده را به عقد خود درآورد حالا زنش بود و نگاهش بر او حلال بود. به وقت نماز مغرب، این مرد زن خود را ظهار^(۸۳) کرد و بر او حرام گردید.

به هنگام نماز عشا، کفاره ظهار را پرداخت و زن بر او حلال شد، ولی نیمه شب او را طلاق داد و برای چهارمین بار، بر او حرام گردید. سپیده دم فردا از طلاق خود، پشیمان گردید و به زن رجوع کرد، و زن مجدداً بر او حلال گردید.

هنگامی که پاسخ سؤالات داده شد، مأمون به شعف و خوشحالی افتاد، رو به خاندان عباسی که همه پسر عموهای او بودند، گفت: آیا سزاوار است که از چنین شخصیت عالم و دانا بگذریم؟ آیا کسی از شما می تواند، پاسخ این مسائل را از دیدگاه فقهی همانند او بیان کند؟ همگی اعتراف کردند که تشخیص مأمون در انتخاب امام علیه السلام، بی جهت نبوده است.

مأمون افزود، دودمان اهل بیت علیهم السلام، علم و دانش آنان ارتباطی به سن و سال آنان ندارد دانش آنان از سرچشمه وحی گرفته می شود، آیا نمی دانید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به اسلام دعوت نمود و اسلام او را پذیرفت، در صورتی که بیش از ده سال نداشت؟

با حسن علیه السلام، و حسین علیه السلام آن دو کودک خردسال، بیعت انجام داد در صورتی که سن آنان پایین تر از شش سالگی بود، و جز آنان از هیچ کدام از کودکان بیعت پذیرفت.

ازدواج فردای آن جلسه بود که مأمون علیه السلام، شخصیت های برجسته و دانشمندان و رجال لشکری و کشوری را فراخواند و مجلس باشکوهی، ترتیب داد و مراسم عقد دختر خود ام الفضل

را با امام جواد علیه السلام انجام داد. امام جواد علیه السلام در همان سالی که با دختر مأمون، عروسی کرد از بغداد به مدینه بازگشت و تا سال ۲۲۰ در مدینه می زیست تا حکومت به دست معتصم افتاد.

معیار شناخت حدیث صحیح

در یکی از مجالس مناظره که فراوان در حضور مأمون تشکیل می یافت، یکی از علمای درباری برای تولید عداوت و کینه در قلوب عده کثیری از حضار مجلس نسبت به ساحت امام جواد علیه السلام از امام علیه السلام سؤال کرد چه می فرمایید، در مورد آن حدیثی که درباره یکی از یاران نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است و می گوید: جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید و عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! خداوند متعال تو را سلام می رساند، و می فرماید از یکی از یاران خود بپرس که خداوند متعال از تو راضی و خشنود است، آیا تو هم از او راضی هستی؟ امام جواد علیه السلام با توجه به موقعیت خاص محفل فرمودند: من منکر فضیلت آن صحابی که می فرمایید، نیستم ولی بر گوینده این خبر لازم است به آن حدیثی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در حجة الوداع فرمودند، توجه داشته باشد، جایی که می فرمایند:

دروغگویان و خبرسازان زیاد شده اند و در آینده نیز زیادتر خواهند شد. بدانید هرآنکه حدیث دروغی را به من نسبت دهد، جایگاه او آتش است. معیار تشخیص حدیث صحیح از غیر آن، این است که آن را بر قرآن مجید و سنت مسلم من عرضه کنند، اگر با آن دومی مخالفت کرد، رد کنید و کنار بزنید. حدیثی را که شما نقل کردید با کتاب خدا سازگار نیست.

قرآن می فرماید: انسان را ما آفریده ایم و از آنچه در قلب او، خطور می کند آگاهی داریم. ^(۸۴) و در مورد دیگر می فرماید: ما به انسان نزدیک تر از شاهرگ گردن او هستیم. ^(۸۵) آیا بر چنین آفریدگار دانا و آگاه، خشنودی و رضایت خاطر یا نارضایی آن صحابی مکتوم مانده است تا نیازمند سؤال از آن صحابی گردد؟ این امر نسبت به پروردگار عالم، محال و غیر ممکن است. ^(۸۶) امام جواد علیه السلام با محکوم ساختن طرف، یک قانون کلی و عمومی نیز در اختیار شنوندگان قرار داد که پایه و اساس آن، مستند به قرآن مجید و سنت و راه و رسم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بود، و

هیچ کدام از حضار مجلس را یارای مخالفت با آن دو سند نبود به این ترتیب با حفظ اصالت مرام، طرف را نیز مجاب و محکوم ساخت.

وی دوباره از امام علیه السلام پرسید: می گویند قدر و منزلت شیخین در روی زمین همانند جبرائیل و میکائیل در آسمان ها است. آیا این حدیث صحت دارد؟

ابوجعفر ثانی علیه السلام در پاسخ فرمودند: این حدیث نیز مورد تأمل و نظر است، چون جبرائیل و میکائیل هر دو از فرشتگان مقرب درگاه الهی هستند که همیشه در اطاعت امر پروردگار به سر می برند و لحظه ای به معصیت و نافرمانی او نپرداخته اند، ولی آن دو شخص هر چند اسلام آوردند، ولی مدتی در شرک و بت پرستی بودند، بلکه اکثر مدت عمر آنان در بت پرستی سپری شده است. پس چگونه ممکن است این دو، قابل مقایسه و تطبیق باشند؟

آخرین بار، او از امام پرسید چه می فرمایید، درباره مطلبی که روایت می کنند: شیخین، آقایان پیران و سالخوردهگان بهشتی هستند؟

امام در پاسخ فرمودند: اهل جنت همگی در سنین جوانی و نشاط به سر می برند، در میان آنان پیر و سالخورده پیدا نمی شود تا آنان سروران پیران بهشتی بوده باشند و این حدیث را بنی امیه برای معارضه با گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جایی که می فرمایند: حسن علیه السلام و حسین علیه السلام سروران جوانان بهشتی هستند. جعل نموده اند.

به این ترتیب امام با کج رویها و کج اندیشی های رائج، مبارزه علمی نمود بی آنکه خطری او را تهدید نماید، یا گرفتار، امواج تعصبات بی جا گردند.

سی هزار مسئله

هنگام رحلت امام رضا علیه السلام، فرزند برومندش در سن خردسالی و کودکی بود و در مدینه زندگی می کرد.

پاره ای از شیعیان در بغداد و دیگر شهرها، به علت صغر سن آن حضرت به عنوان امام به تردید و شبهه افتادند و جمعی از شیعیان مانند: ریان بن صلت، صفوان بنیحیی، محمد بن حکم و یونس بن عبد الرحمن و جمع دیگری از علما و افاضل شیعه تصمیم گرفتند که هنگام حج به حضور او شرفیاب گردند و از نزدیک تماس پیدا کنند.

سید مرتضی در عیون المعجزات می گوید: بیش از هشتاد نفر از فقهای بغداد و شهرهای دیگر، هنگام سفر حج روی این تصمیم، به مدینه عازم شدند و در منزل معروف امام صادق علیه السلام به محضر امام جواد علیه السلام شرفیاب گردیدند سوالات و مطالب علمی متعددی از او پرسش کردند و به پاسخ های قانع کننده ای نائل آمدند، بدین ترتیب شبهه و تردید از آنان زائل گردید و به مرحله یقین رسیدند. ^(۸۷)

و شاید آنچه معروف است که امام علیه السلام در یک مجلس یادر عرض چند روز، سی هزار مسأله از غوامض مسائل آن روز را بیان داشتند، ناظر به این جلسات باشد که امام علیه السلام، اصول مطالب وامهات آن را بیان فرموده اند که صدها مسأله از آن متفرع می گردید.

تربیت شاگردان

در کتابهای جوامع اصول و فقه، احادیث و روایات فراوانی از وجود مبارک امام ابوجعفر ثانی علیه السلام نقل شده است که مسائل گوناگون فقهی مورد سؤال و جواب واقع شده است که در ابواب متفرق، مورد استناد فقها، واقع گردیده است، و قسمتی از این گونه احادیث را در کتابهای اصول چهارگانه کافی، تهذیب، استبصار و من لا یحضره الفقیه و دیگر جوامع حدیثی، مضبوط است و همچنین در کتابهای رجال و درایه اصحاب و شاگردانی را یاد کرده اند که در مکتب تربیتی آن بزرگوار، پرورش یافته اند که امروز مورد استناد فقهای ما قرار می گیرد.

این روایتگران و شاگردان را، می توان از لابه لای کتابهای احکام، تراجم، تفاسیر، و ادیان بیرون آورد و به مقام معرفی آنان پرداخت.

در میان اصحاب و یاران او افرادی مانند: احمد بن محمد بن ابی نصر بزنی، احمد بن محمد بن عیسی اشعری، احمد بن محمد بن خالد برقی، ایوب بن نوح، احمد بن اسحاق بن سعد اشعری، ابراهیم بن مهزیار اهوازی، ابو هاشم جعفری وجود داشتند که هرکدام در جایگاه خود از منزلت و اعتبار خاصی برخوردار بودند. علاوه بر آن ها، شاگردان و راویان دیگری نیز داشته اند که به کسب علم و دانش و نقل روایت از آن بزرگواران می پرداختند.

مرحوم مجلسی در توجیه این مطلب که آن حضرت در یک مجلس، چطور به سی هزار مسأله جواب فرموده است، چند وجه نقل می کند: از جمله این که ممکن است در خاطر انبوه حاضران، بیشتر سوالات یکسان بوده است، چون به بعضی جواب داده است، همه ی آنها برای اهل مجلس روشن شده است و یا اشاره است به آن که از کلمات مختصر امام علیه السلام، آن مقدار مسائل، استنباط می گردید.

سید مرتضی علم الهدی رضوان الله علیه در عیون المعجزات نقل کرده است: چون حضرت رضا علیه السلام از دنیا رفت، سن امام جواد علیه السلام هفت سال بود، در بغداد و شهرهای دیگر اختلاف به وجود

آمد، بزرگان شیعه از قبیل: ریان بن صلت، صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم، عبد الرحمان بن حجاج، یونس بن عبد الرحمان و جماعت دیگری در خانه عبد الرحمان بن حجاج در برکه زلول جمع شده و بر رحلت امام ثامن گریه می کردند، و بزرگی مصیبت بر آنها سنگینی می نمود.

یونس بن عبد الرحمان گفت: از گریه و زاری دست بردارید، مطلب اساسی این است که در مسائل به کدام کس، رجوع بکنیم تا این (ابوجعفر علیه السلام) بزرگ بشود؟! در این موقع ثقه جلیل القدر، ریان بن صلت به پا خاست و از حلقوم یونس گرفت و مرتب او را می زد و می گفت: برای ما ایمان اظهار می کنی و در باطن شک و شرک داری؟ اگر فرمان امامت او، از جانب خداست، در این صورت، اگر طفل یکروزه هم باشد مانند پیر مرد کهنسال و پیر مرد است و اگر از جانب خدا نباشد، هزار سال هم عمر کند، مانند یک فرد عادی است، باید در این سخن دقت کرد، حاضران شروع به توبیخ یونس بن عبد الرحمان کردند.

در آن وقت، ایام حج نزدیک می شد، از فقهاء و علماء بغداد و سایر شهرها، هشتاد نفر گرد هم آمده، به قصد حج حرکت کردند، اول به مدینه آمدند تا به خدمت امام جواد علیه السلام برسند.

پس از ورود به مدینه در خانه امام صادق علیه السلام گرد آمدند که خالی بود، روی بساط بزرگی نشستند، عبد الله بن موسی محضر آنها آمد و در صدر مجلس نشست، یک نفر به پا خاست و گفت: این پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است هر که سؤالی دارد بکند، از وی سؤالاتی شد که بر خلاف، جواب داد، این کار، حاضران را در حیرت و اندوه فرو برد، فقهاء برخاسته و قصد رفتن کردند و گفتند: اگر ابو جعفر علیه السلام جوابها را می توانست بدهد، این همه، جواب خلاف از عبد الله بن موسی بروز نمی کرد!!

در این وقت از صدر مجلس دری گشوده شد و غلامی موفق نام، وارد مجلس گردید و گفت: این ابو جعفر علیه السلام است که می آید، همه به پا خاستند و از وی استقبال کرده و سلام دادند، امام صلوات الله علیه داخل شد، دو پیراهن به تن داشت و عمامه ای که دو طرفش آشکار بود به سر گذاشته بود، آن حضرت نشست مردم همه ساکت شدند.

منادی قبلی به پاخاست و از امام سؤالاتی نمود: حضرت جواب درستی دادند، همه شاد شدند و بر او دعا کردند و ثنا گفتند، عرض کردند: عموی شما، عبد الله چنین و چنان جواب می گفت. فرمود: لا إله إلا الله ای عمو! بزرگ است نزد خدا که فردا پیش او ایستاده باشی و بگویدی: چرا به بندگان من، آنچه نمی دانستی، فتوا دادی در صورتی در میان امت، داناتر از تو وجود داشت؟ روایت شده: عمر بن فرج رخجی (حاکم مدینه) به آن حضرت گفت: شیعیان شما مدعی هستند که شما وزن همه آب دجله را می دانید؟ در آن وقت در کنار دجله بودند، حضرت فرمودند: آیا خدا می تواند این علم را به پشه ای بیاموزد یا نه؟ گفت: آری، امام علیه السلام فرمودند: من در پیش خدای تعالی، از پشه و از اکثر مخلوقاتش، محترمتر هستم. ^(۸۸)

جود و بخشش آن بزرگوار

آنچنان که گذشت، بذل و بخشش و احسان در راه خدا، یکی از امتیازات و خصوصیات اصلی این خاندان کرم است که در مواقع متعدد از آنان سر می زند.

آنان در جلب رضا و خشنودی پروردگار عالم، از صرف هر نوع امکانات مالی و رفاهی، به نیازمندان و مستحقین واقعی، مضایقه و کوتاهی نداشته اند. اصولاً مال و ثروت از نظر آنان، معنای ویژه ای دارد که با مفهوم عادی آن، در میان مردم، تفاوت اساسی دارد.

آنان مال و ثروت را در حدی قبول داشتند که بتوانند به وسیله آن، گرهی از مشکلات زندگی دیگران را بگشایند یا توسط آن، ذخیره ای برای آخرت و تکمیل معنویت خود، اندوخته باشند.

مگر بزرگ این خاندان، علی علیه السلام نبود که در راه خشنودی پروردگار، سه شبانه روز با اهل بیت علیهم السلام خود، با شکم گرسنه، روزه دار بود تا درخواستهای فقیر و یتیم و اسیر را فراهم سازد؟

در زندگی هر کدام از پیشوایان معصوم، چنین بخششها و گذشتها ثبت گردیده است که بررسی زندگی هر کدام از آنان، بهترین گواه مدعای ما است و این امر در مورد شخصیتی که اکنون، در ترسیم گوشه ای از چهره او هستیم، مصداق کامل دارد و عنوان دومی جواد بر اثر تکرار و مشاهده این عمل، نشانگر این حقیقت بارز می باشد، اینکه به عنوان نمونه به چند مورد از بذل و بخشش ایشان، اشاره می گردد.

عائدات وقف

کلینی از علی بنابراهیم و او از پدرش نقل می کند: که در محضر امام جواد علیه السلام بودم که صالح بن محمد بن سهل متولی اوقاف قم، وارد محضر امام علیه السلام گردید (او از طرف امام علیه السلام متولی اوقافی بود که به نام امام علیه السلام وقف شده بود) و به عرض رساند: سرور من! مرا در مقابل ده هزار درهم از عائدات وقف، حلال فرمایید، چون آن را در راه نفقه اهل و عیال خود، خرج کرده ام. امام علیه السلام با گشاده رویی فرمودند: شما را از پرداخت آن معاف می دارم. ^(۸۹)

به قدر مروت!

علی بن عیسیٰ اربلی در کشف الغمه می نویسد: مردی به حضور امام علیه السلام رسید و عرض کرد که: خواهشمنداست، مرا به اندازه مروت خودتان احسان نمایید! امام علیه السلام فرمودند: اکنون در وسعت من نیست که این مقدار رابخشم. سائل عرض کرد: پس لطفاً به مقدار مروت و مردانگی خودم، احسان فرمایید. امام علیه السلام به خدمتگزار خود فرمود: مبلغ دویست دینار به او عطا کند. ^(۹۰)

راه گشایی بر دیگران

مردی از بنی حنیفه از اهالی بست و سجستان می گوید: که در اوائل خلافت معتصم در آن سالی که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ با خانواده، عازم مکه گردیده بود، من در مصاحبت آن بزرگوار افتخار داشتم روزی که جمعی از مسئولین امور خلافت نیز بر سر طعام حاضر بودند به حضور امام عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! فدایت گردم، والی و فرماندار منطقه ما مردی است که به دوستی شما خاندان (رسول)، معروف و متمایز است و من در دیوان او از بابت خراج و مالیات، بدهکاری دارم که از پرداخت آن، عاجز هستم.

اگر مصلحت بدانید نامه ای به ایشان مرقوم فرمایید که دراین باره محبتی در حق ما بکند بسیار به موقع خواهد بود. امام فرمودند: من او را نمی شناسم.

مرد گفت: درست است که شما آشنایی خصوصی با او ندارید، ولی اواز ارادتمندان و دوستان شما است، قطعاً نامه شما به حال من نافع خواهد بود.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ محض اجابت درخواست، یک فرد مؤمن، کاغذی برداشت و چنین مرقوم فرمودند: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، «أَمَا بَعْدَ فَإِنَّ مَوْصِلَ كِتَابِي هَذَا ذَكَرَ عَنْكُمْ ذَهَبًا جَمِيلًا وَأَنْ مَالِكُ مَا أَحْسَنَتْ فِيهِ، فَأَحْسِنِ إِلَى إِخْوَانِكَ وَأَعْلَمِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ سَائِلُكَ عَنْ مِثْقَالِ الذَّرِّ وَالْخَرْدَلِ.»**

به نام خداوند بخشنده و بخشایشگر مهربان، حامل نامه من، از شما یک روش زیبایی را تعریف نمود، بدانید جز احسان و نیکوکاری هیچ فائده ای در زندگی، برای تو نیست، هر چه توانستی در حق برادران دینی خود نیکی و احسان نما! و بدان که خداوند متعال از مثقال ها و اوزانی که به قدر ذره ناچیز باشد از تو سؤال خواهد نمود.

(اشاره به آیه شریفه است که می فرماید: **﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾** * فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ). نامه را دریافتم، چون خیر نامه و آمدن من به گوش فرماندار سجستان، حسن بن عبد الله نیشابوری رسید به استقبال من، آمد و به احترام و تعظیم نامه تا دو فرسخ از شهر، بیرون

شتافته بود تا چشمش به نامه افتاد، آن را گرفت و بوسید و روی هر دو چشم خود گذاشت و به من گفت: حاجت شما چیست؟

گفتم، مرا خراجی بر گردن است که در دیوان مالیات شما ثبت است و قادر به پرداخت آن نیستم، دستور داد که روی آن قلم بگیرند، و مدت طولانی مرا از پرداخت مالیات معاف دارند. پس از آن از تعداد عائله من پرسید، از تعداد و هزینه عائله ام، او را آگاه ساختم، دستور داد کمک مؤثری در حق من انجام دادند. فرماندار محل تا در سر کار بود به برکت آن نامه من از احسان و نیکی مضایقه و کوتاهی نداشت.^(۹۱)

هشدار به مسئولین امور

استاد شیخ محمد جواد مغنیه لبنانی که یکی از خدمتگزاران علم و مذهب می باشد، پس از نقل این داستان می افزاید: این حدیث می تواند هشدار به گردانندگان امور اداری باشد. آنان به مجرد اشغال یک میز اداری ریاست یا مدیریت، تمام دوستی ها و علاقه برادری و اسلامی را کنار می گذارند و تغییر ماهیت داده و کوچکترین مشکل گشایی و چاره سازی در حق گرفتاران و ضعیفان از خود نشان نمی دهند، چنین افرادی بهتر است کمی به خود آیند و بدانند میز ریاست و تشریفات دیگر، همه زوال پذیر و فنا شدنی است، فقط آنچه جاودان و همیشگی است نیکوکاری و خدمت به مردم و رفع نیازمندی دیگران است و بس.

بخش سوم: یاران و روایتگران از امام جواد علیه السلام

امامان پاک ما، همچون پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم بیوسته در تعلیم و تربیت مردم، ساعی و کوشا بودند، آنان در تمام اوقات روز و شب، ملتزم به راهنمایی و تربیت مردم بودند، رفتار و گفتار و معاشرت و حتی هر گوشه از زندگی روزمره آنان، آموزشگر کسانی بود که با آنان تماس داشتند، هر کس هر وقت با آنان می نشست غیر ممکن بود که از اخلاق و دانش آنان بهره مند نشود، اگر سؤالی داشت می توانست مطرح کند و پاسخ آنرا بشنود، و پرسشها هم محدود نبود، آنان هر مشکلی داشتند می پرسیدند و پاسخ می گرفتند.

بدیهی است چنین مدرسه بی هرگز و در هیچ جا جز در مکتب پیامبران و امامان، نظیر نداشته و ندارد، و طبیعی است که ویژگی و ثمربخشی چنین مکتبی تا چه حد جالب و جاذب بوده است، به همین جهت، خلفای اموی و عباسی که می دانستند اگر مردم متوجه این ویژگیها شوند به سوی پیشوایان الهی و امامان بر حق، جذب خواهند شد و در چنین صورتی حکومت این غاصبان، در خطر قرار خواهد گرفت، از اینرو تا آنجا که برایشان ممکن بود می کوشیدند تا مردم با پیشوایان واقعی اسلام به صورت آزاد تماس نداشته باشند، و فقط چند سالی در زمان امام باقر علیه السلام بود که به جهت حکومت عمر بن عبدالعزیز که تا حدودی رفتاری ملایم و انسانی داشت، و در عهد امام صادق علیه السلام به جهت آن که حکومت اموی رو به زوال، و حکومت عباسی، در اوائل کار بود، مردم توانستند از آن دو امام بزرگوار، به طور نسبی بهره مند گردند، و می بینیم که شماره ی شاگردان و راویان از صادقین علیهم السلام به حدود چهار هزار نفر رسید ^(۹۲) ولی در دوره های دیگر اصحاب و شاگردان و راویان برخی از ائمه علیهم السلام بسیار تقلیل یافته است؛

به عنوان مثال، اصحابو شاگردان و راویان امام جواد علیه السلام قریب صد و سیزده نفر بوده اند ^(۹۳) و این گویای این حقیقت است که در زمان آن گرامی، تماس مردم با او، تا چه اندازه محدود می بوده است.

اینک به معرفی اجمالی و گزارشی چند تن از آن یاران مخلص می پردازیم:

۱. علی بن مهزیار (م ۲۵۴ ه. ق): از یاران خاص و جزو وکلای امام جواد علیه السلام بود، او از اصحاب امام رضا علیه السلام و امام هادی علیه السلام نیز محسوب می شود. او بسیار عبادت می کرد و در اثر سجده های طولانی پیشانی اش پینه بسته بود، به هنگام طلوع آفتاب، سر به سجده می نهاد و سر بر نمی داشت تا هزار تن از مؤمنان را دعا می کرد، و از خدای متعال برای آنان، آنچه برای خود می خواست، مسئلت می نمود.

ابو الحسن علی بن مهزیار در اهواز می زیست و بیش از سی کتاب تألیف کرد ^(۹۴)، در مراتب ایمان و عمل به چنان مقام ارجمندی نائل شد که یک بار امام جواد علیه السلام در تقدیر از او نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم، ای علی! خداوند به تو پاداشی نیکو، عطا فرماید، و تو را در بهشت جای دهد! و در هر دو جهان از خواری نگاه دارد، و در آخرت با ما محشور فرماید! ای علی! من تو را در خیرخواهی و اطاعت و احترام و خدمت و انجام آنچه بر تو واجب است، آزموده ام، و اگر بگویم هیچ کس را چون تو نیافته ام، امید آن دارم که در این گفتار راه مبالغه نیموده باشم.

خداوند بهشت فردوس را پاداش تو قرار دهد، مقام تو و نیز خدمات تو در گرما و سرما و شب و روز بر من، پوشیده نیست، از خدا مسئلت می دارم در قیامت هنگامی که همه مردم جمع می شوند، تو را به رحمت ویژه اش اختصاص دهد چنان که مورد غبطه و حسرت دیگران قرار گیری، انه سمیع الدعاء. ^(۹۵)

۲. بزنتی احمد بن محمد بن ابی نصر (م ۲۲۱ ه. ق): از مردم کوفه و جزویاران ویژه امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام می باشد او نزد هر دو امام معصوم بسیار ارجمند و محترم بود، چندین کتاب و از جمله کتاب الجامع را تألیف کرد، فقاقت او را همه ی دانشمندان شیعه، قبول دارند و او را مورد اطمینان و وثوق کامل می دانند. ^(۹۶)

۳. زکریا بن آدم: زکریا از مردم قم بود و هم اکنون نیز مزارش در شهرستان قم، معلوم و مشهور است، از یاران بسیار نزدیک امام رضا علیه السلام و امام جواد صلی الله علیه و آله محسوب می شود، و امام جواد علیه السلام برای او دعا فرمود، و او را از یاران باوفای خویش، به شمار آورد. ^(۹۷)

یک بار که خدمت امام رضا علیه السلام شرفیاب شده بود، امام از اول شب تا صبح، در خلوت با او سخن می گفت، ^(۹۸) و نیز در پاسخ کسی که پرسیده بود: راه من، دو راهست و نمی توانم همیشه خدمت شما برسم، معارف و احکام دینم را از چه کسی فرا گیرم؟ فرمود: از زکریا بن آدم فراگیر که او در امور دین و دنیا امین است. ^(۹۹)

۴. ابن بزیع، محمد بن اسماعیل: از یاران پیشوایان معصوم امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام و امام جواد صلی الله علیه و آله و نزد شیعه از موثقین محسوب می شود، مردی صالح و درست کردار و اهل عبادت بود و کتابهایی تألیف کرد، در عین حال در دربار عباسیان کار می کرد ^(۱۰۰) و در این ارتباط امام رضا علیه السلام به او فرمود: خداوند در دربار ستمگران، بندگانی دارد که بوسیله ی آنان برهان و حجت خویش را آشکار می سازد، و آنان را در شهرها قدرت می بخشد تا بوسیله ی آنان، دوستان و اولیاء خود را از ستم ستمگران، نگاه دارد و امور مسلمانان را اصلاح کند، آنان در خطرها و حوادث، پناه اهل ایمانند، و گرفتاران و نیازمندان از شیعیان ما، به آنان رو می آورند، و رفع گرفتاری و نیاز خود را از آنان می خواهند.

به وسیله ی چنان افرادی، خداوند مؤمنان را از هراس ستمگران ایمنی می بخشد، آنان مؤمنان حقیقی و امینان خدا در زمینند، رستخیز از نور آنان، نورانی است، به خدا سوگند که بهشت برای آنان و آنان برای بهشت آفریده شده اند، که گواراشان باد!

آنگاه امام علیه السلام فرمودند: هر یک از شما بخواهد می تواند به همه ی این مقامات نائل شود. محمد بن اسماعیل عرض کرد: فدایت شوم به چه چیز؟ فرمودند: به اینکه در ظاهر با ستمگران باشد و با خوشحال کردن شیعیان ما، ما را خوشحال کند (در پست و مقامی که قرار می گیرد

هدفش رفع ظلم و ستم از مؤمنان باشد). در پایان امام علیه السلام به محمد بن اسماعیل که از وزرای دربار عباسی بود، فرمودند: ای محمد تو نیز از آنان باش. ^(۱۰۱)

حسین بن خالد می گوید: با گروهی خدمت امام رضا علیه السلام بودیم، از محمد بن اسماعیل ابن بزیع سخن به میان آمد، امام علیه السلام فرمود: دوست دارم در میان شما مثل او بی بوده باشد. ^(۱۰۲)

محمد بن احمد بن یحیی می گوید: با محمد بن علی بن بلال به زیارت قبر ^(۱۰۳) محمد بن اسماعیل بن بزیع رفتیم، محمد بن علی در طرف سر قبر، رو به قبله نشست و گفت صاحب این قبر برایم نقل کرد: که امام جواد علیه السلام فرمود: کسی که قبر برادر مؤمن خود را زیارت کند و کنار قبر او رو به قبله بنشیند و دست خود را بر قبر او بگذارد و هفت بار سوره ی **﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾** را بخواند از فرع اکبر، وحشت و هراس بزرگ قیامت ایمن می گردد. ^(۱۰۴)

محمد بن اسماعیل بن بزیع می گوید: از امام جواد علیه السلام تقاضا کردم پیراهنی از پیراهن های خود، برایم بفرستد تا کفن خویش سازم، آن گرمی پیراهنی فرستاد و فرمان داد (تا) تکمه هایش را بردارم. ^(۱۰۵)

ما در این مقام به معرفی اجمالی جمعی از هر دو دسته می پردازیم:

۵. ابوالبختری: مودب فرزند حجاج یکی از یاران و راویان آن حضرت شمرده می شود. صاحب معجم رجال الحدیث، او (را) از اصحاب امام عسگری علیه السلام شمرده است و در مناقب، ج ۴ در باب امامت آن بزرگوار نام او، آمده است. ^(۱۰۶)

۶. ابو علی بن راشد: او در سند تعداد کثیری از روایات، واقع شده است که شمار آنها بالغ بر ۳۳ مورد می گردد او از امام جواد علیه السلام، امام هادی علیه السلام و امام حسن عسگری علیه السلام هر سه بزرگوار، روایت نموده است، نمونه های حدیثی او در کتاب کافی جزء ۷، کتاب وصایا حدیث ۱ و حدیث ۱۱ می باشد. ^(۱۰۷)

۷. ابو عبد الله خراسانی: او نیز از امام جواد علیه السلام روایت کرده است و صدوق هم با سند خود از او روایت نموده است، یکی از احادیث منقوله او پیرامون حج و معرفت مراتب آن می باشد. ^(۱۰۸)

بخش چهارم: امام جواد علیه السلام و تفسیر قرآن

۸. ابو شیبہ اصفهانی: فرد ممدوحی است و امام علیه السلام در حق او طلب رحمت نموده است، روایاتی توسط او در جزء هفتم در موضوع کفودهم شأن بودن همسر، آمده است. ^(۱۰۹)
۹. ابو ساره: او نیز از اصحاب و یاران امام جواد علیه السلام می باشد آنچنان که در رجال شیخ طوسی (قدس سره) آمده است. ^(۱۱۰)
۱۰. ابو جعفر بصری: او نیز از اصحاب و یاران امام جواد علیه السلام می باشد، آنچنان که مرحوم شیخ طوسی، در رجال خود ذکر کرده است و او را فرد ثقه، فاضل و صالح شمرده است. ^(۱۱۱)
۱۱. علی بن اسباط: او از اصحاب و یاران امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام هر دو بزرگوار می باشد. ^(۱۱۲)
۱۲. ابن مهران: او از امام جواد علیه السلام روایت نموده است و سهل بن زیاد هم از وی روایت کرده است. نمونه روایتی او در جزء دوم کافی در باب تسلیت به صاحب عزاء آمده است. ^(۱۱۳)
۱۳. عباسی: او یکی از راویان امام جواد علیه السلام می باشد و نام او در نقل چندین حدیث آمده است که گوید: به امام جواد علیه السلام جریان رانوشتم و امام علیه السلام فرمود ایرادی ندارد و کافی جزء ۳ باب قرأته القرآن حدیث ۲. ^(۱۱۴)
۱۴. ابومشاور: مرحوم شیخ طوسی و مرحوم برقی او را از اصحاب و یاران امام جواد علیه السلام ذکر کرده اند. ^(۱۱۵)
۱۵. موسی بن داود منقری: او از اصحاب و یاران امام جواد علیه السلام می باشد مرحوم شیخ طوسی در رجال خود به آن، تصریح نموده است. ^(۱۱۶)
۱۶. موسی بن قاسم بن معاویه بن وهب بجلی: او یکی دیگر از اصحاب امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام می باشد و یکی از افراد بسیار مؤثق و مطمئن در نقل حدیث می باشد او کتابها و تألیفاتی دارد و نجاشی او را دو بار با کلمه ثقه، ثقه مورد تأیید قرار داده است او کتاب رجالی

دارد، در آن کتاب شرح حال ۱۸ تن را آورده است. و تعداد تألیفات او از ۳۰ عنوان تجاوز می کند او در باب فضیلت نماز در مسجد النبی روایتی دارد. ^(۱۱۷)

زنان محدثه در بین راویان و ناقلان حدیث

از امام جواد علیه السلام تعدادی هم از بانوان دیده می شوند: از آن میان: حکیمه دختر امام جواد علیه السلام، و زینب دختر محمد بن یحیی می باشد که صاحب معجم رجال الحدیث در معرفی آنان می نویسد:

۱۷. حکیمه: دختر امام جواد علیه السلام و عمه امام عسگری علیه السلام، داستان ولادت امام زمان (عج) روایت کرده است. (کافی / ج ۱ / حدیث ۳).^(۱۱۸)

۱۸. زینب دختر محمد بن یحیی: او از روایات از امام جواد علیه السلام شیخ طوسی و کشی او را از اصحاب ابی جعفر ثانی امام جواد علیه السلام دانسته اند.^(۱۱۹)

از دیگر یاران و یاوران امام علی(ع)

۱۹. ابن ابن غمیر بغدادی (م ۲۱۷ ه. ق.).

۲۰. ابو جعفر محمد بنسنان زاهری (م ۲۲۰ ه. ق.).

۲۱. ابو تمام حبیب بن اوسطائی شاعر شیعی مشهور (م ۲۳۱ ه. ق.).

۲۲. فضل بن شاذان نیشابوری (م ۲۶۰ ه. ق.).

اینان هر کدام به گونه ای مورد تعقیب بودند، فضل بن شاذان از نیشابور بیرون کردند، عبد الله بن طاهر با او چنین رفتار نمود، سپس کتابهای او را تفتیش کرد، چون مطالب آن کتابها درباره خدشناسی و توحید بود، به او گزارش دادند ولی قانع نشد و گفت: می خواهم عقیده سیاسی او رانیز بدانم. (۱۲۰)

ابوتمام شاعر نیز از این امر بی بهره نبود. امیرانی که خوداهل شعر و ادب بودند، حاضر نبودند، شعر او را بشنوند و مانند دیگر شاعران مورد تشویق و تقدیر قرار دهند. ابن ابی عمیر این عالم ثقه و بزرگ که مراسیل او را همانند مسانید دانسته اند سالها در زندان بود، تازیانه ها زدند تا اسامی هممکتبان خود را بگوید و نگفت.

امام جواد علیه السلام و مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه زهرا (س) و تمام پیشوایان معصوم صلی الله علیه و آله و سلم همه از آمدن مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خبر داده اند، مرحوم صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمة اخبار آنها را در ابواب بیست و چهار تا سی و هشت نقل کرده است و مرحوم مجلسی نیز آنها را در بحار الانوار: ج ۵۱، ص ۶۵ تا ۱۶۲ نقل می کند، در اینجا به مناسبت زندگی حضرت جواد الائمه علیه السلام آنچه از آن بزرگوار دربار حضرت مهدی علیه السلام رسیده است نقل می کنیم.

۱. عبد العظیم حسنی ^(۱۲۱) گوید: به خدمت مولایم محمد بن علی بن موسی علیه السلام رسیدم و می خواستم در ارتباط با امام قائم علیه السلام از وی سؤال کنم. آیا او مهدی است یا غیر از آن؟ آن حضرت پیش از من فرمودند: قائم از ما همان مهدی (عج) است که واجب است در زمان غیبت، انتظار او را بکشند و در وقت ظهور از او اطاعت کنند، او فرزند سوم من است به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به نبوت برانگیخته و ما را به امامت مخصوص فرموده است: «لولم یبق من الدنیا إلا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم، حتی یخرج فیہ فیملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما.»

و خداوند تبارک و تعالی کار او را در یکشب، اصلاح فرماید، چنان که کار موسی کلیم را اصلاح فرمود، او رفت تا برای خانواده خود آتشی بیاورد، برگشت در حالی که رسول الله بود، بعد امام علیه السلام فرمودند: «أفضل أعمال شیعتنا إنتظار الفرج.»

۲. صقر بنابی دلف گوید: از ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام شنیدم می فرمودند: امام بعد از من پسر من علی است، قول او قول من و امر او امر من و طاعت او طاعت من است، و امام بعد از او پسرش، حسن است، امر او امر پدرش و قول او، قول پدرش، و طاعت او طاعت پدرش است، بعد سکوت فرمودند. گفتیم: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! بعد از حسن، امام کدام است؟ حضرت با صدای

بلند گریست و فرمودند: بعد از حسن، فرزند او قائم به حق و امام منتظر است، گفتم: یابن رسول الله ﷺ! چرا قائم نامیده شده است؟

فرمودند: چون او بعد از مفقود شدن اسمش و بعد از ارتداد اکثر قائلان به امامتش، قیام می کند. گفتم: چرا منتظر نامیده شده است؟

فرمودند: چون او غیبتی دارد طولانی، در آن مدت، اهل اخلاص انتظار او را می کشند و اهل شک او را انکار می کنند و انکار کنندگان یاد او را مسخره می پندارند. تعیین کنندگان وقت ظهور دروغ می گویند، و عجله کنندگان هلاک می شوند و اهل تسلیم، نجات می یابند. ^(۱۲۲)

خدمت به امامان علیهم السلام

محمد بن ولید کرمانی گوید: به امام جواد علیه السلام گفتم: برای دوستان و خدمتکاران در دوست داشتن شما چه اجری هست؟

فرمودند: امام صادق علیه السلام غلامی داشت که به وقت رفتن به مسجد، استر آن حضرت را نگاه می داشت، روزی نشسته مشغول نگهداری استر آن حضرت بود، گروهی از اهل خراسان به دیدن امام علیه السلام آمدند.

یکی از آنها به غلام امام علیه السلام گفت: از امام علیه السلام بخواه که مرا به جای تو به خدمتکاری قبول کند و من غلام او باشم، در عوض تمامداری من مال تو باشد، من از هر رقم، مال زیاد دارم، برو آنها را تصاحب کن، غلام گفت: این را از امام علیه السلام می خواهم.

آنگاه آن غلام پیش امام صادق علیه السلام آمد و گفت: فدایت شوم، خدمتم، و طول مصاحبتم باشما را می دانید، اگر پروردگار خیری برای من پیش آورد از آن ممانعت می کنی؟ امام علیه السلام فرمودند: من از جانب خود بر تو احسان می کنم، آیا احسان دیگران را مانع می شوم؟! غلام جریان را به امام علیه السلام عرض کرد، حضرت فرمودند: اگر تو از خدمتگزاری ما سیر شده ای و او به ما راغب است، او را قبول کرده و تو را می فرستیم.

چون غلام برگشت، حضرت او را صدا کردند و فرمودند: برای زیاد بودن مصاحبت تو، نصیحتت می کنم، آن وقت اختیار با خود تو است. چون روز قیامت شود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نور خدا چنگ می زند، امیر المؤمنین علیه السلام به رسول الله چنگ می زند، امامان به امیر المؤمنین علیه السلام و شیعیانما به امامان چنگ زده داخل محل ما (بهشت) می شوند.

غلام پس از شنیدن این سخن عرض کرد: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! در خدمت شما می مانم و آخرترا بر دنیا اختیار می کنم. آنگاه غلام به محضر آن مرد خراسانی برگشت.

امام جواد صلوات الله علیه و کمی سن

امامت مانند نبوت یک منصب خدایی است، و اختیار امام با خداست، هر کس را بخواهد به مقام امامت می رساند، در اول حالات امیر المؤمنین صلوات الله علیه درباره روح نبوت و امامت بطور مشروح سخن گفته شد.

ثقة الاسلام کلینی (قدس سره) در کافی بابی منعقد فرموده: «تحت عنوان الإمامة عهد من الله عزوجل معهود من واحد إلى واحد عليه السلام» و در آن روایاتی در این زمینه نقل فرموده است، از جمله عمرو بن اشعث می گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم می فرمود: آیا فکر می کنید که یکی از ما به هر که خواست وصیت می کند، نه والله، این عهدی است از خدا و رسول صلى الله عليه وآله به مردی بعد از مردی تا کار به صاحبش برسد: «أترون الوصى منا يوصى إلى من يريد؟! لا والله ولكن عهد من الله ورسوله لرجل فرجل حتى ينتهي الأمر إلى صاحبه.»

و در روایت دیگری آن حضرت به معاویه بن عمار فرمودند: «ان الإمامة عهد من الله عزوجل معهود لرجال مسمين ليس للإمام أن يزويها عن الذي يكون من بعده.»^(۱۲۳)

بنابراین، در این مسأله کمی و زیادی سن مطرح نیست و این که امام جواد صلوات الله علیه به وقت رحلت پدر بزرگوارش هفت یا هشت ساله بود و بیست و پنج سال عمر کرد، ضرری به امامت او ندارد. خداوند درباره یحیی بن زکریا فرموده: ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾.^(۱۲۴)

حضرت عیسی عليه السلام در حین ولادت به سخن درآمد و به صریح (بیان) قرآن فرمود: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾.^(۱۲۵)

می بینیم که هر دو در کودکی به مقام نبوت رسیده اند.

صفوان بن یحیی می گوید: به امام رضا عليه السلام گفتم: پیشاز آنکه خداوند، ابوجعفر عليه السلام را به شما عطا فرماید، در جواب مامی فرمودید: خداوند پسری به من عطا خواهد فرمود، اکنون که خداوند عطا فرموده و چشم ما را روشن کرده است، خدا مرگ شما را برای ما پیش نیاورد، ولی اگر واقعه

ای پیش آید، امام که خواهد بود؟ حضرت اشاره به ابی جعفر علیه السلام کردند که در مقابلش ایستاده بودند. گفتم: فدایت شوم، این سه ساله است؟ فرمودند: سه ساله بودن چه ضرری دارد، عیسی بن مریم در کمتر از سه سالگی، حجت خدا بود. ^(۱۲۶)

و در روایت دیگر آن حضرت، به سائلی که در این باره سؤال کرده بود، فرمودند: «ان الله سبحانه بعث عیسی بن مریم رسولا نبیا صاحب شریعة مبتدأة فی أصغر من السن الذی فیہ أبوجعفر» ارشاد: ص ۲۹۹، کافی: ج ۱، ص ۳۲۲. کلینی (قدس سره)

در کافی نقل کرده: محمد بن حسن بن عمار گوید: در مدینه در محر علی بنجعفر صادق علیه السلام بودم، مدت دو سال بود روایاتی را که از برادرشموسی بن جعفر علیه السلام نقل می کرد می نوشتم. روزی ابو جعفر الجواد علیه السلام داخل مسجد شد، علی بن جعفر بدون عبا برخاست، دست آن حضرت را بوسید و تعظیم کرد، ابو جعفر علیه السلام فرمودند: عموجان! بنشین خداتو را رحمت کند، گفت: مولای من! چگونه بنشینم حال آنکه شما ایستاده اید؟! چونابو جعفر علیه السلام برگشت، یارانش او را توبیخ کرده و گفتند: چرا او را با کمی سن آن مقدار احترام و خضوع کردی، حال آنکه تو عموی پدر او هستی؟!

فرمود: ساکت باشید، آنگاه ریش خود (را) گرفت و گفت: وقتی خداوند این پیر مرد را برای امامت، اهل نکرد و امامت را به او داد، فضیلت او را انکار کنم؟! نعوذ بالله از آنچه می گوئید، من بنده او هستم. کافی: ج ۱، ص ۳۲۲. به هر حال کمی سن آن حضرت، ضرری در مسأله امامت ندارد، او به علت حامل روح امامت بودن، دریای موجی از علم و درایت و کمال بود، حتی در صورت مبسوط الید بودن، می توانست فرماندهان لایق و مردان ورزیده را روی کار بیاورد و حکومت اسلامی را پیاده و اداره کند. والسلام علی من اتبع الهدی.

امام جواد علیه السلام و تفسیر قرآن

از امام جواد علیه السلام در مورد تفسیر آیات قرآن مجید، مطالب فراوانی نقل شده است که هر کدام در ذیل آیات مربوط آمده است.

افراد منتبغ می توانند از تفاسیر مآثور وروایی، تعداد انبوهی از این نظریه ها و تفسیرها را فراهم آورد. ما به اقتضای اختصار کتاب، چند نمونه را ذیلا می آوریم، طالبان تفصیل را به تفاسیر یاد شده، ارجاع می دهیم:

۱. مخلوق بودن قرآن

یکی از خصوصیات عصر این پیشوا، مطرح شدن تفتیش عقاید در مورد مخلوق بودن یا قدیمی بودن قرآن بود.

خلیفه وقت بر اساس تحریک اطرافیان خویش، یا در اثر تأثر ویژه اش از فلسفه یونانی، روی این مسأله حساسیت فوق العاده، نشان می داد که قرآن حادث و مخلوق است، و بر این عقیده، کسانی که قرآن را قدیمی می دانند مشرک و کافر هستند و حق مداخله در امور قضائی واداری کشور را ندارند بر این اساس، استانداران و فرمانداران و کارگزاران نواحی مختلف کشور، موظف شده بودند که افراد را از این نظر مورد بازجویی و بازپرسی وزیر نظر قرار دهند و نتیجه اقدامات خود را به مرکز خلافت، گزارش کنند.

جالب توجه اینست که شدت علاقه مأمون به این امر به حدی بود که در وصیتنامه خود پس از ذکر شهادتین و اقرار به توحید، مسأله مخلوق بودن قرآن را مورد گواهی و شهادت خود قرار داده بود، پس از آن، به اعتراف به معاد و حساب و کتاب و دیگر اصول اعتقادی اسلامی را شمرده بود و اجرای عملیات پس از فوت خود را به ولی عهد و وصی خود معتصم توصیه کرده بود. (۱۲۷)

بر اساس همین امر، جمعی از فقها و محدثین مانند: احمد بن حنبل فقیه معروف، ابن عاصم، سجاد و جمعی دیگر از قضاة و اهل علم عراق را که اعتقاد مخالف مقام خلافت را داشتند و بر خلاف این پندار بودند، مورد ایذاء و آزار قرار می داد.

مأمون معتزلی بود و با تفتیش عقایدی که به نام محنه برپا کرده بود، سعی داشت عقاید خود را بر دیگران تحمیل نماید. مأمون در سال ۲۱۸ با نامه ها و دستور العمل هائی که به اسحاق بن

ابراهیم برای امتحان قضات و محدثان نوشت، کار تفتیش عقائد را آغاز نمود. در رأس همه عقاید، مخلوق بودن قرآنو عدم رؤیت خدا در قیامت بود. دوران محنه چهارده سال طول کشید.

احمد بن حنبل کتابی به نام الرد علی الزنادقة والجهمیة دارد که مقصود او از جهمیة همه کسانی است که منکر مخلوق نبودن قرآن و منکر رؤیت خدا در قیامت بودند، در کتاب به دو نکته اشاره شده است: یکی: اینکه، مسأله بر سر جواز رؤیت خدا در روز قیامت است نه در دنیا، در واقع او نیز رؤیت خدا را در دنیا جائز نمی داند ولی در آخرت روا می شمرد. دومی: این رؤیت مختص مؤمنان است نه کافران. پس به اعتقاد او، مؤمنان خدا را خواهند دید. (۱۲۸)

صورت‌هایی که شاد و خرم هستند، به سوی خدای خویش می نگرند.

این آیه تصریح دارد که در آن روز مؤمنان به پروردگار خود خواهند نگریست. البته معتزله این آیه و امثال آن را تأویل می کنند که مقصود ثواب قدرت خدا را خواهند دید و ثواب خدا فعل اوست نه خود او، استدلال آنان بر این اعتقاد او با آیه: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ (۱۲۹) خویش آنست که ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾ (۱۳۰). دیده گان او را در نمی یابند ولی اوست که دیدگان را درمی یابد.

احمد بن حنبل در پاسخ می گفت: پیامبر خدا ﷺ خود این آیه را خوانده بود ولی در آن حدیث رؤیت ماه در شب بدر، می فرماید: «انکم سترون ربکم» (۱۳۱).

او معتقد بود که رؤیت مؤمنان در بهشت پاداشی است که خداوند علاوه بر ثواب اعمال، به مؤمنان عطا خواهد کرد ولی کافران به حکم آیه ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ (۱۳۲).

از این نعمت محروم خواهند بود، به باور او جهمیة و معتزله هم جزو همین کافران هستند! روایت رؤیت اینست: کنا جلوسا عند النبی ﷺ «اذ نظر إلى القمر، ليلة البدر قال: إنکم سترون ربکم كما ترون هذا القمر لا تضامون فی رؤیته، ای لا تشکون».

ما در محضر رسول خدا ﷺ بودیم که ناگاه پیامبر خدا به سوی ماه نگریست و فرمودند: شما آفریدگار خود خواهید دید آنچنان که این ماه را می بینید، هرگز در دیدار او شک و تردیدی نخواهید داشت.

در فهم و درایت این حدیث کافی است که راوی آن ابوهریره بازرگان حدیث بوده است. بر این اساس، جمعی از فقهاء و محدثین مانند: احمد بن حنبل، ابن عاصم، سجاد، و جمعی از اهل قضاء و فتوی را که اعتقاد مخالف داشتند و بر این باور بودند چون قرآن کلام خداست، و کلام خدا هم ناچار همانند خود خدا، قدیمی خواهد بود (با خلط، کلاملفظی و نزولی و کلام لبی و وصفی) و در نتیجه به غیر مخلوق بودن قرآن اعتقاد پیدا کرده و دچار حیرت و سرگردانی شده بودند، و به نوعی به تعدد قدماء اعتقاد پیدا کرده بودند، دستور تنبیه و کتک و گاهی دستور کشتن و از میان بردن را صادر می کردند و به همین دلیل ابن حنبل را با تازیانه زدند و تعداد کثیری را به حبس و زنجیر کشاندند با توجه به این حساسیت وقت، موقعیت علمی و سیاسی امام جواد علیه السلام بهتر مشخص می گردد.

اینک فرازهایی از نکات تفسیری آن بزرگوار.

۱. قرآن معیار شناخت حدیث صحیح و جعلی

در یکی از مناظرات و مجالسی که در حضور خلیفه، تشکیل یافته بود، یحیی بن اَکثم یکی از قضات عالی رتبه دربار، برای تولید عداوت و کینه نسبت به ساحت امام عَلَيْهِ السَّلَام از ایشان پرسید: چه می فرمائید: در مورد آن حدیثی که درباره یکی از یاران نزدیک رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد شده است که پیامبر فرمود: جبرئیل بر من نازل گشت و پیام الهی را رساند که خداوند می فرماید از ابوبکر پیرس که خداوند از تو راضی و خشنود است، آیا تو هم از او راضی و خشنود هستی یا نه؟ امام عَلَيْهِ السَّلَام در پاسخ با توجه به موقعیت مجلس فرمودند: من منکر فضیلت آن صحابی که می فرمائید، نیستم ولی بر گوینده این خبر لازم است به آن حدیثی که پیامبر اسلام در آن سفر حجة الوداع فرمودند، توجه داشته باشند جایی که می فرماید: دروغگویان و خبر سازان، فراوان شده اند و در آینده نیز جاعلین بیشتر خواهند شد، بدانید هر کسی حدیث دروغی را به من نسبت دهد، جایگاه او آتش است، معیار تشخیص حدیث صحیح، از غیر صحیح آنست که بر قرآن و سنت مسلمانی من، عرضه کنند، اگر با آن دو موافقت کرد آن را بپذیرند و هر چه با آن دو مخالفت نمود، رد کنند و کنار بگذارند.

حدیثی را که شما نقل کردید با کتاب خدا سازگار نیست، قرآن می فرماید: ما انسان را آفریدیم و از هر آنچه در قلب او خطور کند، آگاهیم. ^(۱۳۳)

و در جای دیگر می فرماید: ما به انسان نزدیک تر از شاهرگگردن او هستیم. ^(۱۳۴) آیا بر چنین آفریدگار دانا و آگاه، خشنودی و ناخشنودی، رضایت خاطر یا نارضائی آن صحابی، مکتوم مانده است تا نیازمند سؤال از آن صحابی گردد؟ این امر نسبت به پروردگار عالم، محال و غیر ممکن است.

امام جواد عَلَيْهِ السَّلَام با محکوم ساختن طرف، یک قانون کلی و عمومی نیز در اختیار عموم قرار داد که پایه و اساس آن، مستند به محکم ترین و استوارترین حجت خدا (قرآن) بود از این رو هی

چکداماز حضار مجلس را یارای مخالفت یا اظهار نظر در مورد آن سند محکم و مستند، نبود با این شیوه با حفظ اصالت مرام، طرف را نیز مجاب و محکوم می ساخت.

۲. خطبه ازدواج

از سخنان ارزنده و کلمات قرآنی آن بزرگوار خطبه عقدی است که در مجلس مأمون ایراد کرده است و در آن خطبه به آیه قرآنی استناد جسته است که نوعی تبیین و تفسیر عملی قرآن مجید می باشد جائی که می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ اقْرَارِ بِنِعْمَتِهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا إِلَهُ اخْلَاصًا لَوْحَدَانِيَتِهِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِ بَرِيَّتِهِ وَالْأَصْفِيَاءِ مُنْعَرْتِهِ، أَمَا بَعْدُ: فَقَدْ كَانَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَى الْأَنَامِ أَنْ أَعْنَاهُمْ بِالْحَلَالِ عَنِ الْحَرَامِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَّامَ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾» (۱۳۵)

به عنوان اعتراف و اقرار به نعمتهای فراوان الهی، سپاس و شکر می گزارم، ومحض اخلاص و یکتا پرستی، کلمه ی توحید لا اله الا الله را بر زبان می آورم، درود و رحمت خاص پروردگار به بهترین مخلوقات خویش، حضرت محمد ﷺ و برگزیدگان از عترت پاک او باد! پس از حمد و سپاس الهی، یکی از الطاف بی کران الهی بر بندگان خویش، آن است که آنان را به وسیله حلال و مشروع از حرام و نامشروع، غنی و بی نیاز ساخت و دستور داد که ازدواج کنید و بیم فقر و تنگدستی را به خود راه ندهید.

اگر فقیر و تنگدست باشید، خداوند متعال شما را از فضل و رحمت پی پایان خویش، بی نیازی می سازد.

خداوند متعال روزی دهنده و آگاه به حال بندگان و روزی خواران خویش، می باشد. این خطبه شریفه که امروز مورد استناد عاقدین، و مورد بهره برداری در مجالس عقد مسلمین قرار گرفته است یکی از بهره گیریهای قرآنی و تفسیری امام علیؑ از آیات نورانی الهی می باشد. استناد به قرآن مجید به عنوان سرلوحه عملی مسلمین، بهترین روش عملی و تفسیری از کلام الله مجید می باشد.

۳. در گفتگو با یحیی بن اکثم

در گفتگوی مفصلی که امام علیه السلام با یحیی بن اکثم قاضی عالی مرتبه دربار مأمون و معتصم انجام داده است، استنادها و تفسیرهای ارزشمندی نهفته است که برخی از آنها در بخشهای مختلف، گذشت ولی مواردی هم وجود دارد که می توان در بخش تفسیرهای امام علیه السلام مورد استفاده قرار داد.

فیض کاشانی در کتاب معادن الحکمة از احتجاج طبرسی، گفتگوی امام علیه السلام را با یحیی بن اکثم در مجلس عقدی که مأمون ترتیب داده بود، آورده است که به قسمتهای ناگفته ی آن اشاره می گردد: یحیی گفت: روایت شده است که یکی از اصحاب، چراغ اهل بهشت است؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: این سخن باطل است، چون در بهشت با وجود فرشتگان مقرب الهی و با وجود آدم و خاتم و تمام انبیاء و مرسلین از نور وجود آنان، بهره گیری نمی شود تا چه رسد به آن صحابی که شما اشاره داشتید.

یحیی پرسید: روایت شده است که پیامبر خدا فرموده باشد، اگر من به پیامبری مبعوث نمی گشتم فلان صحابی، مبعوث می گشت. امام جواد علیه السلام فرمودند کتاب خدا قرآن مجید صادق تر و راستگوتر از این حدیث می باشد، جائی که خداوند متعال در مورد بعثت انبیاء می فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ﴾ (۱۳۶)

خداوند متعال، پیشاپیش پیمان پیامبران را گرفته است چگونه امکان دارد این پیمان تغییر و تبدیل پیدا نماید از آن طرف پیامبران هرگز و لحظه ای به خداوند شرک نورزیده اند چگونه امکان دارد فردی که اغلب ایام و روزگاری خود را با شرک سپری نموده است به عنوان پیامبر مبعوث گردد.

یحیی گفت: لحظه ای از من وحی قطع نگردید مگر اینکه گمان بردم به آل خطاب وحی نازل شده است:

امام جواد علیه السلام فرمودند: این سخن هم باطل و نارواست، چون پیامبر خدا هرگز در نبوت خود، شک و تردیدی نداشت. خداوند متعال می فرماید: ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ

النَّاسِ﴾ (۱۳۷)

انتخاب و گزینش فرشتگان و پیامبران از ناحیه خداست، و اوست که پیامبر را برمی گزیند نه دیگران. یحیی پرسید: روایت شده است اگر عذابی بر امت نازل گردد، هیچکس را جز فلان صحابی راه گریزی نیست.

امام جواد علیه السلام فرمودند: این سخن هم امر محال و نامعقولی است چون خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ (۱۳۸)

خداوند متعال به صورت قطعی خبر داده است، مادام که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان آن جمع وجود دارد و مادام که آنان به استغفار و طلب بخشش خود، ادامه می دهند، عذابی در کار نیست، پس چگونه امکان دارد با این وعده های صریح، عذاب خدا نازل گردد، و فقط و فقط یک نفر نجات یابد. (۱۳۹)

۴. آسودگی از مکر خدا

امام علیؑ در مقام تربیت و خودسازی با استناد به قرآن می فرماید: (تأخیر التوبة اغترار، وطول التسویف خیرة، والأعتدال علی الله هلكة، والأصرار علی الذنب ﴿من مکر الله فلا یأمن مکر الله إلا القوم الخاسرون﴾. (۱۴۰)

۵. گوش فرا دادن به سخنان ناروا

امام جواد علیه السلام در مورد گوش فرا دادن به هر سخنی می فرماید: «من أصغى الى ناطق، فقد عبده فإن كان الناطق عن الله فقد عبد الله، وإن كان الناطق ينطق عن لسان ابليس، فقد عبد ابليس» و در قرآن مجید آمده است که خداوند به گناهکاران خواهد گفت: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ (۱۴۱)

فردی که به سخنان گوینده ای گوش فرا می دهد، در واقع به او ستایش می ورزد، اگر گوینده از خدا صحبت می کند، پس در واقع او به عبادت خدا پرداخته است و اگر از شیطان حرف می زند، پس در واقع از ابلیس، ستایش می ورزد در صورتی که خداوند متعال فرموده است: آیا از شما پیمان نگرفتیم که بر شیطان پرستش نکنید چون او دشمن آشکار شما است.

۶. امام جواد علیه السلام و تعیین قطع دست

زرقان رفیق صمیمی ابن ابی داوود نقل می کند، روزی ابن ابی داوود از مجلس معتصم عباسی برگشت، دیدم، بسیار محزون است، علت اندوهش را پرسیدم؟ گفت: ای کاش بیست سال پیش از این مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم، گفتم: قضیه چیست؟

گفت: جریانی که امروز... توسط ابی جعفر (امام جواد علیه السلام) در محضر خلیفه اتفاق افتاد، گفتم: آن جریان از چه قرار بود؟ گفت: دزدی به سرقت اقرار کرده بود، از خلیفه خواستند با اقامه حد، او را تطهیر کند.

برای این کار فقهاء را در مجلس خود، جمع کرد، محمد بن علی علیه السلام نیز در آن جا آمد، خلیفه از ما سؤال کرد از کدام محل دست او را قطع کنیم، من گفتم: از بازو (بند دست). (۱۴۲)

گفت: به چه دلیل؟ گفتم: چون دست، عبارت است از چهار انگشت و کف دست تا بند آن، و خداوند در تیمم فرموده: ﴿فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ﴾ گروهی نیز مانند من گفتند. ولی گروهی اظهار داشتند که باید از مرفق قطع شود، خلیفه گفت: به چه دلیل؟

گفتند: چون خداوند در شستن دست در وضو فرموده است: ﴿وَأَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾ پس معلوم می شود، حد، دست تا مرفق است. خلیفه خطاب به ابی جعفر علیه السلام گفت: شما چه می فرمایید؟

فرمودند: اینها نظرشان را گفتند. گفت: آنچه را که گفتند، رها کن! نظر خودت را بگو! فرمودند مرا معاف بدارید، گفت: به خدا، قسمت می دهم آنچه می دانی بگو! فرمودند: چون به خدا قسم دادی می گویم، همه اینها خطا کردند و بر خلاف سنت گفتند، قطع دست باید از مفصل چهار انگشت باشد، و کف دست بماند. معتصم گفت: به چه دلیل؟

امام علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: سجده بر هفت عضو است: صورت، دو دست، دو زانو و دو پا، وقتی که دست از بازو و یا از مرفق قطع شود، دستی نمی ماند تا بر آن سجده کند،

خداوند فرموده: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ﴾ منظور از آن اعضاء هفتگانه سجده است که بر آنها سجده می شود ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ آنچه برای خدا باشد قطع نمی شود.

معتصم از این استدلال تعجب کرد و گفت: دست سارق را از بند چهار انگشت قطع کردند. ابن ابی داوود گفت: قیامت من برپا شد و آرزو کردم که ای کاش مرده بودم، زرقان گوید: (۱۴۳) ابن ابی داود گفت: بعد از سه روز، پیش معتصم رفتم و گفتم: نصیحت امیر المؤمنین بر من واجب است و من با او سخن می گویم که می دانم، اهل آتش خواهم بود، گفت: سخت کدام است؟

گفتم: امیر المؤمنین در مجلس خود، فقهاء رعیت شرا جمع می کند، برای کاری از کارهای دین و از حکم آن سؤال می کند، و آنها آنچه می دانند، جواب می دهند، در آن مجلس همه وزراء، فرماندهان، نویسندگان خلیفه جمعند و از پشت باب، مردم منتظر نتیجه این مجلسند، آن وقت خلیفه سخن همه فقها را کنار گذاشته و فتوای مردی را می پذیرد که نصف این ملت، معتقد به امامت او هستند و می گویند: بنی عباس حق آنها را غضب کرده اند!!! از این سخن، رنگ از رخ معتصم پرسید و متنبه شد و گفت: خدا در مقابل نصیحتت، جزای خیر بدهد، روز چهارم به یکی از نویسندگان وزارش گفت، ابوجعفر ع را به منزل دعوت کند.

او از آن حضرت دعوت به عمل آورد، حضرت قبول نکرد، فرمودند: می دانید که من در مجلس شما حاضر نمی شوم، او گفت: من شما را به طعام دعوت می کنم و دوستدارم، قدم بر بساط من بگذارید و به منزل من داخل شوید تا متبرک گردد، فلانی از وزراء خلیفه نیز می خواهد با شما در آن جا ملاقات کند.

حضرت به منزل آن شخص آمدند، چون طعام میل فرمودند احساس مسمومیت کرد، مرکب خویش را خواست، صاحب منزل تقاضا کرد که بمانید، فرمودند: رفتنم برای تو بهتر است، سم در آن روز و شب در حلق مبارکش بود تا از دنیا رفتند.

تفسیر عیاشی: ج ۱، ص ۳۱۹ ذیل آیه والسارقوالسارقة از سوره مائده: آیه ۳۸، مرحوم حر عاملی در وسائل: ج ۱۸، ص ۴۹۰، ابواب حدالسرقه، آن را بطور اختصار از تفسیر عیاشی نقل کرده و مرحوم مجلسی نیز آنرا در بحار: ج ۵۰، ص ۵ - ۷ از آن تفسیر نقل می کند. ناگفته نماند: در حاشیه بحار فرموده است: صحیح آن است که اسم او أبوداوداست بر وزن غراب و او در زمان معتصم و واثق و متوکل، قاضی بغداد بود، و میان او و محمد بن عبد الملک زیات وزیر معتصم و واثق عداوت و دشمنی بود و در تاریخ ۲۴۰ از دنیا رفته است.

بخش پنجم: خوشه هایی از علم و فضیلت و اخلاق او

امام جواد صلوات الله علیه و ابوصلت هروی

در کیفیت شهادت حضرت رضا علیه السلام نقل کردیم که آن حضرت به ابوصلت درباره قبر و دفن خویش دستوراتی صادر فرمودند و او سخنانی را که امام تعلیم داده بود، بر زبان آورد، قبر امام علیه السلام پر از آب گردید و ماهی ها در آن پدید آمدند، بعد ماهی بزرگی آمده، همه آنها را خورد، سپس با تکلم دیگر، قبر شریف خشک گردید و آب فرو رفت و اینکار در حضور مأمون انجام گرفت.

ابوصلت گوید: چون امام رضا علیه السلام دفن گردید، مأمون به من گفت: آن کلمات را به من تعلیم کن، گفتم والله فراموشم شدند، حتی یک کلمه هم یاد نمی آورم، به خدا قسم راست می گفتم، منظورم اغفال مأمون نبود، ولی او از من قبول نکرد، و به زندانم انداخت و گفت: اگر نگویی تو را خواهم کشت.

او هر روز مرا می خواست و می گفت: اگر نگویی به مرگ محکوم هستی، منم مرتب قسم می خوردم که از یادم رفته است. این کار یک سال طول کشید، از طول زندان به تنگ آمدم، در یک شب جمعه غسل کردم و همه را شب را با احیاء و رکوع و سجده و گریه به سر بردم، و از خدا می خواستم که از زندان نجاتم دهد.

چون نماز صبح را خواندم ناگاه دیدم که ابو جعفر جواد علیه السلام به زندان آمد، فرمودند: ابوصلت! سینه ات به تنگ آمده است؟ گفتم: آری، والله ای مولای من! فرمودند: آنچه را که امشب کردی، اگر از قبل انجام داده بودی خداوند خلاصت کرده بود، به طوری که الان خلاصت فرمود: برخیز برویم.

گفتم: کجا برویم، نگهبانان در زندان هستند، مشعلها را در دست دارند؟! فرمودند: برخیز آنها تو را نخواهند دید، بعد از این نیز با آنها در یک جا نخواهی بود، امام علیه السلام دست مرا گرفتند و از میان آنان بیرون بردند، آنها نشسته با هم صحبت می کردند، مشعلها در میانشان ولی ما را ندیدند. چون از زندان بیرون آمدیم، فرمود: کجا، می خواهی به روی؟ گفتم: به خانه ام در شهر هرات، فرمود: عبایت را بر سر بکش، من عبا را بر سر کشیدم، حضرت دست مرا گرفت، گمان کردم که مرا از طرف راستش به طرف چپ حرکت داد، بعد فرمودند: سرت را باز کن، عبا را از سرم انداختم، امام علیه السلام را ندیدم ولی دیدم در کنار در خانها هستم، وارد منزل شدم و تا امروز که این قضیه را می گویم، نه مأمون را ملاقات کرده ام و نه کسی از مأموران او را. ^(۱۴۴)

از امام جواد علیه السلام سخنان و تعالیم و رهنمودهای فراوانی، نقل شده است ما در این قسمت تلاش داریم، بخشی از تعالیم عالیه آن بزرگوار را به عنوان تعلم خویشتن و تذکر و یادآوری به دیگر دوستان و شیفتگان مکتب مقدس آن بزرگوار، آورده باشیم تا اعمال و رفتار خود را، با موازین و معیارهای آموزشی و تربیتی آن بزرگ بسنجیم و از ثمراتدنیوی و اخروی آن بهره مند گردیم.

۱. محبوبیت و ثروت واقعی

«من استغنی بالله افتقر الناس الیه و من اتقى الله أحبه الناس.» فردی که تنها تکیه گاهش پروردگار باشد، به غنای واقعی می رسد و دیگران به او نیاز پیدا می کنند، و هر آن کس که تقوی و رستگاری را پیشه خود، سازد، مردم او را از ته دل دوست می دارند. ^(۱۴۵)

شرح کوتاه:

اغلب مردم در زندگی خود، تکیه گاهها و امیدگاههایی پیدا می کنند. عده ای در اثر پندار غلط، چشم به افراد ذی نفوذ یا ثروتمند یا صاحبان جاه و ریاست، می دوزند، و آنان را تکیه گاه زندگی خود، قرار می دهند، غافل از آنکه، امکانات زندگی آنان زوال پذیر و فانی و عارضی است و خود آنان، در نیاز مطلق به سر می برند.

به قول سعدی:

درویش و غنی بنده این خاک درند آنان که غنی ترند، محتاج ترند پس، تنها تکیه گاه حقیقی که هرگز فنا و زوال در او راه ندارد، ذات باری تعالی است و کسی که به سرچشمه غنا و هستی ارتباط و اعتماد پیدا کند، هرگز نیاز و احتیاجی به این و آن، نخواهد داشت، بلکه ضعیفان و ناتوانان هستند که به او نیازمند خواهند بود. و کسی که راه تقوی و درستکاری پیش گیرد، با وجود آنکه نفع آن، عاید شخص خود او است، باز از محبت و علاقه قلبی دیگران نیز برخوردار خواهد شد، چون خاصیت تقوی بر این پایه نهاده شده است.

۲. شکر نعمت

«ما عظمت نعم الله على أحد، الا عظمت اليه حوائج الناس، فمن لميحتمل تلك المؤونة عرض تلك النعمة، للزوال.»^(۱۴۶) نعمت پروردگار، هر قدر بر فردی فزونی گیرد، نیازها و چشم داشت‌های مردم نیز بر او، فزونتتر می گردد. اگر متحمل چنین زحمتی نگردد، این نعمت رو به زوال می رود. شرح کوتاه:

حفظ و نگهداری موهبت های الهی، نیاز به شایستگی و لیاقت و نگهداری و مراقبت دارد که یکی از راههای نگهداری آن، این است که در راه رفاه و آسایش بندگان الهی، صرف گردد و شکرگزاری واقعی هر نعمت، آن است که در مواردی که خداوند متعال تعیین فرموده است، صرف گردد و اگر در انجام شکرگزاری هر نعمت، کوتاهی و قصور صورت گیرد، خود به خود آن نعمت، رو به زوال و فنا می رود.

به عنوان نمونه علم و دانش در هر فنی یکی از نعمتهای بزرگ الهی است که نصیب فرد می گردد، اگر در راه توسعه و تعلیم به نیازمندان و فاقدین آن، کوتاهی و مضایقه گردد، به تدریج آن دانش رو به فنا و زوالی رود تا دارنده خود را ترک نماید و از او رخت بربندد.

۳. شرافت واقعی

«الشريف كل الشريف من شرفه علمه، والسودد كل السودد، لمن اتقى الله ربه.» شريف واقعي، فردی است که با شرافت علم و دانش آراسته گردد. سیادت و بزرگواری حقیقی بافردی است که راه تقوی و خدانشناسی را پیش گیرد. ^(۱۴۷)

شرح کوتاه:

جمعی، افتخار و شرافت را در ثروت، وعده ای در ریاست، پاره ای از مردم در رفاه و مادیت و جمعی هم در نسب و نژاد و قبیله گرایی جستجو می کنند و کسانی را که فاقد این مزایا باشند به دیده حقارت و پستی می نگرند، ولی در منطق امام جواد علیه السلام شرافت واقعی و اصالت حقیقی از آن علم و دانشی است که زینت بخش فرد می گردد.

بزرگواری و عظمت شخص، منوط به امتیازات و فضایل روحی و معنوی است که فرد در راه کسب آن، خود را به زحمت می افکند و آن راه تقوی و پرهیزکاری است که والاترین شرف و مرتبت انسانی است.

۴. پای هر سخن منشین

«من أصغى الى ناطق فقد عبده فان كانالناطق عن الله، فقد عبد الله وان كان الناطق ينطق عن

ابليس فقد عبد ابليس.» ^(۱۴۸)

کسی که به سخنگویی گوش فرا می دهد، او را پرستش کرده است، بنابراین اگر او از خدا سخن می گوید، در واقع خدا را پرستش کرده است و اگر از زبان ابلیس، سخنی گوید، ابلیس را مورد ستایش قرار داده است.

شرح کوتاه:

سخن هرچه باشد و از هرکسی صادر گردد، اثر خاص خود را دارد و گوش فرا دادن به سخنان این و آن، معمولاً با اثر بخشی آن در دل آدمی، همراه است و از آنجا که اهداف سخن گوینان مختلف است، جمعی سخنگوی حقد و جمعی، دیگر سخنگوی باطل و ناروا، خضوع در

برابر هر کدام از این دو گروه، یک نوع کرنش و پرستش می باشد، چون روح پرستش چیزی جز تسلیم نیست.

بنابراین آنان که به سخنان حق گوش می دهند، پرستندگان حقند و آنان که به سخنگویانناحق و باطل، گوش فرا می دهند، پرستندگان باطلند. پس لازم است از رونق دادنمحفل سخنگویان باطل، پرهیز نمود و اجازه نداد که سخنان واهی آنان از مجرای گوش، به اعماق دل و جان انسان برسد.

۵. تحت کنترل و مراقبت دائمی

«اعلم انك لن تخلومن عين الله فانظر كيف تكون»^(۱۴۹)

بدان! تو در هیچ شرایطی از دیدگاهپروردگار، بیرون نخواهی بود، اکنون ببین، چگونه و در چه شرایطی خواهی بود؟

شرح کوتاه:

از آثار ایمان به خداوند بزرگ، احساس یک مراقبت دائمی و همیشگی است که سر تا سر وجود فرد را تحت مراقبت و علم و آگاهی خود، قرار دارد، و هیچ نقطه ای از علم و آگاهی او بیرون نیست و کنترل و مراقبت او از هر طرف، ما را احاطه کرده است.

به هر مقدار که پایه ایمان بالاتر رود، ادراک این مراقبت، بیشتر و عمیق تر خواهد بود، تا آنجا که انسان خود را به طور دائم در حضور و اشراف همیشگی او خواهد دید.

این نوع احساس، بزرگترین وسیله اصلاح فرد، و اجتماع و عالی ترین و زیباترین جلوه ایمان است که احیاء کردن آن به مهم ترین نابسامانی های اجتماعی می تواند، سامان و نشاط بخشد و آمادگی فرد برای لیاقت و شایستگی این دیدار و مراقبت الهی، یکی از بهترین وسائل تربیت و سازندگی نفس است و این سخن آن عارف نامی معاصر، از این حدیث شریف، الهام گرفته است، جایی که می گوید: عالم محضر خداست، در محضر خدا معصیت نکنید.

۶. کاشف راز بودن

«زمان الأیام تهتك لك الامر عن الأسرار الكامنة.» (۱۵۰)

گذشت زمان پرده ها را بالا می زند و اسرار نهان را بر تو آشکار می سازد.

شرح کوتاه:

حقایقی که در جهان به وقوع می پیوندد، معمولاً هنگام وقوع خود، توأم با پاره ای از عواملی است که نهان بودن آن را، ایجاب می کند و آن را تحت پوششهای بازدارنده خود، نگه می دارد که با مرور زمان و گذشت روزگار، به تدریج آن موانع کنار می روند و حقیقت، چهره خود را آشکار و نمایان می سازد.

از این رو، درک واقعی حقیقت، همیشه پس از گذشت زمان وقوع آن، تحقق می یابد، درست آن موقعی که غبارهای تعصب و رازداری و کتمان حقیقت از روی آن عبور کرده و رخت بر بسته باشند.

اکنون در عالم سیاست، رسمبر این شده است که اسرار سفارتخانه های برخی از کشورهای جهان را، پس از سی سال در معرض دید و نگاه افکار عمومی قرار می دهند، درست هنگامی که نشاط و حساسیت نسلی از وقوع آن حوادث، خنثی و منقضی یا بی طرف شده باشد. این شیوه، از یک واقعیت طبیعی الهام گرفته است که گذشت ایام، پرده ها را بالا می زند و حقایق را صاف و روشن نشان می دهد.

۷. شماتت روزگار

«من عتبعی الزمان، طاقت معیشته.» (۱۵۱)

کسی که روزگار را با دیده بدبینی و انکاربناگرد و از روی سخط، لب به ملامت روزگار بگشاید، ملامتش به درازا می کشد و از آنطرفی نمی بندد.

شرح کوتاه:

زمان، بستر وقوع یک امر یا حادثه ای است که در آنموقع مخصوص و زمان ویژه، صورت می گیرد و خود زمان در وقوع آن، کوچکترین دخالت و نفوذی ندارد، بلکه عوامل گوناگون دیگری در وقوع آن، دست به دست هم داده و آن را به وجود آورده اند.

کسی که از پی جویی عوامل حقیقی، غفلت ورزیده و نظر خود را به عوامل غیر حقیقی متوجه ساخته است، طبیعی است که دچار اشتباه گردیده و این اشتباه، او را به اشتباههای دیگری نیز خواهد کشاند، به حدی که او را یک فرد خیالی یا سوفسطایی در خواهد آورد و در زندگی دچار بحرانهای روحی و مشکلات عاطفی خواهد نمود و از شماتت، کوچکترین طرفی نخواهد بست. بدبینی به روزگار، جز ایجاد نفرت و دور شدن از حقایق زندگی و سرد شدن از ابزار و عوامل توفیق و پیشرفت، ثمر دیگری نخواهد داشت.

۸. کم گویی و گزیده گویی

«المرء مخبوء تحت لسانه.» (۱۵۲)

شرح کوتاه:

کم گویی، ننگ ها را می پوشاند و آدمی را از لغزشها بازمی دارد. آدمی در زیر زبان خود، پنهان است و زبان است که راز آدمی را فاش ساخته، و سر نهانی او را آشکار می سازد. این عبارت که از پیشوایان معصوم علیهم السلام دیگر هم، با عبارات مختلف نقل شده است، ترجمه واقعی این کلمه، همان است که سعدی شیرازی شاعر توانای ادب پارسی می گوید:

زبان در دهان ای خردمند چیست؟	کلید در گنج صاحب هنر
چو در بسته باشد، چه داندکسی	که گوهر فروش است یا پبله ور؟
اگرچه پیش خردمند، خامشی ادب است	به وقت مصلحت آن به، که درسخن کوشی
دو چیز طیره عقل است، دم فرو بستن	به وقت گفتن، و گفتن به وقت خاموشی
ولی وقتی زبان گشوده گشت	اسرار پنهانی عیان گردید

سخن هر فرد، معیار عقل و میزان درک و فهم او است که به وسیله اظهار آن، حدود عقل و درک او روشن می گردد. چه بهتر که انسان با برگزیده‌گویی و دقت و تأمل در سخنان خود، به توانایی عقلی خود، کمک و یاری رساند و خود را از خطرات و انحرافات زبان، مصون دارد.

۹. پیروزی دشمن

«من أطاع هواه، أعطى عدوه مناها.»^(۱۵۳)

کسی که از هوای نفس خود، فرمانبری کند، به دشمن خود فرصت می دهد که به آرزوی دیرینه ی خود نائل گردد.

شرح کوتاه:

در وجود هر فرد، دو رشته از فعالیتها وجود دارد که می توان از آنها به عوامل منفی و مثبت وجود انسان، تعبیر آورد، که عقل نماینده و نمایانگر جنبه اثباتی و سازندگی او است و پیروی از نفس و تمایلات حیوانی آن، نمایانگر جنبه منفی و تخریبی است که مانع تکامل بشری بوده، و پیروی بی قید و شرط از شهوات، بزرگترین عامل سیه روزی و بدبختی بشریه شمار می آید.

اطاعت از دستورات عقل و ادراکات صحیح بشری، راه تکامل و سازندگی فرد است و سرپیچی از دستورهای آن، راه عقب ماندگی و تقاعد از پیشرفت، محسوب می گردد.

اطاعت و پیروی از خواهشهای نفسانی و تمایلات حیوانی، راه عقب گرد است که دشمنان تکامل و پیشرفت، بر وجود انسان مستولی و غالب می سازند و او را از سعادت واقعی بازمی دارد و فرد را همانند حیوان جویاگر لذات و شهوات، و تمایلات نفسانی و اموردنیوی درمی آورد.

۱۰. تفقه در دین، راه سعادت و خوشبختی

«ألفقه ثمن لكل غال، وسلم الى كل عال.»^(۱۵۴)

دین شناسی، بهای هر متاع گرانقدر و نردبان ترقی برای وصول به هر مقام بلندپایه ای است که برای بشر متصور می باشد.

شرح کوتاه:

تفقه در دین، شناخت معارف و اصول و فروع دین، راه سعادت و خوشبختی در تمام شئون زندگی، اعم از مادی و معنوی می باشد.

دین شناسی، پایه و اساس تکامل انسان و مایه وصول به عالی ترین درجات رفیع انسانیت است، و راه اثبات آن به این ترتیب می باشد که دانشمندان و روان شناسان برای تکامل روحی و پیشرفت های معنوی بشر، مکتب ها و تزها و نسخه های مختلفی ارائه داده اند که گاهی نه تنها انسان را به جایی نمی رسانند، بلکه او را حیران و سرگردان و دچار مشکلاتی می سازند، تنها راه و نسخه شفا بخشی که از طرف پروردگار عالم، برای تکامل و پیشرفت ارائه شده است، همان فقه نامیده می شود که آئین زندگی و راه و رسم مادی و معنوی بشر را نشان می دهد و پیروی از دستورات آن نسخه پربها، با ارزش ترین درسها را به انسان یاد می دهد، از این رو فقه، اشرف علوم و شریف ترین دانش ها لقب گرفته است، و آئمه معصوم علیهم السلام تکامل هر فرد را مرهون فقاقت و در پرتو بهره مندی او، از فقه دانسته است.

۱۱. معاونت ستمگر

«العامل بالظلم والمعین علیه، والراضی شرکاء.» (۱۵۵)

آن کس که ستمگر و ظالم است و آنکه معاونت و یاری او را به عهده دارد و آنکه برستم، رضایت و خشنودی دارد، همگی در امر ظلم و ستم، شریک و سهیم هم هستند و در عقوبت یکسان.

شرح کوتاه:

ظلم و ستم و تعدی به حقوق دیگران، یکی از معاصی و گناهان بزرگی است که جز با بخشیدن و عفو ذی حق، قابل بخشش الهی نیست.

در گسترش و توسعه ابعاد ظلم، تنها خود ستمگر مسئولیت این عقوبت را ندارد، بلکه افرادی نیز که در انعقاد آن سهمی هر چند اندک دارند، مسئول هستند.

از این رو امام جواد علیه السلام می فرماید: کسی که کمک و یاری بر ستمگر نماید، یا فردی که خود عامل یا معاون ستم نیست، بلکه حدود شرکت او در این حد است که قلیا بر ستم او، رضایت و خشنودی دارد و در مقابل ستم از خود، و اجتماع خود دفاع و مبارزه نشان نمی دهد، او هم در عقوبت ستم و ستمکاران سهمی دارد، چون سکوت و رضایت او، ستمگران را جری تر و متعدی تر می سازد، و این خود نوعی معاونت بر ستم به شمار می آید.

میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است
۱۲. زینتها و آرایشها

حدیث شریفی است از آن بزرگوار که ما فقط ترجمه آن را می آوریم: عفت، زینت و زیور فقر است. شکرگزاری و سپاس، زینت ثروت و غنا است. بردباری و تحمل، زینت گرفتاری و ابتلا است. تواضع و فروتنی، زینت بزرگواری و بلندپایگی است. فصاحت، زینت و آرایش سخن است. حفظ و نگهداری، زینت حدیث است. تواضع، زیور دانش و علماست. ادب، زینت عقل است. خوشرویی، زینت کرم و سخاوت است. ترک منت، زینت احسان و نیکوکاری است. خشوع و تدبر، زینت نماز است. زینت ورع و تقوی، ترک تمام آنچه‌ی است که کوچکترین نفعی به حال خود نداشته باشد. ^(۱۵۶)

۱۳. روز انتقام

«يوم العدل على الظالم، أشد من يوم الجور على المظلوم.» ^(۱۵۷)

روز انتقام بر ستمگر، شدیدتر از روزگار ظلم و ستم بر ستم کش می باشد.
شرح کوتاه:

ظلم و ستم بر هر فردی، ناروا و ناخوشایند است، ولی از آنجایی که هر عملی، عکس العملی دارد، و ظلم نیز اثر طبیعی خود را در بر خواهد داشت و روزگار پس گرفتن نتیجه ظلم، به خود ستمگر نیز، باز خواهد گشت، از آن رو، روز انتقام شدیدتر از روز زور و ظلم خواهد بود، چون مظلوم، معمولا عادت تحمل ظلم را بر خود تحمیل نموده است و خود را در برابر ستم، بردبار و

مصون جلوه گر ساخته است، ولی ستمگر هرگز به چنین ستمها، تندر نداده و گرفتار این قبیل آزارها و اذیتها نگردیده است، از اینرو رویارویی او، با نتیجه طبیعی عمل ناروای خود، خیلی شدیدتر و سخت تر و شکننده تر خواهد بود.

۱۴. فضایل انسانی

«من وثق بالله أراه السرور، ومن توكل على الله كفاه الامور، والثقة بالله حصن لا يتحصن فيه الا المؤمن، والتوكل على الله نجاة من كل سوء وحرز من كل عدة. والدين عز والعلم كنز، والصمت نور، وغاية الزهد، الورع، ولا هدم للدين مثل البدع، ولا أفسد للرجال، من الطمع، وبالراعى، تصلح الرعية.»

سرور واقعی، تنها با تکیه و اعتماد بر لطف خدا است. توکل و اعتماد بر خداوند موجب کفایت امور است. تکیه و اعتماد بر خداوند، قلعه محکم هر فرد مؤمنی است که می تواند او را از هر ناروا و بدی، نجات دهد و از شر هر دشمن، مصون و محفوظ نگاهدارد.

عزت و سربلندی واقعی، تنها مرهون عمل به احکام دین است. کنز واقعی، علم و دانش است. سکوت در برابر معصیت، نور الهی است. نتیجه ی زهد و ورع، پرهیز از گناهاست. هیچ امری، شالوده دین را همانند بدعت، ویران نمی سازد. هیچ چیز همانند طمع، تباهگر شخصیت انسانی نیست. رشد و صلاح هر ملتی، با رهبر و رئیس ملت است. ^(۱۵۸)

۱۵. عمل جاهل

«من انقطع الى غير الله وكله الله اليه، ومن عمل على غير علم ما أفسد اكثر مما يصلح.» ^(۱۵۹)

هر آن کس که جز پروردگار عالم بر دیگری ببیوندد، خداوند متعال امور او را بر او واگذار می کند و رشته های پیوند با خود را قطع می کند و هر آن کس که بدون علم و آگاهی، کاری را شروع کند، فساد و تبهکاری او خیلی بیشتر از اصلاح و آبادانی او خواهد بود که در نظر گرفته است.

شرح کوتاه:

هر رشته متخصصی دارد که بدون نظر ومشورت او، کار صورت درستی به خود نمی گیرد. متخصصین علوم الهی، انبیاء و پیشوایان معصوم علیهم السلام و اولیای خدا هستند که بی راهنمایی آنان، فساد بیشتر از صلاح خواهد بود.

۱۶. روشنایی دین

عن ابی جعفر الثانی علیه السلام: قال: قال أمير المؤمنين قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إن الله خلق الإسلام فجعل له عرصة وجعل له نورا وجعل له حصنا وجعل له ناصرا فأما غرصته فالقرآن وأما نورها فالحكمة وأما حصنه فالمعروف وأما انصاره فأنا واهل بيتي و شيعتنا.» ^(۱۶۰)

شرح کوتاه:

امام جواد علیه السلام از پدر بزرگوارش و ایشان از جدش روایت می کند که أمير المؤمنين علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: همانا خداوند اسلام را آفرید و برای آن عرصه و روشنایی و قلعه محکم و یاری کنندگانی قرار داد، اما میدان آن قرآن، و روشنایی آن حکمت، و قلعه آن احسان است و یاری کنندگان آن، من و اهل بیتم و شیعیان ما می باشند.

۱۷. چهار اندرز جاودان

«كيف يضيع من الله كافلة؟ وكيف ينجو من الله طالبة؟ ومن إنقطع الى غير الله وكله اليه، ومن عمل على غير علم أفسد أكثر مما يصلح.» ^(۱۶۱)

چگونه ضایع می گردد، کسی که خداوند کفیل او باشد؟ و چگونه نجات می یابد فرد فراری که خداوند جويا گر او باشد؟ آن که به غیر خدا، دلبستگی داشته باشد خداوند به او وا می گذارد. فردی که بدون علم و دانش، گام بردارد فسادگری او، بیش از اصلاحگری او می گردد.

شرح کوتاه:

انسان در زندگی مادی با قوانین و مقررات معمولی، محدودیتهایی را برای خود فراهم ساخته است که در چارچوب آن مقررات زندگی می کند به هنگام ارتکاب خلاف، با همان قوانین دستگیر می گردد، در صورتی که این قوانین در محدوده خاص خود، اثر بخشی دارد و دائره محدودی را اشغال کرده است.

خداوند عالمکه خالق بشر و اداره کننده عالم هستی است، در اداره تکوینی و تشریحی بشر، قوانین و مقررات فراگیری دارد که به تمام جنبه های زندگی او احاطه دارد و انسان منضبط، فردی است که خود را با آن قوانین تکوینی و تشریحی همدم و همگام سازد و اگر نه اگر فرار کرد، هرگز نمی تواند از دایره نامحدود پلیس الهی، خارج گردد به هرکجا و به هر سو پا نهد، باز در محدوده حفاظت الهی و در دایره استحفاظی او است و جای گریزی وجود ندارد.

۱۸. نیت خالص

باز در همان کتاب نقل می کند: «القصود الى الله تعالى بالقلوب، أبلغ من إتعاب الجوارح بالأعمال.» (۱۶۲)

رو نمودن به سوی خداوند متعال با دل‌های وارسته و خالص، بلیغ تر از به زحمت افکندن اعضا و جوارح بدن، بی نیت پاک می باشد.

شرح کوتاه:

خیلی از اعمال عبادی مکلفتوأم با نیت و بستگی به خلوص آن دارد. نیت، برنامه عملی و تنظیم امور بر وفق خواست شارع مقدس می باشد در اعمال و طاعات، مکلف بیش از جنبه های کمی و مقداری، جنبه های کیفی و چگونگی اعمال مطرح است. عمل وقتی همراه با خلوص نیت گردید، آنگاه است که ثمربخش و مفید خواهد بود نه به زحمت افکندن بدن بدون نیت خالص.

۱۹. مرثیه برای پدر و من

مرحوم کشی در کتاب رجال خود (ص ۱۶) روایت کرده است که ابو طالب قمی گفت:

نامه ای به امام علیه السلام نوشتم و در آن چند بیت از ابیات پدرش، امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام را یاد کرده بودم و از امام جواد علیه السلام درخواست کرده بودم تا اجازه دهد تا درباره خود، شعری بگویم:

امام علیه السلام آن قسمت از نامه را که اشعار نام برده در آن قید شده بود، پاره کرده و پیش خود نگه داشته بود، در بالای قسمت باقیمانده کاغذ نوشته بود قد أحسنت، جزاک الله اخیرا کاری نیکو

کرده ای، خدا به تو پاداش نیک دهد! او به من اذن داده بود تا برای پدرش، امام رضا علیه السلام مرثیه بگویم و افزوده بودند: برای پدرم و برای من هم، مرثیه بساز. ^(۱۶۳)

شرح کوتاه:

این تعبیر و تعلیم، بسیار تکان دهنده است، جایی که امام می فرمایند. مصیبت مرا هم نیز، فریاد کن و برای من هم، مرثیه بساز با اینکه او هنوز زنده است، یعنی امکانات اجتماعی مرا را نا به حقان گرفته اند، و رسالتم را پایمال کرده اند از این دیدگاه چون شهیدان دیگرم.

۲۰. اعتماد و توکل به خدا

هر کس به خدا اعتماد کند، خداوند او را مسرور خواهد ساخت و هر کس به خدا توکل کند، خدا در کارهای او، کافی خواهد بود.

۲۱. صبر و پایداری

هر کس صبر را پیشه ی خود سازد، به حقیقت نزدیکتر می گردد، و هر کس عیب جوئی می کند، از او عیب جوئی خواهند کرد، و هر کس بد بگوید با او بد می شوند و هر کس درخت تقوی بکارد، میوه آرزوی خود را می چیند.

سخنان کوتاه از امام جواد علیه السلام

۱. امام علیه السلام درباره زیارت پدرش (حضرت رضا علیه السلام) فرموده است:
هر که پدرم امام رضا علیه السلام را در طوس زیارت کند پاداش او بهشت است و در عبارت دیگری، هر که قبر پدرم را در طوس عارفا بحقه، زیارت کند، از جانب خدا، ضامن بهشت او هستم.

(۱۶۴)

۲. درباره توفیق و وسایل هدایت فرمودند: مؤمن احتیاج به سه چیز دارد:
اول: توفیق خاصی از جانب خدا که خداوند، وسایل و امکانات و شرایط هدایتش را فراهم آورد.

دوم: خودش واعظ خودش باشد و در عبرتهای جهان بیندیشد.
سوم: از کسی که خیرخواه و ناصحاوست، نصیحت قبول کند.

۳. درباره رضا و کراهت نسبت به کارهای خوب و بدی که انجام می شود، فرمودند:
هر که به وقت انجام کاری، حاضر باشد ولی آن را دوست ندارد، ثواب یا عذاب آن کار، ربطی به او ندارد، گویی اصلاً در آن جا نبوده است و هر که از کاری غایب باشد ولی آنرا دوست بدارد، در ثواب و یا عقاب آن کار، شریک است، گویی که به وقت انجام آنکار، حضور داشته است. (۱۶۵)

۴. دیدار برادران دینی:

دیدار برادران دینی یک نوع مصونیت و پناه و بارور کردن عقل است، هر چند که در فرصت اندک بوده باشد.

۵. توبه و بازگشت:

تأخیر انداختن توبه خود فریبی است. امروز و فردا کردن درکارها، سرگردانی است، جنایت بر خدا (معصیت) هلاکت است، ادامه گناه ایمنی از عذاب خداست، چون فقط زیانکاران از عذاب خدا ایمن می شوند.

۶. مصاحب نامناسب:

از رفاقت با آدم شرور پرهیز نما، او چون شمشیر است که ظاهر شتمایشایی، ولی نتیجه اش کشتن وفانی سازی است.

۷. پندآموزی روزگار:

گذشت روزگار اسرار مخفی را برای تو آشکار می کند، باگذشت روزگار، نتایج اعمال به صاحبان آن باز می گردد و حقایق آشکار می گردد. (۱۶۶)

۸. عزت واقعی:

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

۹. در مورد عفو و گذشت اموال مسروقه:

در کتاب تحف العقول عن آل الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تألیف ابن شعبه حرانی آمده است به سوی امام ابو جعفر ثانی امام جواد عَلَيْهِ السَّلَام، لباسی از دیار دوردست حمل می شد که دارای قیمت و ارزش قابل توجهی بود، در بین راه، راهزنان آن را دزدیدند، فردی که حامل آن لباس بود، نامه ای به محضر امام عَلَيْهِ السَّلَام نوشت و سرگذشت خود را خبر داد که در بین راه این لباس را از من دزدیده اند. امام عَلَيْهِ السَّلَام در پاسخ آن، چنین نگاشتند: نفوس و اموال ما از مواهب الهی و از عاریت‌های او، پیش ما هستند، عاریتی هستند که پس گرفته خواهند شد.

برخی از این عاریت‌ها در سرور و شادی بهره‌برداری می شوند و برخی در راه خدا و در اجر و ثواب از آن استفاده می کنند که کسی که جزع و فزع او، بر صبر و شکیبایی اش غلبه نماید، اجر و ثواب او از بین می رود و به خداوند متعال از این حالت پناه می بریم. (۱۶۷)

صحیفه جوادیہ علیه السلام

دعا و راز و نیاز با آفریدگار هستی بخش، در مکتب پیشوایان معصوم علیهم السلام خود یک آموزش عالی و یک تعلیم مکتبی است، دعا، مغز ارتباط بشر با خدا و ابزاری است در سوق دادن مردم به سوی هسته مرکزی جهان خلقت و وسیله ای است در رهانیدن انسان، از عالم خاکی و بردن او به عالم ملکی و ملکوت علوی در این فراز کوتاه چند دعا از امام جواد علیه السلام می آوریم.

البته جا دارد دعاهای آن بزرگوار از لا به لای کتابهای دعا، جمع آوری و تحت عنوان صحیفه جوادیہ علیه السلام در مجموعه ای گردآوری شود که خود همانند صحیفه علویہ، سجادیہ، کاظمیہ، مهدیه صحیفه ای خواهد بود، هم اکنون تیترو عنوان آن را آماده کرده ایم موسوم به صحیفه جوادیہ علیه السلام اینک چند دعای کوتاه:

۱. راز و نیاز با آفریدگار بی نیاز:

«یا من لاشبیه له ولا مثال! انت الله لا إله الا انت، ولا خالق إلا انت، تفتی المخلوقین، وتبقى أنت،

حلمت عين عصاك، وفي المغفرة رضاك.» ^(۱۶۸)

ای خدایی که شبیه و نظیر نداری، تویی آن معبودی که جز تو معبود دیگری نیست، آفریدگاری جز تو نیست، آفریده ها را فانی می سازی و تو خود باقی می مانی و تو از معصیت کاران، چشم پوشی کرده ای در صورتی که خشنودی و رضای تو در آمرزش و بخشش می باشد.

۲. دعا در حال قنوت:

«مناحك متتابعة، وایاديك متوالية، ونعمك سابغة، وشكرناقصير، وحمدنايسير، وأنت بالتعطف

على من اعترف جدير. اللهم وقد غص أهل الحقباليق، وارتبك أهل الصدق في المضيق، وأنت اللهم عبادك وذوى الرغبة اليك شفيق، وياجابة دعائهم وتعجيل الفرج عنهم حقيق.

اللهم فصل على محمد وآل محمد، وبادرنا منك بالعون الذى لا خذلان بعده، والنصر الذى لا باطل يتكأده، واتح لنا من لدنك متاحا فياحا، يأمن فيه وليك، ويخيب فيه عدوك، ويقام فيه معالملك، ويظهر

فيهاوامرك، وتنكف فيه عوادي اعدائك. اللَّهُمَّ بادرنا منك بدار الرحمة، وبادر أعدائك منبأسك بدار
النقمة. اللَّهُمَّ اعنا واغثنا، وارفع نعمتك عنا واحلها بالقوم الظالمين.» (١٦٩)

جوائز تو پشت سر هم، نعمتهای تو پیوسته، احسانهای تو سرازیر، شکر ما کوتاه، حمد و سپاس
ما، ساده ولی تو به عطوفت و مهربانی به فردی که اعتراف نماید شایسته ای، خدایا! مردم هر وقت
در تنگنا و در مضیقه هستند در صورتی که تو، به بندگان و صاحبان رغبت مهربان، و به پذیرش
دعا و تعجیل فرج از آنان سزاوار هستی خدایا! درود خود را به محمد ﷺ و آل او برسان و ما
را مشمول عون و کمک خود قرار ده کمکی که دیگر هرگز خواری و ذلت و در بر نداشته باشد ما
را به پیروزی و نصرت نایل فرما، نصرتی که باطل نتواند با آن مبارزه کند.

خدایا! از سوی خودت فرصت مناسبی رادر اختیار ما قرار بده که ولی و دوست تو در آن
جایگاه، احساس اقلیت و آسایش نماید و دشمن تو، نا امید و مأیوس گردد، معالم و نشانه های
دین تو استوار گردد، اوامرتو ظاهر شود و دشمنی های دشمنان تو، منکوب شود، خدایا ما را به
دار رحمت به سرعترسان واعدای دین خود را فوراً به جایگاه بلا و نقت وارد ساز.

خدایا! تو کمک و پناه ما باش! بلای خود را از ما بردار و آن بلایا را به قوم ستمگر وارد آور!

ای ارحم الراحمین! (١٧٠)

۳. دعائی در قنوت:

«اللَّهُمَّ أنت الأول بلا اولية معدودة، والآخر بلا آخرية محدودة، اذئنتنا لالعة اقتسارا، واخترعتنا
لا لحاجة اقتدارا، وابتدأعتنا بحكمتكاختيارا، وبلوتنا بأمرک ونهيك اختبارا، وايدتتنا بالآلات،
ومنحتنا بالأدوات، وكلفتنا الطاقة، وجشمتنا الطاعة، فامرت تخييرا، ونهيت تحذيرا، وخولت
كثيرا، وسألت يسيرا، فعصى امرک فحلمت، و جهل قدرک فتكرمت، فأنت رب العزة والبهاء، والعظمة
والكبرياء، والإحسان والنعماء، والمن والآلاء، والمنح والعطاء والإنجاز والوفاء، ولا تحيط القلوب لك
بكنه، ولا تدرك الأوهام لك صفة، ولا يشبهك شئ من خلقك، ولا يمثل بك شئ من صنعتك،
تباركت أن تحس أو تمس، أو تدركك الحواس الخمس، وأنى يدرك مخلوق خالقه، وتعاليت يا إلهي عما
يقول الظالمون علوا كبيرا.

اللَّهُمَّ ادلأولياءك من اعدائك الظالمين الباغين الناكثين القاسطين المارقين، الذين اضلوا عبادك، وحرفوا كتابك، وبدلوا احكامك، وجددوا حقك، وجلسوا مجالس اوليائك، وحرفوا كتابك، وبدلوا احكامك، وجددوا حقك، وجلسوا مجالس اوليائك، جرأة منهم عليك، وظلما منهم لأهل بيت نبيك عليهم سلامك وصلواتك ورحمتك وبركاتك، فضلوا واضلوا خلقك، وهتكوا حجاب سترك عن عبادك، واتخذوا اللهم مالك دولا، وعبادك خولا، وتركوا اللهم عالم ارضك في بكاء عمياء ظلما مدلهة، فاعينهم مفتوحة، وقلوبهم عمية، ولم تبق لهما اللهم عليك من حجة، لقد حدرت اللهم عذابك، وبينت نكالك، ووعدت المطيعين احسانك، وقدمت إليهم بالنذر، فأمنت طائفة، فأيد الله الذين آمنوا على عدوك وعدو أوليائك فاصبحوا ظاهرين، وإلى الحق داعين، وللإمام المنتظر القائم بالقسط تابعين، وجدد اللهم على أعدائك واعدائهم نارك وعذابك الذي لا تدفعه عن القوم الظالمين. اللهم صل على محمد وآل محمد، وقو ضعف المخلصين لك بالمحبة، المشايعين لنا بالموالاة، المتبعين لنا بالتصديق والعمل، والموازن لنا بالمواساة فينا، المحيين ذكرنا عند اجتماعهم، وشدد اللهم ركنهم، وسدد لهم اللهم دينهم الذي ارتضيته لهم، واتمم عليهم نعمتك، وخلصهم واستخلصهم، وسد اللهم فقرهم، والمم اللهم شعث فاقتهم، واغفر اللهم ذنوبهم وخطاياهم، ولا تزغ قلوبهم بعد إذ هديتم، ولا تخلهم أى ربيعصيتهم، واحفظ لهم ما منحتهم به من الطهارة بولاية أوليائك، والبراءة من أعدائك، انك سميع مجيب، وصلى الله على محمد وآله الطاهرين.»^(١٧١)

٤. در پاسخ درخواست دعا:

«يا ذا الذى كان قبل كل شئ، ثم خلق كل شئ، ثم يبقى و يبنى كل شئ، ويا ذا الذى ليس فى السماوات العلى، ولا فى الأرضين السفلى ولا فوقهن ولا بينهن ولا تحتهن إله يعبد غيره.»^(١٧٢)

ای خدایى که پیش از هر چیزی بوده، سپس هر چیزی را آفرید، او خود مى داند ولى هر چیزی فانى مى گردد. ای خدایى که نه در آسمانهاى بالا و نه در زمینهاى پائین، نه در بالاها و نه در بین زمین و آسمان و نه زیر آنها، خدایى جز او مورد عبادت و ستایش نیست.

اعتراف مورخان

نامه ها و مکاتبات

در زندگی هر کدام از پیشوایان معصوم علیهم السلام نامه ها و مکاتباتی درج شده است که بازگویی آنها واجد اهمیت به سزایی می باشد چون نوع روابط را نشان می دهد و مرحوم علم الهدی کاشانی (م ۱۱۱۵ ه. ق) تعداد پنج مورد از نامه های این بزرگوار را در جلد دوم کتاب معادن الحکمه آورده است که ما به دو و سه مورد از آنها اشاره می کنیم و می گذریم:

۱. در پاسخ علی بن اسباط:

علی بن اسباط که یکی از ارادتمندان بزرگوار بود، در مورد دختران دم بخت خود نامه ای به امام علیه السلام نوشته بود، که چه کنم، کفو هم شانی پیدا نمی شود تا زندگی آنان را سر و ساماندهم؟ امام علیه السلام در پاسخ نامه پس از ذکر نام خدا نوشته اند: نامه ی تو را دریافت کردم و مقصد تو را فهمیدم، تو خیلی در این باره فکر مکن! خداوند تو را مشمول رحمت خود قرار دهد، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

وقتی خواستگاری به سراغ شما آمد که اخلاق دینی او را می پسندید، پس به تزویج او رضایت دهید و اگر وصلت صورت نگیرد در روی زمین، فساد بزرگی رخ می دهد، در مورد املاک که گفته بودی، حاکم آنها را می خواهد، شما در این باره استخاره نما، اگر پس استخاره به دلت نشست، آنها را به فروش و به دیگر ملک، تبدیل نما، ولی حتما استخاره می بایست بعد از دو رکعت نماز بوده باشد و در بین استخاره ها هرگز با کسی گفتگو منما. (۱۷۳)

۲. در پاسخ نامه احمد بن حماد:

در مجموعه ورام شیخ سعید ابوفراس نقل کرده است که ابو محمود احمد بن حماد نامه مفصلی به امام جواد علیه السلام نگاشت.

امام علیه السلام در پاسخ آن نامه، چند جمله کوتاه مرقوم فرمودند: هر آن کس که در عشق و هوای صاحب خود باشد، و با دین او متدین گردد پس او همراه وهم رأی اوست، هر چند از او دور باشد چون بعد منزل نبود در سفر روحانی اما آخرت است که دار قرار و سکون و آرامش می باشد. (۱۷۴)

۳. نامه به ابن مهزیار اهوازی:

امام علیه السلام در این نامه او را مورد تشویق قرار داده است و از اینکه او در دوستی اهل بیت علیهم السلام، امتحان خوبی داده است، ستوده است که در بخش پیش گذشت.

معتصم و شرائط عصر او

دو سال آخرزندگانی امام جواد علیه السلام قابل تأمل و دقت بیشتر است. وقتی معتصم به خلافت رسید و از مردم بیعت گرفت، مرتب پی امام می گشت و به دنبال کسب اطلاعات دقیق از کار و فعالیت آن حضرت بود.

او می دانست که با وجود بیعت مردم و تسلیم اکثریت خاموش، علویان و در رأس آنها امام محمد تقی علیه السلام با او بیعت نخواهند کرد و از حکومت وی، به عنوان یک سلطه مشروع و قانونی، تعیبت نخواهند نمود.

این جای بسی شگفتی و تأمل است که دشمنان پیشوایان معصوم علیهم السلام آنان را بیش از برخی پیروان می شناختند و از خط مکتبی و سیاسی امامان آگاهی کامل داشتند. از این جهت، حداکثر فشار و تضییق و محدودیت را در موردشان به کار می بستند.

معتصم، گرچه به اریکه قدرت نشست، ولی از سوی امام جواد علیه السلام، این علوی عالم و وارسته، که آوازه شهرت و محبوبیتش همه جا را فراگرفته بود، نگران و نامطمئن بود و وجود این شخصیت برجسته بنی هاشم و تلاشهای آزادانه اش برای او نقطه خطری به حساب می آمد.

مناسب ترین نقشه را، جلب و احضار امام به پایتخت (بغداد) می دانست تا دقیقاً زیر نظر خود باشد، و فعالیت ها و رفت و آمدهایش را تحت کنترل درآورد. در عین حال، یک دم از اندیشه نابود کردن امام علیه السلام، فارغ نبود و برای آن نقشه می کشید. در همین رابطه، معتصمنامه ای به عبد الملک زیات نوشت و دستور داد که امام جواد علیه السلام و همسرش ام الفضل، را که برادرزاده اش بود از مدینه به بغداد اعزام بدارد و چنینیز شد. (۱۷۵)

ایجاد محیط ارباب و فشار و خفقان تا بدانجا بود که کسانی، صرفاً به خاطر نوعی علاقه و محبت به امام علیه السلام، یا داشتن کوچکترین رابطه ای با آن حضرت، دستگیر و زندانی می شدند. به عنوان نمونه می توان از مردی شامی یاد کرد که با غل و زنجیر و کند و بند، دستگیر شده و در

بغداد، زندانی بود و بالأخره امام جواد علیه السلام، به شکل اعجاز گونه ای او را از زندان نجات داد
و محافظین زندان، وقتی متوجه شدند، دچار اضطراب و وحشت گردیدند. ^(۱۷۶)

شروع توطئه خائانه

جلب امام علیه السلام از مدینه به بغداد، برای محدود ساختن و در نهایت نابود کردن وی بود. این مسأله، در اذهان مردم چنان آشکار بود که حتی یک کرایه چی هم متوجه آن شده، می گوید: پیش خودم گفتم با وضعی که او دارد، دیگر هرگز به وطن خود، باز نخواهد گشت! ^(۱۷۷)

کلا مدت ۱۱ ماهی که امام در بغداد بود، آکنده بود از جوسازی، تضعیف، تحریک، ایجاد خصومت، کنترل شدید مرتبین با امام علیه السلام. با آنکه امام علیه السلام، در شیوه عمل، به گونه ای رفتار می کرد که بهانه به دست خلیفه ندهد و ارتباطاتش مکتوم و پنهانی بماند، ولی معتصم، به دلائل ساختگی و اتهامات جعلی، می کوشید تا نقشه های شوم خود را اجرا کند.

عده ای از وزرای خود را وادار کرد تا در مجلسی در حضور امام علیه السلام، به دروغ شهادت دهند که امام علیه السلام، قصد قیام مسلحانه داشته و یک سری نامه ها و اسناد جعلی هم، به عنوان اینکه از غلامان امام علیه السلام، به دست آمده در آن مجلس ارائه دهند، ولی امام علیه السلام، در همان مجلس پرده از توطئه آنها برداشته، آنها را رسوا نمود. ^(۱۷۸)

معتصم هم به شیوه مأمون، گاهی مجالس بحث، ترتیب می داد تا از این طریق، موقعیت علمی امام علیه السلام را پایین آورد ولی نتیجه معکوس می گرفت. در یکی از این مجالس، که با حضور امام علیه السلام و خانواده معتصم و وزراء و فرماندهان و منشیان او تشکیل شد، وقتی جواب و حکم امام علیه السلام، بر نظریه های دیگر غالب آمد معتصم، به ناچار گردن به جواب امام علیه السلام نهاد، یکی از قضات، بهنام ابن ابی داود پس از اتمام جلسه، پیش معتصم رفته و از وضعیت خطرناکی که ممکن است ترجیح سخن امام جواد علیه السلام، در مجلسی به آن عظمت، در ذهن جامعه پیش آورد و مردم به آن حضرت گرایش آورد سخنها گفت و بغض و کینه معتصم رانسبت به وی افزود. ^(۱۷۹)

این هم شاهد دیگری بر عمق نفوذ معنوی امام علیه السلام در میان مردم است که با کوچکترین زمینه حاکمیت این خط، مرگ جریان مخالف را به وضوح می توان دید.

شرف شهادت

دو سال آخر دوران امام جواد علیه السلام برای معتصم غیر قابل تحمل گردید. از طرف دیگر ام الفضل به خاطر نوعی حسد زنانه، که نسبت به همسر دیگر امام علیه السلام که کنیزی از دودمان عمار یاسر، و مادر امام هادی علیه السلام بود و چون از او صاحب فرزند شده بود، ولی ام الفضل صاحب اولاد نبود، دارای زمینه تحریک پذیری بود.

امام جواد علیه السلام، برای همسر دیگرش، به خاطر ارزشهای اسلامی و انسانی اش، احترام و عزت قائل بود و همین انگیزه باعث نوعی کینه و بدخواهی نسبت به امام گشته بود. معتصم، ام الفضل را تحریک و تشویق کرد تا امام علیه السلام را مسموم سازد.

این توطئه شوم، لباس عمل پوشید و امام جواد علیه السلام، در سن ۲۵ سالگی، پس از ۱۱ ماه اقامت اجباری و تحت نظر و مراقبت بودن در بغداد، به شرف شهادت نایل آمد. و این در سال ۲۲۰ هجری بود. امام را پس از شهادت، در قبرستان قریش، پشت قبر جدش، امام موسی بن جعفر علیه السلام دفن کردند.

اکنون، شهر کاظمین در عراق، مدفن پاک و مرقد شکوهمند این دو امام بزرگوار شیعه است. پس از غروب این ستاره، اختر فروزان دیگری در آسمان تاریخ درخشید و امام هادی علیه السلام به رهبری شیعه پرداخت، که اینک در آستان آن تبلور راستین امامت و اسلام، به احترام می ایستیم.

شهادت

فیض بزرگ شهادت در راه احکام الهی و تبلیغ پیام ارزنده اسلام، عالی ترین وارزنده ترین نشان افتخاری است که بر تارک زندگی تمام پیشوایان معصوم علیهم السلام ما می درخشد و آنان این جان نثاری را در راه قرآن از جان و دل پذیراشده اند.

عامل شهادت

موقعیت و محبوبیت فوق العاده امام علیه السلام هرروز در قلوب مردم رو به تزاید بود. گروههای کثیری از مردم، زیر نفوذ و تأثیر کلامایشان قرار می گرفتند و به حضرتش می گرویدند و همین انگیزه بود که عباسیان از نفوذ و تأثیر کلام و رفتار و منش حضرت جواد علیه السلام دچار وحشت شدند و در صدد توطئه و دسیسه آمدند و کمر به قتل آن بزرگوار بستند و به پیروی از یک سیاست پلید قدیمی که رجال بزرگ را بی سر و صدا و بوسیله زهر از میان برمی داشتند، به وسیله انگور مسموم می نمودند و سپس همین ام الفضل داخل حرم و اهل بیت خلیفه گردید. ضایعه بزرگ و جبران ناپذیر شهادت امام علیه السلام، موجی از اندوه عمیق در دلها برانگیخت و پایتخت و شهرستانها، یکسره تعطیل گردید.

عامل دیگر

عاملی که قبلاً ذکر گردید، بیشتر مورخین به آن توجه داشته اند، ولی عیاشی صاحب تفسیر معروف، نکته دیگری را ذکر می کند که خالی از اهمیت و اعتبار نیست. بویژه آنکه چند تن از متأخرین از دانشمندان اسلامی نیز آن نظر را پذیرفته اند. او می نویسد که انگیزه مسمومیت آن بزرگوار بر اساس تعصبات خشک و بی مورد مذهبی بوده است که از سوی برخی از فقیه نمایان دین فروخته آن روز، صورت گرفت و داستان به این ترتیب است: ذرقان مصاحب و ندیم احمد بن ابی داود (قاضی القضاة بغداد در عصر معتصم) نقل می کند که روزی قاضی القضاة از مجلس معتصم برگشت، ولی بسیار عصبانی و ناراحت بود.

گفتم چه شده است که شما را این چنین گرفته و متأثر می بینم؟ گفت: از دست این ابوجعفر فرزند علی بن موسی الرضا علیه السلام ناراحتم. ای کاش بیست سال پیش می مردم و از میان می رفتم و چنین صحنه هایی نمی دیدم که امروز می بینم.

دزدی را پیش خلیفه آوردند و خود اعتراف به دزدی و سرقت نمود. خلیفه ترتیب اجرای حد را از فقهای مجلس پرسید که در جمع آنان محمد بن علی علیه السلام هم حضور داشت. من در جواب گفتم باید از میج دست بریده گردد. معتصم پرسید دلیل این امر چیست؟ گفتم دست به مجموع انگشتان و کف دست اطلاق می گردد. قرآن مجید در مورد تیمم می فرماید که به صورت و دستها مسح کنید. منظور همان دست کامل است.

جمعیت کثیری از علما با من هم عقیده بودند. عده ای اظهار نظر داشتند باید دست دزد از آرنج (مرفق) بریده شود، چون در آیه وضو می فرماید: ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾ یعنی تا حد مرفق شسته گردد و این تحدید می رساند که اطلاق دست تا آرنج است و قطع دست دزد نیز باید تا حد مرفق باشد.

چون میان علما اختلاف نظر پیداشد، در این موقع، خلیفه رو به محمد بن علی علیه السلام نمود و گفتا به اجعفر! شما در این باره چه می گوئید؟ حضرت فرمودند: علما در این مورد بحث کردند، مرا معاف بدارید. معتصم گفت: به خدا قسم که باید نظر خود را در این بحث اظهار دارید.

ابوجعفر گفت: اکنون که قسم دادی، می گویم. همه این حدودی که علمای مجلس گفتند، اشتباه و خطا است. در مورد دزد باید انگشتان او را بدون انگشت ابهام برید. خلیفه پرسید: دلیل شما چیست؟ ایشان در پاسخ گفتند: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سجده بر هفت عضو بدن است: پیشانی، دو دست، دو پا و دو زانو.

اگر دست از میج یا آرنج بریده گردد، محل سجده ای باقی نمی ماند، در صورتی که خداوند متعال می فرماید سجده گاهها، مال خدا است، و در امر خدا، شریک و انباز قرار ندهید. آن عضوی که مخصوص خدا باشد، نباید بریده گردد.

معتصم از اینتعبیر امام عَلَيْهِ السَّلَامُ خوشحال گردید و طبق بیان امام عَلَيْهِ السَّلَامُ دستور داد با دزد رفتار گردد. ذرقان گوید: ابن ابی داود سخت پریشان بود، از آن نظر که چرا نظریه او رد شده است و سه روز پس از این جریان بود که پیش معتصم رفت و گفت: یا امیر المؤمنین! آمده ام تا تو را نصیحت کنم و این اندرز، به شکرانه محبتی است که به ما داری، می ترسم اگر نگفته باشم، کفران نعمت کرده باشم و مستوجب عقاب الهی گردم، اندرز من این است:

وقتی شما مجلسی از علما و فقها تشکیل می دهید تا یک امر مهم دینی را مطرح کنید، بهتر است این امر در اطاقهای در بسته صورت می گیرد، ولی در بیرون آن مجلس، صاحب منصبان لشکری، وزرا، أمرا و نویسندگان پشت در، ناظر و شاهد آن هستند و مذاکرات این مجلس در خارج مطرح می شود و چون می بینند که شما رأی علما و فقهای اکثریت را تحت الشعاع رأی فردی قرار می دهید که جمعی از مردم معتقد به امامت او هستند و معتقدند که او شایسته مقام حکومت اسلامی است، این امر موجب می گردد که کم مردم به او توجه نمایند و از بنی عباس روگردان شوند، و حکومت تو و خاندان عباسی سقوط کند و امامت و خلافت را از تو گرفته به او محول کنند.

معتصم سخت تحت تأثیر سخنان و سعایت‌های او قرار گرفت و به او گفت: خداوند تو را در مقابل این پند و اندرز ضروری، جزای خیر دهد! روز چهارم دستور داد یکی از نویسندگان دربار از جمعی از وزراء و أمراء دعوت به عمل آورد و محمد بن علی النقی را نیز دعوت کند. هنگامی که از آن حضرت، دعوت به عمل آمد، نپذیرفت و فرمود مگر نمی دانید که من در این گونه مجالس، شرکت نمی کنم. دعوت کننده اصرار ورزید که این مجلس فقط برای اطعام است و جمعی از وزرای خلیفه، حضور دارند و می خواهیم به عنوان تیمن و تبرک هم بوده، قدم رنجه فرموده و ما را مفتخر سازید.

با اصرار و تأکید او، امام، پذیرفتند و در مهمانی شرکت کردند.

پس از صرف‌طعام احساس مسمومیت نمودند و فوراً مرکب خود را خواست تا حرکت کنند. صاحب‌خانه تعارف کرد که زود است و هنوز انتظار بیشتری از شما داریم. امام علیه‌السلام فرمودند: برای تو بهتر است هرچه زودتر خارج گردم. به فاصله یک شبانه روز از آن مهمانی، امام جواد علیه‌السلام مسموم از دنیا رحلت نمود و در مقابر قریش، پشت قبر نیای بزرگش، امام موسی بن جعفر علیه‌السلام مدفون گردید. (۱۸۰)

وصیت آن بزرگوار

پیشوای نهم، جز علی (امام هادی علیه السلام) و موسی، پسر دیگری نداشت، و از آنجا که میان علی و موسی در دانش و تقوی و پرهیزکاری و فضایل معنوی، فاصله فراوانی بود، از اینرو برای هیچ انسانی این شبهه پدید نمی آمد که او در پیشوایی رقیب امام هادی علیه السلام گردد.

در عین حال، امام جواد علیه السلام بارها به امامت و پیشوایی فرزند برومندش امام هادی علیه السلام تصریحاتی نموده بود و در واپسین لحظات زندگی نیز این موضوعهم را متذکر گردید. خیرانی، دربان آستان پیشوای نهم نقل می کند: به گوش خویش شنیدم که آقا امام جواد علیه السلام در واپسین لحظات زندگی خود، به احمد اشعری پیام فرستاد که من از این جهان خواهم رفت و مقام خویش را به پسر علی علیه السلام وامی گذارم.

حقوقی که من به عهده شما دارم، او راست و او هم متن پیام امام را نوشت و در ده نسخه به ده نفر از وجوه و اعیان رساند که اگر مرگ منفرا رسد، آن را باز کنند. پس از رحلت امام علیه السلام معلوم گردید که (آن نوشته) مربوط به امامت و جانشینی امام هادی علیه السلام بوده است. ^(۱۸۱)

اسماعیل بن مهران یکی از خواص یاران امام جواد علیه السلام می گوید: پیشوای نهم، نخستین بار که عازم عراق بود و از طرف خلفای عباسی احضار گردیده بود، من تشویش خاطر را از این سفر به عرض او رساندم و از پیشوای آینده اسلام جستجو کردم.

امام علیه السلام فرمودند: نترس! آنچه درباره غیبت تصور می کنی، اکنون وقت آن فرا نرسیده است، ولی بعدها بار دوم (آخرین سال زندگی خود، سال ۲۲۰) که پیشوای نهم با دعوت معتصم عباسی مدینه را ترک می گفت، سؤال نخستین خود را تکرار نمودم.

امام علیه السلام فرمودند: سفر پرخطر این بار است که منعازم هستم. بدانید پیشوایی پس از من با پسر علی علیه السلام می باشد. شهادت و مسمویت امام جواد علیه السلام یکی از غم انگیزترین صحنه های

شهادت در راه خداست که در سن ۲۵ سالگی جان به جان آفرین تسلیم نموده و در اثر سم به فیض شهادت و وصول به مراتب رضوان و خشنودی پروردگار نائل آمده است.

امام جواد علیه السلام با ادای این پیام بزرگ الهی، جان به جان آفرین تسلیم نمود. ^(۱۸۲) درود فراوان یزدان بر روان پاک و معصوم او و اجداد طاهرینش باد که با کوششها و تلاشها و مجاهدات خود، پیامهای آزادی و انسانی را به جامعه بشری تسلیم داشته اند.

اعتراف مورخان

مرحوم شیخ مفید می نویسد: آن حضرت مسموم از دنیا رفت ولی در این ارتباط خبری پیش من، ثابت نشده است تا به آن استدلال نمایم، وقت رحلت، سنش ۲۵ سال و چند ماه بود و دو پسر و دو دختر از خود به یادگار گذاشت. ^(۱۸۳)

مسعودی صاحب مروج الذهب می نویسد: در سال ۲۱۹ محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیه السلام در پنجم ذی حجه درگذشت و در سمت غربی مقابر قریش در کنار جدش موسی بن جعفر علیه السلام مدفون گردید و اثنی عشر بر او نماز گزارد او در تاریخ وفاتش ۲۵ ساله بود.

به هنگام رحلت پدرش هفت سال و هشت ماهه بود و گفته شده است ام الفضل دختر مأمون، هنگامی که از مدینه به سوی معتصم احضار گردید، به او سم خورانده است. امامیه در سن او اختلاف نموده اند و ما در کتاب البیان در اسماء ائمه اقوال آنان را آورده ایم، پسرانش علی النقی علیه السلام و موسی، و نام دخترانش فاطمه و امامه می باشد. ^(۱۸۴)

قابل عرض به ساحت مرحوم شیخ بزرگوار مفید آنست، وقتی تبعید و احضار معتصم، مسلم و قطعی شد، به یقین همان انگیزه و سبب می تواند عامل قتل و کشتار نیز گردد و چون بی جهت نمی توان شخصیت بزرگواری چون امام جواد علیه السلام را از کنار قبر جدش و منزل و مأوای پدران و نیاکانش دور ساخت همان انگیزه و عامل می تواند، انگیزه قتل و سم نیز شمرده شود.

صاحب روضة الواعظین شیخ فتال نیشابوری وابن شهر آشوب در مناقب و مرحوم علم الهدی در عیون المعجزات، ^(۱۸۵) داستان مسمومیت او را آورده اند.

مرحوم علم الهدی در کتاب اخیر الذکر می افزاید: معتصم عباسی در فکر شهید نمودن ابوجعفر ثانی علیه السلام بود در این باره به همسر امام، ام الفضل دختر برادرش پیشنهاد نمود که امام را مسموم سازد، چون می دانست که او از امام علیه السلام انحراف یافته است زیرا آن حضرت، مادر امام هادی علیه السلام را بر او ترجیح می داد از سوی دیگر از آن حضرت صاحب فرزند نشده بود، ام الفضل این پیشنهاد را پذیرفت و امام را با انگور رازقی که در آن سم داخل نموده بود، مسموم نمود.

وقتی امام علیه السلام، انگور را میل نمود آن ملعونه، نادم و پشیمان شد و شروع به گریه و زاری نمود. امام علیه السلام فرمودند: چرا گریه و ناله می کنی، خداوند دردی را بر تو مسلط کند که قابل علاج نباشد و بلایی پیش آورد که امکان پنهان داشتن آن را نداشته باشی، دعای امام علیه السلام در حق او مستجاب گردید و با درد بی درمانی از دنیا رخت بر بست.

صاحب کشف الغمه گوید: بدور طوالح، جبال فوارع غیوث هوایع، سیول دوافع بهاللیل لوعاینت فیض الفهم تیقت أن الرزق فی الأرض وامیح إذا خفت بالبذل ارواحجودهم حداها الندی واستنشقتها المطالع ^(۱۸۶)

پیکر پاک امام ابو جعفر جواد علیه السلام را در کنار قبر جد گرامی اش، امام موسی بن جعفر علیه السلام، در گورستان قریش در بغداد به خاکسپردند ^(۱۸۷)، صلی الله علیه وعلی آباءه الطاهرین الطیبین. مزار این دو گرامی هم اکنون به کاظمین مشهور است و از دیرباز زیارتگاه مسلمانان بوده است.

در حرم کاظمین علیهم السلام

حرم کاظمین و بقعه ای که امام جواد علیه السلام همراه جد بزرگوارش امام کاظم علیه السلام مدفون است، بارها از سوی ارادتمندان و عاشقان اهل بیت علیهم السلام مورد مرمت، تعمیر و تأسیس و پرده افکندن و لوستر آویزی واقع گردیده است که در کتاب تاریخ حرم کاظمین علیهم السلام تألیف آیه الله شیخ محمد حسن آل یاسین به تفصیل آمده است.

در یکی از پرده پوشی های حرم که در سال ۱۲۵۵ ه. ق توسط سلطان محمود دوم به نامستر نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که با جمله جاواً بأشرف ستر تاریخ گذاری شد، شاعران با قصیده های زیبا، در تمجید و تعریف از این عمل اشعاری سروده اند: از جمله شاعر نامی عرب زبان عبد الغفار آخرس، اشعاری به این مناسبت سروده است، چون در مقام معرفی فضائل امام علیه السلام بود، بخشی از آنها را پایان بخش کتاب امام جواد علیه السلام قرار می دهیم و از خداوند متعال توسط اینامام همام، و این پیشوای جواد و بخشنده، صله و جائزه خود را مسئلت می داریم و میدانیم که این بزرگوار، سائل خود را دست خالی بر نمی گرداند:

۱. یا امام الهدی و یا صفوة الله * و یا من هدی هداه العباد
۲. یا بن بنت الرسول یا بن علی علیه السلام * حی هذا النادی و هذا المنادی
۳. قد أتینا بثوب جدک نسعی * و أتیناک سیدی وقادا
۴. و أتیناک راجلین احتراماً * و احتشاماً وهیبة وانقیادا
۵. أنتم علة الوجود و فیکم * قد عرفنا التکوین و الأیجاداً ^(۱۸۸)

منابع و مأخذ

۱. امام در عینیت جامعه / محمد رضا حکیمی / دفتر نشر فرهنگ اسلامی .
۲. احقاق الحق / قاضی نورالله شوشتری / چاپ اسلامیة.
۳. ارشاد / شیخ مفید / چاپ آخوندی .
۴. اصول کافی / کلینی / دارالکتب الاسلامیه تهران.
۵. اعیان الشیعه / سید محسن امین عاملی / چاپ بیروت.
۶. الشیعه فی المیزان / محمد جواد مغنیه / لبنان.
۷. الفصول المهمه / سید شرف الدین / بیروت.
۸. الفصول المهمه / ابن صباغ / چاپ سنگی ۱۳۰۳.
۹. امامان اهل بیت از دیدگاه اهل سنت علیهم السلام / شادروان داود الهامی / چاپ مکتب اسلام.
۱۰. ائمتنا / علی محمد دخیل / دارالمرتضی .
۱۱. اكمال الدین و اتمام النعمه / ابن بابویه / چاپ تهران.
۱۲. بحار الانوار / علامه مجلسی، جلد ۵۰ / چاپ آخوندی .
۱۳. تحف العقول / علی بن شعبه حرانی / دارالکتب الاسلامیه.
۱۴. تاریخ حرم کاظمین علیه السلام / شیخ محمد حسن آل یاسین / چاپ دقت - کنگره جهانی امام رضا.
۱۵. جنات الخلود / علامه مجلسی / چاپ سنگی .
۱۶. حلیة الابرار / سید هاشم بحرانی / آخوندی .
۱۷. خاندان وحی / حجة الاسلام والمسلمین سید علی اکبر قرشی ارموی / آخوندی .
۱۸. رجال شیخ طوسی / چاپ نجف.
۱۹. رجال کشی / چاپ دانشگاه مشهد.
۲۰. رجال نجاشی / چاپ حروفی تهران.
۲۱. روضات الجنان / حافظ کربلایی حسین / چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۲. زندگی نامه پیشوایان / شورای نویسندگان در راه حق قم / چاپ مؤسسه.
۲۳. سفینة البحار / شیخ عباس قمی / آخوندی .

۲۴. سیره پیشوایان / حجة الاسلام والمسلمین مهدی پیشوائی / توحید قم.
۲۵. سیره الأئمة الاثنی عشر / باقر قرشی / لبنان.
۲۶. صحیح بخاری / اسماعیل بخاری / بیروت.
۲۷. صواعق محرقة / ابن حجر عسقلانی / بیروت.
۲۸. طبقات مفسران شیعه / عقیقی بخشایشی / نوید اسلام قم.
۲۹. عیون اخبار الرضا / چاپ قم.
۳۰. قاموس الرجال / علامه شوشتری / جامعه مدرسین قم.
۳۱. کافی شیخ کلینی / چاپ آخوندی .
۳۲. كشف الغمه معرفة الأئمة / علی بن عیسیٰ إربلی / دارالأضواء بیروت.
۳۳. کودک و جوان فلسفی / محمد تقی فلسفی واعظ / دفتر نشر فرهنگ اسلامی .
۳۴. مجالس سنیه / سید محسن امین عاملی / بیروت.
۳۵. مروج الذهب / مسعودی / چاپ سعادت مصر
۳۶. معجم رجال الحديث / آية الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی / چاپ نجف.
۳۷. مناقب ابن شهر آشوب / چاپ قم.
۳۸. منتهی الامال / محدث قمی / چاپ علمیه اسلامیة.
۳۹. معادن الحکمه / علم الهدی فیضی / چاپ جامعه مدرسین قم.
۴۰. ناسخ التواریخ / محمد علی سپهر مورخ الدوله / چاپ تهران.
۴۱. نور الابصار شبلنجی / چاپ مصر ۱۳۶۷.
۴۲. وسیلة الخادم الی المخدوم / روزبهان اصفهانی / تهران.

پی نوشت ها

۱. کافی ج ۱، ص ۴۹۳، ارشاد مفید.
۲. سفینة البحار ج ۲، ص ۳۱۰.
۳. جنات الخلود علامه مجلسی ص ۷.
۴. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۹۴.
۵. انوار البهیه ص ۱۲۵، کافی، ج ۱، ص ۳۲۱، ارشاد مفید ۲۹۹.
۶. عیون اخبار الرضا ج ۲، ص ۲۱۶.
۷. عیون اخبار الرضا ج ۲، ص ۳۴۰.
۸. کافی، ج ۱، ص ۳۲۱، ارشاد مفید ص ۲۹۸.
۹. کافی، ج ۱، ص ۳۲۲، ارشاد مفید ص ۲۹۹.
۱۰. کفایة الاثر ص ۳۲۴، بحار ج ۵۰، ص ۳۵.
۱۱. ارشاد مفید ص ۳۰۶.
۱۲. کافی ج ۱، ص ۳۲۲.
۱۳. بحار ج ۵۰، ص ۱۰۰، عیون المعجزات ص ۱۱۳.
۱۴. دلائل الأمامة ص ۲۱۲، بحار ج ۵۰، ص ۵۹.
۱۵. عیون المعجزات ص ۱۰۹.
۱۶. بحار ج ۵۰، ص ۴۳، خرائج راوندی ص ۲۳۷.
۱۷. بحار ج ۵۰، ص ۴۴ به نقل از خرائج راوندی.
۱۸. خرائج راوندی ص ۲۳۷، بحار ج ۵۰، ص ۴۴.
۱۹. به نور الابصار شبلنجی ص ۱۷۹ و احقاق الحق ج ۱۲، ص ۴۲۴، و کافی ج ۱، ص ۴۹۷ و ارشاد مفید ص ۳۰۴ و مناقب ج ۴، ص ۳۹۰ مراجعه شود.
۲۰. اعلام الوری ص ۳۳۴.
۲۱. بحار ج ۵۰، ص ۴۷ به نقل از خرائج راوندی.
۲۲. ارشاد مفید ص ۳۰۴، اعلام الوری ص ۳۳۲، احقاق الحق ج ۱۲، ص ۴۲۷، الفصولا لمهمه ص ۲۸۹.
۲۳. منتهی الأمال ص ۶۷، عیون اخبار الرضا ج ۲، ص ۲۴۷، بحار ج ۴۹، ص ۳۰۳.
۲۴. ابن ابی داود یکی از قضاة بلند پایه بغداد در عهد مأمون و معتصم و واثق و متوکل بود.

۲۵. سوره ی مائده، آیه ۵.
۲۶. سوره ی فوق، آیه فوق.
۲۷. مقصود چهار انگشت است زیرا انگشت بزرگ - شست - نباید بریده شود.
۲۸. سوره ی جن، آیه ۱۸.
۲۹. تفسیر عیاشی ج ۱، ص ۳۱۹، بحار ج ۵۰، ص ۵.
۳۰. ظهار: پیش از اسلام در عهد جاهلیت طلاق حساب می شد و موجب حرمت ابدی می گشت حکم آن در اسلام تغییر یافت و فقط موجب حرمت و کفاره شد. ظهار: آنست که مرد به زن خود، بگوید تو به من یا نسبت به من چون پشت مادرم یا خواهرم یا دخترم هستی . و در اینصورت باید کفاره ظهار بدهد تا همسرش بر او مجددا حلال شود. تفصیل این مسأله را در رساله های عملیه ملاحظه فرمائید.
۳۱. ارشاد مفید ص ۲۹۹، تفسیر قمی ص ۱۶۹، احتجاج طبرسی ص ۲۴۵، بحار ج ۵۰، ص ۷۴ - ۷۸ با تلخیص.
۳۲. کافی ج ۱، ص ۴۹۴، بحار ج ۵۰، ص ۶۰.
۳۳. تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۴۵۴.
۳۴. خرائج راوندی ص ۲۰۸، بحار ج ۵۰، ص ۴۸.
۳۵. سیرة الائمة الاتنی عشر ج ۲، ص ۴۴۵، به نقل از ارشاد مفید.
۳۶. اصول کافی ج ۱، ص ۳۲۰، چاپ غفاری .
۳۷. کافی باب الحجة ص ۳۳۲.
۳۸. بحار الانوار نقلاز ناسخ التواریخ ج ۱، ص ۱۷، امام جواد علیه السلام.
۳۹. الکافی باب الحجة.
۴۰. مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۹.
۴۱. در این باره کتاب کارنامه علمی اسلام، تاریخ فرهنگ اسلام تألیف زین العابدین قربانی وزیر بنای تمدن و علوم اسلامی تألیف نگارنده از انتشارات دفتر نشر نوید اسلام مراجعه گردد.
۴۲. مروج الذهب ج ۴، ص ۷.
۴۳. همان منبع ص ۵، چاپ سعادت مصر.
۴۴. مسعودی مروج الذهب ج ۴، ص ۲۳.
۴۵. مروج الذهب ج ۴، ص ۴۲ - ۴۵، چاپ سعادت مصر.
۴۶. مروج الذهب ج ۴، ص ۴۷.
۴۷. مروج الذهب ج ۴، ص ۶۳.
۴۸. علامه طباطبایی خلاصه تعالیم اسلام ص ۱۲۶.

۴۹. ناسخ التواریخ ج ۳، ص ۳۴.
۵۰. مروج الذهب مسعودی ج ۴، ص ۳۰.
۵۱. ناسخ التواریخ ج ۱، ص ۳۱۳.
۵۲. مروج الذهب مسعودی ج ۴، وناسخ التواریخ ج ۱، ص ۳۱۳.
۵۳. اعیان الشیعه، سیره الائمه الاثنی عشر، ج ۲، ص ۴۴۳.
۵۴. کافی ج ۱، ص ۴۹۴.
۵۵. کافی ج ۱، ص ۴۹۷، روایت ۱۱.
۵۶. سیره الائمه الاثنی عشر ص ۴۴۴.
۵۷. کافی ج ۱، ص ۴۹۳، احقاق الحق ۲۱ و منابع متعدد دیگر.
۵۸. عبارت عربی نبقه است و آن درخت سدر می باشد که میوه ای نظیر عناب دارد.
۵۹. در نقل کافی آمده که گوید: اعمال حج را با اوبه جای آورد.
۶۰. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸.
۶۱. کافی ج ۵، ص ۱۱۱، کتاب المعیشتة باب عمل السلطان وجواترهم.
۶۲. یکی از عوامل حکومت عباسی .
۶۳. رجال کشی ص ۵۰۹، عدد ۵۰۶.
۶۴. اصول کافی ج ۱، ص ۳۵۳ کتاب الحجة.
۶۵. بحار ج ۵۰، ص ۵۵.
۶۶. آثار الجاحظ ص ۲۳۵.
۶۷. تذکرة الخواص ص ۹ - ۳۵۸.
۶۸. نور الأبصار فی مناقب آل النبی المختار، ص ۱۷۷.
۶۹. الفصول المهمة ص ۲۶۵ و ۲۶۶.
۷۰. الفصول المهمة ص ۲۶۵ و ۲۶۶.
۷۱. وسیلة الخادم الی المخدوم، فضل الله روزبهان خنجی اصفهانی، ص ۲۴۹ - ۲۵۴.
۷۲. الصواعق المحرقة، احمد بن حجر هیشمی، ص ۲۰۴.
۷۳. همان کتاب، ص ۲۰۵.
۷۴. روضات الجنان کربلائی حسین ج ۲، ص ۲۷۹ - ۳۸۲.
۷۵. کتاب تذکرة الخواص ص ۳۶۸، چاپ نجف.
۷۶. الفصول المهمة ص ۴۴۸، ط الغری .

۷۷. منهاج السنة ص ۱۲۷.
۷۸. ائمة الهدی، ص ۱۶۵، چاپ قاهره.
۷۹. مروج الذهب ج ۴، ص ۲۱.
۸۰. چهارفرسخ از اطراف شهر مکه داخل در محیط حرم است، که از نظر مسائل حج حریم کعبه محسوب می گردد.
۸۱. حلیة الابرار بحرانی ص ۴۰۴.
۸۲. هر کدام از این فروع مسائلی در بردارد که در فقه به صورت مبسوط بیان شده است. طالبین تفسیر می توانند به منابع اصلی فقه و مناسک حج فقهای اسلام مراجعه نمایند.
۸۳. ظهار: نوعی قهر کردن شوهر از زن است که با این لفظ به اواعلام ناآشتی می کند تو بر من مانند پشت مادر من هستی یا تو به جای خواهر من هستی یعنی به تو به چشم مادر و خواهری نگاه می کنم در صورتی که این گفتار در حضور دو شاهد عادل باشد و حائز شرایطی باشد که در فقه بحث شده است زن حرام می شود: از شرائطی که در ظهار گفته شده است این است که علاوه بر مکلف و مختار و صاحب تصمیم جدی بودن مرد، زن در طهری که نزدیکی صورت نگرفته باشد واقع گردد و شرائط طلاق در اوجمع باشد و قصد آزار و لجاجت در میان نباشد. با ظهار زن بر مرد حرام می گردد مگر آنکه کفاره بپردازد. کفاره ظهار آزادی یک برده است. برای تفصیل بیشتر به کتابهای تبصرة المتعلمین ج ۲، ص ۵۸، کتاب شرح لمعه و کتاب اسلام و آراء و عقائد بشری مراجعه گردد.
۸۴. ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه.
۸۵. ونحن اقرب الیه من حیل الوری.
۸۶. ناسخ التواریخ ج ۱، ص ۲۵۵، چاپ اسلامیة.
۸۷. حلیة الابرار ج ۲، ص ۴۰۰ و منابع دیگر.
۸۸. بحار الانوار ج ۵۰، ص ۱۰۰.
۸۹. کافی ج ۱، ص ۵۴۸.
۹۰. حلیة الابرار ج ۲، ص ۴۰۸.
۹۱. الشیعه فی المیزان استاد مغنیه ص ۲۴۵، ناسخ التواریخ ج ۱، ص ۲۰۷، زندگانی امام جواد علیه السلام و منابع متعدد دیگر. البته این داستان به صورت دیگری در فصول پیشین گذشت.
۹۲. رجال شیخ طوسی ص ۱۴۲ - ۳۴۲.
۹۳. رجال شیخ طوسی ص ۳۹۷ - ۴۰۹.
۹۴. محدث قمی الکنی والالقباب ج ۱، ص ۴۲۴.
۹۵. شیخ طوسی غیبت ص ۲۲۵، بحار ج ۵۰، ص ۱۰۵.
۹۶. آیه الله خوبی، معجم رجال الحدیث ج ۲، ص ۲۳۷، رجال کشی ۵۵۸.

۹۷. رجال کشی ص ۵۰۳.
۹۸. منتهی الامال زندگانی امام رضا علیه السلام ص ۸۵.
۹۹. رجال کشی ص ۵۹۵.
۱۰۰. رجال نجاشی ص ۲۵۴.
۱۰۱. رجال نجاشی ص ۲۵۵.
۱۰۲. رجال نجاشی ص ۲۵۵.
۱۰۳. قبر او در فید که محلی است در راه مکه می باشد. به تحفة الأحاب محدث قمی ص ۳۱۷ مراجعه شود)
۱۰۴. رجال کشی ص ۵۶۴.
۱۰۵. رجال کشی ص ۲۴۵ و ۵۶۴.
۱۰۶. معجم رجال الحديث، ج ۲۱، ص ۴۱، کد معرفی ۱۳۹۴۶.
۱۰۷. معجم رجال الحديث، ج ۲۱، ص ۲۴۸، کد معرفی ۱۴۵۶۱.
۱۰۸. معجم رجال الحديث، ج ۲۱، ص ۲۲۶، کد معرفی ۱۴۴۹۲.
۱۰۹. معجم رجال الحديث، ج ۲۱، ص ۱۸۶، کد معرفی ۱۴۳۶۶.
۱۱۰. معجم رجال الحديث، ج ۲۱، ص ۱۶۱، کد معرفی ۱۴۲۸۵.
۱۱۱. معجم رجال الحديث، ج ۲۱، ص ۹۲، کد معرفی ۱۴۰۲۲.
۱۱۲. معجم رجال الحديث، ج ۲۱، ص ۱۶، کد معرفی ۱۳۸۹۳.
۱۱۳. معجم رجال الحديث، ج ۲۲، ص ۴۶، کد معرفی ۱۵۱۶۴.
۱۱۴. معجم رجال الحديث، ج ۲۳، ص ۱۲۱، کد معرفی ۱۵۳۸۸.
۱۱۵. معجم رجال الحديث، ج ۲۳، ص ۴۹، کد معرفی ۱۴۸۱۱.
۱۱۶. معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۴۲، کد معرفی ۱۲۷۶۵.
۱۱۷. معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۷۲، کد معرفی ۱۲۸۳۶.
۱۱۸. معجم رجال الحديث، ج ۲۳، ص ۱۸۷، کد معرفی ۱۵۶۱۲۱.
۱۱۹. معجم رجال الحديث، ج ۲۳، ص ۱۹۱، کد معرفی ۱۵۶۳۱.
۱۲۰. منتهی الامال باب یازدهم، فصل هفتم.
۱۲۱. او همان سید جلیل القدر مدفون شهر ری، عبد العظیم بن عبد الله بن علی بنالحسین بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است.
۱۲۲. إكمال الدين، ص ۳۷۷ و ۳۷۸، باب ۳۶.
۱۲۳. کافی ج ۱، ص ۲۷۸.

١٢٤. كافي ج ١، ص ٢٧٨.
١٢٥. سورة مريم، آيه ٣٠.
١٢٦. سورة مريم، آيه ٣٠.
١٢٧. كافي ج ١، ص ٣٢١، ارشاد ص ٢٩٨.
١٢٨. ناسخ التواريخ ج ٣، ص ٣٤.
١٢٩. القيامة آيه ٢٣.
١٣٠. انعام آيه ١٠٣.
١٣١. صحيح بخارى ج ٩، ص ١٥٦، صحيح مسلم ج ٨، ص ٢١٦.
١٣٢. المطففين آيه ١٥.
١٣٣. ولقد خلقنا الإنسان ونعلم ما توسوس به نفسه.
١٣٤. سورة ق آيه ١٦.
١٣٥. سورة نور آيه ٣٣.
١٣٦. سورة احزاب آيه ٧.
١٣٧. سورة حج آيه ٧٥.
١٣٨. سورة انفال آيه ٣٣.
١٣٩. معادنا الحكمه فى مكاتيب الائمة ج ٢، ص ٢٠١ - ٢٠٣، نقلا عن الأحتجاج ص ٢٤٧، چاپ نجف.
١٤٠. سورة اعراف آيه ٩٩.
١٤١. سورة يس آيه ٦٠.
١٤٢. عبارت عربى كرسوع است در لغت آمده: الكرسوع: طرف الزند الذى يلى الخنصر.
١٤٣. زرقانبر وزن عثمان لقب ابوجعفر زيات محدث است.
١٤٤. عيون اخبار الرضا ج ٢، ص ٢٤٥ بحار الانوار ج ٥٠، ص ٥٢ وج ٤٩، ص ٣٠٠.
١٤٥. نور الابصار، ص ٢٢٠.
١٤٦. الفصول المهمة، ص ٢٥٥.
١٤٧. الفصول المهمة، ص ٢٥٧.
١٤٨. تحف العقول، ص ٣٣٩.
١٤٩. تحف العقول، ص ٣٢٩.
١٥٠. بحار الانوار ج ١٧، ص ٢١٤.
١٥١. بحار الانوار ج ١٧، ص ١٠١.

۱۵۲. بحار الانوار ج ۱۷، ص ۱۰۱.
۱۵۳. سفینه البحار ص ۷۲۷.
۱۵۴. بحار ج ۱، ص ۶۷.
۱۵۵. الفصول المهمه ص ۲۵۶.
۱۵۶. الفصول المهمه، ص ۲۵۶.
۱۵۷. الفصول المهمه ص ۲۵۶.
۱۵۸. احقاق الحق ج ۱۲، ص ۴۳۹، چاپ اسلامیه.
۱۵۹. احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۳۹.
۱۶۰. وسائل الشیعه، باب جهاد النفس.
۱۶۱. كشف الغمه ج ۳، ص ۱۶۱، چاپ دار الأضواء بیروت.
۱۶۲. كشف الغمه ج ۳، ص ۱۶۱، چاپ دار الأضواء بیروت.
۱۶۳. رجال کشی ص ۱۶ به نقل از استاد محمد رضا حکیمی کتاب امام در عینیت جامعه ص ۸۰ - ۸۱.
۱۶۴. فقیه ج ۲، ص ۵۸۳، باب ثواب زیارة النبی والائمة.
۱۶۵. تحف العقول ص ۴۵۶، باب ماوری عن الجود علیه السلام.
۱۶۶. بحار ج ۷۵، ص ۳۶۴ و ۳۶۵.
۱۶۷. معادن الحکمه ج ۲، ص ۲۰۰، نامه ۱۵۳ به نقل از تحف العقول ص ۴۵۶. ص ۴۸
۱۶۸. اعیان الشیعه ج ۴، ص ۲۴۹، مقتبس الأثر ۱۴ - ۱۸ به نقل از أئمتنا ج ۲، ص ۱۹۴
۱۶۹. مهج الدعوات ص ۵۹.
۱۷۰. مهج الدعوات ص ۵۹.
۱۷۱. مهج الدعوات ص ۶۰.
۱۷۲. التوحید
۱۷۳. معادن الحکمه ج ۲، ص ۱۹۶ به نقل از کافی ج ۵، ص ۳۴۷، تهذیب ج ۷ ص ۳۹۶، وسائل الشیعه ج ۱۴، ص ۵۱، بحار الانوار ج ۱۰۳، ص ۳۷۳.
۱۷۴. معادن الحکمه ج ۲، ص ۲۰۰ به نقل از مجموعه ورام ج ۱، ص ۱۷، کشی ص ۵۵۹، بحار الانوار ج ۷۸، ص ۳۵۹.
۱۷۵. مناقب ابن شهر آشوب ج ۴، ص ۳۸۴.
۱۷۶. بحار الانوار ج ۵۰، ص ۳۸.
۱۷۷. همان ص ۴۸.

۱۷۸. همان ص ۴۵.
۱۷۹. همان ص ۶.
۱۸۰. در منبع اصلی موجود نبود).
۱۸۱. در منبع اصلی موجود نبود).
۱۸۲. کافی ج ۱، ص ۳۲۳.
۱۸۳. ارشاد مفید ص ۳۰۷.
۱۸۴. مسعودی، مروج الذهب ج ۴، ص ۵۲، چاپ مصر.
۱۸۵. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۷.
۱۸۶. كشف الغمه في معرفة الأئمة، عبد الله علي بن عيسى اربلي، ج ۳، ص ۱۶۳، چاپدارالاضواء بيروت.
۱۸۷. به ارشاد مفید ص ۳۰۷ و اعلام الوری ص ۳۳۸ و بحار ج ۵۰، ص ۶ و منتهی الامال ج ۲، ص ۲۳۴ مراجعه شود.
۱۸۸. در منبع اصلی موجود نبود).

فهرست مطالب

۳ شناسنامه مبارک امام محمد تقی الجواد <small>علیه السلام</small>
۴ بخش اول: ولادت و امامت آن بزرگوار
۹ امامت آن بزرگوار
۱۱ پاره بی از اخبار غیبی و کرامات
۱۷ توطئه ی ازدواج
۲۶ امامت او
۲۹ خلفای معاصر امام <small>علیه السلام</small>
۳۰ ۱. مأمون کیست؟
۳۴ ۲. معتصم
۳۵ مشخصات کلی دوران زندگی امام <small>علیه السلام</small>
۳۷ معارضه با حدیث سازی و کژروی
۳۸ تفتیش عقائد
۴۱ اقامت در مدینه

۴۲	بخش دوم فضایل و مناقب آن بزرگوار.....
۴۶	کرامت بزرگ.....
۵۸	امام جواد <small>علیه السلام</small> و دیگر مزایای علمی.....
۶۰	بخش سوم: یاران و روایتگران از امام جواد <small>علیه السلام</small>
۶۷	معیار شناخت حدیث صحیح.....
۶۹	سی هزار مسئله.....
۷۰	تربیت شاگردان.....
۷۳	جود و بخشش آن بزرگوار.....
۷۴	عائدات وقف.....
۷۵	به قدر مروت!.....
۷۶	راه گشایی بر دیگران.....
۷۸	هشدار به مسئولین امور.....
۷۹	بخش سوم: یاران و روایتگران از امام جواد <small>علیه السلام</small>

۸۳	بخش چهارم: امام جواد <small>علیه السلام</small> و تفسیر قرآن
۸۵	زنان محدثه در بین راویان و ناقلان حدیث
۸۶	از دیگر یاران و یاوران امام <small>علیه السلام</small>
۸۷	امام جواد <small>علیه السلام</small> و مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
۸۹	خدمت به امامان <small>علیهم السلام</small>
۹۰	امام جواد صلوات الله علیه و کمی سن
۹۵	۱. قرآن معیار شناخت حدیث صحیح و جعلی
۹۷	۲. خطبه ازدواج
۹۸	۳. در گفتگو با یحیی بن اکثم
۱۰۰	۴. آسودگی از مکر خدا
۱۰۱	۵. گوش فرا دادن به سخنان ناروا
۱۰۲	۶. امام جواد <small>علیه السلام</small> و تعیین قطع دست
۱۰۵	بخش پنجم: خوشه هایی از علم و فضیلت و اخلاق او
۱۱۹	سخنان کوتاه از امام جواد <small>علیه السلام</small>
۱۲۱	صحیفه جوادیه <small>علیه السلام</small>
۱۲۴	اعتراف مورخان
۱۲۶	معتصم و شرائط عصر او
۱۲۸	شروع توطئه خائنانه
۱۲۹	شرف شهادت
۱۳۰	شهادت
۱۳۴	وصیت آن بزرگوار
۱۳۷	در حرم کاظمین <small>علیهم السلام</small>
۱۳۸	منابع و مأخذ
۱۴۰	پی نوشت ها